



تفسیر وصیت‌نامه خمینی

بازتابی از هواس و بی‌آیندگی رژیم

وصیت‌نامه جدید خمینی تحت عنوان "وصیت‌نامه سیاسی - الهی اینجانب!" در جلسه‌ای با شرکت سران و گردانندگان اصلی رژیم اسلامی، در جماران تحویل "آقایان" داده شد. خمینی برای مطلع کردن سران رژیم از تنظیم "وصیت‌نامه سیاسی - الهی" خود، آنان را توسط احمد آقا به جماران فراخوانده بود. دعوت‌شدگان به این جلسه بترتیبی که در اخبار رسمی اساسی آنها اعلام شد عبارتند از: منتظری، مشکینی، مهدوی کنی، صافی دبیر شورای نگهبان، سید علی خامنه‌ای رئیس‌جمهور، هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس اسلامی، موسوی اردبیلی رئیس دیوانعالی کشور، موسوی خوئینی‌ها دادستان کل کشور و در آخر میرحسین موسوی نخست‌وزیر، کروی نماینده خمینی و سرپرست بنیاد شهید.

وصیت‌نامه قبلی خمینی ۵ سال پیش در دو نسخه تنظیم شده بود و یک نسخه از آن در اختیار مجلس خبرگان بود اما محل نگهداری آن نه خود مجلس خبرگان بلکه مجلس شورای اسلامی بود. نسخه دیگر در مشهد، در آستان قدس رضوی نگهداری می‌شد. احمد خمینی نیز در این جلسه نقش ویژه خود را در تحویل دادن وصیت‌نامه جدید و سپس باز پس گرفتن وصیت‌نامه قبلی عهده‌دار بود.

در جریان این تحویل و تحول دو نکته حائز اهمیت در ارتباط با موقعیت رژیم، بحران و دعوای درونی و بی‌اعتمادی دسته‌بندیها و باندها نسبت بیکدیگر، بچشم می‌خورد.

نکته اول موضوع تجدید نظر خمینی در این وصیت‌نامه و ضرورت آن

و نکته دوم چگونگی مطلع کردن سران قوم از تنظیم وصیت‌نامه جدید و تحویل نسخه‌های آن به گردانندگان رژیم است. بقیه در صفحه ۳

نابود جدید

برای کاهش دستمزود کارگران

در اوائل مهرماه وزارت کار طی بخشنامه‌ای طرح "پرداخت پاداش افزایش تولید" سال عمر را اعلام کرد. بر طبق این بخشنامه در واحدهای تولیدی کارگران باید با کارفرمایان موافقتنامه‌ای بمنظور محاسبه و دریافت پاداش افزایش تولید سال عمر امضا نمایند. بدنبال آن در بسیاری از واحدهای تولیدی کارگران خواستار آن شدند که وزارت کار در طرح فوق‌تغییراتی بدهد، تا با توجه به تورم شدید سال‌گذشته، مبلغ دریافتی آنان افزایش یابد.

"پاداش افزایش تولید" چیست؟ ظاهر قضیه این است که اگر تولید کارخانه نسبت به ظرفیت اسمی یا ظرفیت معمول کارخانه افزایش داشته باشد، به بقیه در صفحه ۴

علیه فتوای خمینی:

تشدید کشتار، ویرانی و اخاذی بیاخیزیم

در صفحه ۲

دوره دوم - سال چهارم - دی ماه ۶۶ - قیمت ۶۰ ریال

شماره ۴۳

تجارت اسلحه و انسان - رسوائی بزرگ حکومت فرانسه

حکومت فرانسه در هفته‌های اخیر نشان داد که علیرغم ادعاهای دور و دراز درباره‌ی "عدم معامله با تروریست‌ها"، نه تنها سالها مشغول فروش پنهانی سلاح به دولت تروریست و دیکتاتوری مذهبی خمینی بوده، بلکه همچنین برای تحقق اهداف داخلی و خارجی خود حاضر است به همان روشهای تروریستی و گروه‌گنجیری معمول رژیم جمهوری اسلامی دست بزند و به معامله بر سر جان و زندگی انسانها اقدام کند.

فرانسه از مدتها قبل در رابطه با ایران، اهداف چندگانه‌ی گسترش روابط اقتصادی و تجاری و بویژه فروش سلاح، عادی ساختن روابط آزادسازی گروهانهای فرانسوی که توسط گروه‌های اسلامی وابسته به رژیم خمینی اسیرند، را دنبال می‌کند. این موضوعات و بویژه مسأله‌ی آزادسازی گروهانهای فرانسوی در سالهای اخیر یکی از موضوعات مبارزه‌ی جناح‌های رقیب فرانسه، یعنی احزاب دست‌راستی حاکم از یکطرف و حزب سوسیالیست (حزب حاکم قبلی) از طرف دیگر نیز بوده است.

رژیم جمهوری اسلامی نیز بنویه‌ی خود در رابطه با فرانسه، اهداف قطع فروش سلاح به عراق و یا لااقل اتخاذ موضع بیطرف در جنگ و فروش همزمان سلاح به ایران، فشار به نیروهای اپوزیسیون در فرانسه و بازپس‌گرفتن بدهی یک میلیارد دلاری ایران از فرانسه را دنبال کرده است. روش اصلی جمهوری اسلامی برای تحقق این اهداف، دست‌زدن به اقدامات تروریستی و گروه‌گنجیری و سپس درخواست امتیاز در برابر آنها بوده است. رجائی خراسانی، نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل و طباطبائی از ماموران رژیم، اخیرا نیز فرانسه را دعوت به "بیطرفی مثبت" در جنگ ایران و عراق، یعنی فروش تسلیحات به هر دو طرف کرده‌اند.

بقیه در صفحه ۲

صنعت نفت و آینده اقتصاد ایران

ماه گذشته اجلاس سالانه وزرای اوپک برای تصمیم‌گیری درباره‌ی کنترل میزان تولید و بهای نفت برگزار گردید. وزیر نفت جمهوری اسلامی در آستانه‌ی برگزاری این اجلاس اعلام کرد که جمهوری اسلامی از پیشنهاد تثبیت و یا کاهش تولید نفت اوپک و افزایش بها تا حدود بشکهای ۲۰ دلار، دفاع خواهد کرد و در صورت عدم توافق، نفت خود را به هر قیمت، و به هر میزان که لازم بداند خواهد فروخت.

اجلاس اوپک، پس از ۶ روز مذاکره، با یک توافق نسبی "در مورد تثبیت قیمت ۱۸ دلار و تعیین سقف تولید برای ششماه‌ی اول سال ۱۹۸۸ پایان یافت. اما عراق اعلام داشت که همانند سال جاری، نفت بیشتری فراتر از سهمیه خود تولید و صادر خواهد کرد و عربستان نیز، برای اعمال فشار به ایران، عنوان نمود که محدودیت‌های بیشتری را در صادرات خویش برای کمک به تثبیت بهای نفت، خواهد پذیرفت. بلافاصله بعد از این اجلاس، تزلزل در بازار جهانی افزونتر گردید و قیمت نفت، به رغم فصل سرما و رونق نسبی بازار در این فصل، بیش از ۲ دلار دیگر در هر بشکه تنزل یافت.

برگزاری اجلاس اوپک و تصمیمات و پیامدهای آن، بار دیگر مسأله نفت و اهمیت ویژه آن در اقتصاد ایران و ادامه حیات رژیم در شرایط کنونی را مطرح می‌سازد. امروزه نه فقط بخش اعظم درآمدهای دولت از محل صدور نفت تامین می‌شود، بلکه وابستگی تولید داخلی - صنعت و کشاورزی - به ارز حاصل از نفت نیز نکته‌ای عیان و آشکار است.

بقیه در صفحه ۸

اعتصاب غذای پناهندگان اخراجی و خانواده‌هایشان ادامه دارد

در صفحه ۳

● درباره شرایط کار و زندگی کارگران کارگاه‌های کوچک صنعتی

بقیه در صفحه ۹

● جرخشی عظیم بسوی کاهش تسلیحات اتمی

بقیه در صفحه ۵

● سنای شجاعانه دکتر فاطمی و تحریف سلطنت طلبان

بقیه در صفحه ۱۵

● امنیت بازسازی اقتصادی در اتحاد شوروی

بقیه در صفحه ۱۷

● بنانی، بارکسانی و همکار اخلاف او

بقیه در صفحه ۲۳

● رژیم خمینی برای سوسن بار بحکوم سد

صفحه آخر

درواه صلح کار آزادی مبارزه کنیم

تجارت اسلحه و انسان -

بقیه از صفحه ۱

در راستای این تلاش متقابل برای عادی سازی روابط بود که دولت فرانسه در زمان حکومت سوسیالیستها هیئتی برای مذاکره با جمهوری اسلامی به ایران فرستاد. ولی این هیئت که از نیروهای دست راستی تشکیل می شد با توجه به نزدیک بودن انتخابات مجلس فرانسه، به این توافق با سران رژیم رسید که آزادی گروگانها را تا بعد از این انتخابات (۶ مارس ۱۹۸۶) به تعویق بیندازند و از این طریق امتیازات بیشتری از حکومت دست راستیها بگیرند. بدین ترتیب بود که تبلیغات راست دربارهی عدم فعالیت کافی سوسیالیستها در زمینه آزادی گروگانها و قول انجام سریع این کار به یکی از محورهای پرسروصدای تبلیغات راستها در جریان انتخابات تبدیل شد. در ژوئن ۱۹۸۶ پس از اخراج رهبری مجاهدین از فرانسه، دو تن از گروگانهای فرانسوی (ژرژ هانسن و فیلیپ روشو) آزاد شدند و یک سوم بدهی فرانسه (۳۳۵ میلیون دلار) به ایران بازپس داده شد.

همین ماجرا بود که چند ماه قبل، پس از وخامت مجدد روابط ایران و فرانسه، از طرف حزب سوسیالیست فرانسه تحت عنوان "معامله دو جانبه" دست راستی با رژیم جمهوری اسلامی مورد حمله قرار گرفت و ژاک شیراک، نخست وزیر ضمن تکذیب لفظی آن، سوسیالیستها را تهدید کرد که در صورت نیاز پروندههای رسواکنندهی آنها را روخواهند کرد. در ادامه این رقابت و مبارزه قدرت، نیروهای راست پروندهی فروش پنهانی تسلیحات به جمهوری اسلامی از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ را به روزنامهها درز دادند.

در ماههای اخیر بدنبال درماندگی فزاینده جمهوری اسلامی در پیشبرد سیاست جنگی خود و افزایش فشار بین المللی به آن (که خود نتیجهی عوامل گوناگونی چون رسوایی "ایران گیت" و فروش مخفیانهی سلاح توسط کشورها و شرکت های مختلف به رژیم و بالاخره تصویب قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل بود) از یک طرف و نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری در فرانسه و بالاگرفتن مساله آزادی گروگانهای فرانسوی از طرف دیگر، کشاکش میان جمهوری اسلامی و فرانسه نیز فعال تر شد. حربهی اصلی جمهوری اسلامی برای گرفتن امتیاز هر چه بهتر در جبران این کشاکشها، همانطور که در تابستان سال گذشته (بسبب گذاریهای پاریس) نیز نهان داده بود، دست زدن به گروگانگیری و آفمربائی و معامله بر سر آنها بوده است. در این گیرودار بود که حکومت فرانسه و وزارت کشور آن، در جریان پیگیری بسبب گذاریها و سووقصدهای پاریس، به یکی از مهره های اصلی سفارت جمهوری اسلامی در فرانسه، یعنی وحید گرجی رسید و به پیشنهاد و ابتکار شارل پاسکوا، وزیر کشور تصمیم گرفت با روش خود رژیم جمهوری اسلامی به مواجهه و معامله با آن بپردازد. یعنی با گروگانگیری ماموری از رژیم درصدد تحقق اهداف خود برآید. پاسکوا برای اجرای این طرح و آزادی گروگانهای فرانسوی در برابر آزادی مزدور رژیم جمهوری اسلامی و نیز حل مسائل دیگری چون عادی سازی روابط، فروش تسلیحات فرانسوی به ایران، اعمال فشار به نیروهای

ایرانی در فرانسه و بازپس دادن بدهی ایران، ماموران متعددی برای مذاکره با ماموران رژیم در کشورهای مختلف گسیل داشت. در ادامه ی این مذاکرات و بر سبنای توافقی های حاصله بود که ناگهان به اصطلاح "جنگ سفارتخانه ها" به پایان رسیده تروریستی که قبلا از او بعنوان مسئول قتل چند نفر فرانسوی و یکی از گردانندگان شبکه تروریستی رژیم در فرانسه یاد می شده بدنبال یک بازپرسی نمایشی که مورد تمسخر همگان قرار گرفت، آزاد شد و با مامور فرانسوی مقیم تهران معاوضه گردید. در ادامه این معامله، "سازمان عدالت انقلابی" از وابستگان رژیم اسلامی در لبنان، دو گروگان فرانسوی را آزاد کرد و حکومت فرانسه در حرکتی شتابزده و بربرمنشانه تعدادی از پناهندگان سیاسی ایرانی را دستگیر کرد و بقاصله ی یکروز ۱۴ نفر از آنها را که از طرفداران سازمان مجاهدین خلق ایران بودند، به گابن فرستاد.

ژاک شیراک در اولین عکس العمل در قبال آزادی گروگانها و با بهره گیری از فضای عاطفی ناشی از آن، حالتی پیروزمندانه و قهرمان آزادی گروگانها را بخود گرفت و ضمن تسجید از خدمات شارل پاسکوا این حرکت را در چارچوب "عادی سازی روابط با ایران" خواند.

اما چیزی نگذشت که این ظاهر پیروزمندانه زایل شد و لقمه ای که شارل پاسکوا برای شیراک نخست وزیر محبوب و رئیس جمهور مطلوب خود برای دور جدید انتخابات، گرفته بود در گلو ی حکومت ژاک شیراک گیر کرد.

با انتشار خبر اخراج تعدادی از پناهندگان ایرانی، نه تنها احزاب خارج از حکومت و سازمان های دموکراتیک و مطبوعات فرانسه، بلکه همچنین بخشی از نیروهای حاکم و حتی اعضای کابینه ی خود شیراک به مخالفت با این حرکت برخاستند. جالب است که اکثر قریب به اتفاق مطبوعات فرانسه، حرکت انجام شده را "معامله ای شرم آور" با رژیم دیکتاتوری و تروریست جمهوری اسلامی تلقی کردند و از این زاویه نیز آن را محکوم نمودند.

توضیحات شارل پاسکوا مبنی بر اینکه افراد اخراج شده "خطر شدیدی برای نظم عمومی" و "امنیت ملی فرانسه" محسوب می شوند و یا به کارهای غیرقانونی در فرانسه دست می زنند، هیچکس و حتی کلود مالرو، وزیر مشاور کابینه ی شیراک در امور حقوق بشر را نیز قانع نکرد. مالرو ضمن پاسخ به درخواست بعضی نیروها مبنی بر استعفا، اعلام کرد که فعلا استعفا نمی دهد ولی توضیحات پاسکوا را غیرستقاعد کننده و غیرقابل قبول می داند. فرانسوا میتران، رئیس جمهور سیاست حکومت در مورد آزادی گروگانها را مورد انتقاد قرار داد و گفت که از تصمیم حکومت مبنی بر آزادی مامور سفارت ایران که مشکوک به ارتباط با تروریستها بود در عوض آزادی گروگانها، راضی نیست. میتران همچنین دربارهی جریان و دلایل اخراج پناهندگان ایرانی، از وزیر کشور توضیح خواست. در مجلس فرانسه نیز شارل پاسکوا مورد استیضاح و سوال برخی از نمایندگان که از جمله از حزب خود وی نیز بودند قرار گرفت. نمایندگان یادشده نیز توضیحات پاسکوا را غیرقانع کننده خواندند. فابیوس، نخست وزیر سابق فرانسه، در رابطه با برخوردهای اخیر با پناهندگان ایرانی، حکومت کنونی را بدترین

حکومت فرانسه بعد از حکومت ویشی (دولت دست نشاندهی هیتلر) خوانده است.

علاوه بر اینها دهها سازمان دموکراتیک و مترقی فرانسوی و بین المللی، اقدام حکومت شیراک را مورد انتقاد قرار دادند و آن را بعنوان اقدامی که مخالف حقوق اولیه ی پناهندگان و قوانین بین المللی است محکوم کردند. از جمله کیساریای عالی پناهندگی، علاوه بر سوال از وزارت خارجه فرانسه دربارهی علل این اقدام، برای رسیدگی به وضع پناهندگان اخراج شده و احقاق حقوق آنها، از جمله بازگرداندن به فرانسه وارد عمل شد.

نیروهای اپوزیسیون رژیم خمینی اکثرا معامله ی ننگین حکومت فرانسه با رژیم دیکتاتوری و جنایتکار اسلامی را محکوم کردند و با افشای ماهیت این حرکت، از تمام نیروهای مترقی و دموکرات و افکار عمومی فرانسه و جهان خواستند تا برای دفاع از حقوق پناهندگان صدای اعتراض خود را بلند کنند. پناهندگان ایرانی در کشورهای مختلف اروپا و امریکا حرکاتی اعتراضی ترتیب دادند. پناهندگان اخراج شده نیز نه تنها در جریان دستگیری و انتقال به مقاومت قاطعانه ای دست زدند، بلکه در گابن ضمن افشای رفتار وحشیانه و غیرانسانی پلیس فرانسه، برای مدتی نامحدود اعتصاب غذا اعلام کردند و در برابر پیشنهاد انتقال به کشوری ثالث، خواهان بازگشت به ایران یا فرانسه شدند.

در کنار مخالفت های درونی، موج اعتراض در سطح بین المللی نیز سریرا گسترش یافت. حکومت شیراک که با حرکت خود بنوعی دیگر معامله ی پنهانی و رسوایی دولت امریکا با جمهوری اسلامی را تکرار می کرد و بعلاوه موجب اختلال در برخورد هماهنگ کشورهای غربی با سیاست ادامه ی جنگ و اختلال در تحریم اقتصادی رژیم می شده، با اعتراض و مخالفت دولت های امریکا و انگلیس روبرو شد. مارگارت تاچر، نخست وزیر انگلیس اظهار داشت که "معامله با تروریستها فقط به آدم ربائی و خشونت بیشتر منجر می شود" و افزود که "بهترین راه مقابله با تروریستها اینست که روشن سازید که هرگز تسلیم خواسته های آنها نخواهید شد." همچنین ۴۶ تن از نمایندگان پارلمان انگلیس و ۹ تن از نمایندگان کنگره ی امریکا به حرکت حکومت فرانسه اعتراض کردند. در ادامه ی حرکت، شمار بیشتری از نمایندگان انگلیس طی نامه ای به فرانسوا میتران، خواهان لغو تصمیم حکومت شیراک شدند.

بدنبال این موج اعتراضات، عقب نشینی گام به گام حکومت شیراک آغاز شد: شیراک این بار به جای آنکه صریحا از حرکت شارل پاسکوا تعریف کند، ضمن تأیید تلویحی آن، اظهار داشت "که قطعا مسخره خواهد بود اگر این پناهندگان را تروریست بنامیم." او در سخنرانی دیگری به جای اینکه دوباره از جریان عادی سازی روابط با جمهوری اسلامی سخن بگوید، گفت: عادی سازی روابط با دولتی که مشکوک به پیوند با تروریستهاست امکان پذیر نیست. همچنین دولت فرانسه در برابر فشار متحدین خود اعلام کرد که روابطش را با دولت عراق به روال سابق ادامه خواهد داد و بالاخره شارل پاسکوا پس از سوال مجدد نمایندگان مجلس، زیر فشار داخلی و بین المللی، این بار برای کاهش آثار منفی حرکتش در انتخابات آینده ی ریاست جمهوری، اعلام داشت

بقیه در صفحه ۱۴

مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا

اعتصاب غذای پناهندگان اخراجی و خانواده‌هایشان ادامه دارد

بیش از سه هفته است که اعتصاب غذای پناهندگان ایرانی که از طرف حکومت فرانسه به گایون فرستاده شده‌اند و اعتصاب غذای خانواده‌های آنها در برابر مقر کمیساری عالی سازمان ملل برای پناهندگان در پاریس ادامه دارد. خواست پناهندگان و خانواده‌هایشان بازگشت سریع اخراجیها به فرانسه، ارائه شواهد و مدارک دقیق در مورد اتهامات وارده و بفرز وجود چنین شواهد و مدارکی - که حکومت فرانسه تاکنون با وجود سؤال‌های متعدد از سوی سازمانهای فرانسوی و بین‌المللی نتوانسته است چیزی ارائه دهد - محاکمه در دادگاه‌های فرانسه است.

علیرغم تلاش حکومت فرانسه برای بفراموشی سپردن این مسأله، همبستگی با اعتصابیون در فرانسه و در کشورهای دیگر ادامه دارد در مجموع، ۱۰۰ تن از نمایندگان پارلمانهای ۱۶ کشور جهان ضمن اعتراض به حرکت حکومت فرانسه، از فرانسواییترین خواسته‌اند تا برای بازگشت فوری پناهندگان به فرانسه اقدام کند. در میان این تعداد، ۱۲۰ نماینده و سناتور آمریکائی، ۱۶۲ عضو پارلمان اروپا، ۱۳۰ عضو مجلس عوام و مجلس اعیان انگلستان، ۵۲ نماینده و سناتور فرانسوی و ۲۰۰ نماینده ایتالیائی قرار دارند. هفته گذشته، تعداد زیادی از مسئولین سازمانهای دموکراتیک فرانسه و بویژه سازمانهایی که به مسائل پناهندگان و مهاجرین و مسائل حقوق بشر می‌پردازند، در محل اعتصاب غذای خانواده‌های پناهندگان حاضر شدند و با آنها اعلام همبستگی نمودند.

در میان ایرانیان نیز اعتراض به اقدام حکومت فرانسه ادامه دارد. در پاریس تاکنون تظاهرات و حرکت اعتراضی صورت گرفته است. در لندن و واشنگتن نیز علاوه بر تظاهرات اعتراضی، جمعی از ایرانیان به نشانه‌ی همبستگی با پناهندگان اخراج شده، دست به اعتصاب غذا زده‌اند.

بقیه از صفحه ۱ نازنایی از هراس و بی‌آندکی رژیم

درباره مضمون تغییرات در "وصیت‌نامه جدید سیاسی - الهی اینجانب!" نه خود "اینجانب" یعنی خمینی، نه مشکینی و نه مهدوی کنی که عهده‌دار تحویل نسخه‌های جدید بودند و نه هیچ شخص دیگری از گردانندگان و سران رژیم توضیحی نداده‌اند در این میان فقط هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با کیهان ۲۴ آذر بصورت کلی و دو پهلو اشارتی دارد.

خبرنگار کیهان می‌پرسد: "ارزیابی شما از تغییر وصیت‌نامه حضرت امام چیست؟" و هاشمی رفسنجانی در پاسخ از جمله می‌گوید که "خوب این وصیت‌نامه ایشان ۵ سال پیش نوشته شده بود بعد از ۵ سال طبیعی است که خیلی شرایط عوض می‌شود. چیزهای جدیدی، بعضی مسائل کهنه شده، چه بسا ایشان راجع به داخل کشور یک چیزهایی گفته بودند که دیگر اصلاً موضوعیت ندارد. ضدانقلاب جور دیگری بود. جنگ آن روز در شرایط دیگری بود. یک سری مسائل اقتصادی بود، یک سری قوانین بود اینها حل شد مسائل دانشگاهها بود" رفسنجانی سپس بلافاصله اضافه می‌کند که "من نمیدانم اصلاً محتوای آن وصیت چی بوده و آن ساله را هیچکس هم غیر از خود امام نمیداند."

بدین ترتیب فقط هاشمی رفسنجانی بطور غیر مستقیم و دو پهلو به موضوع وصیت‌نامه قبلی و تغییرات وصیت‌نامه جدید خمینی اشاره می‌کند. بیگان نگرانی خمینی از آینده رژیم اسلامی پس از مرگ او و کشمکش جناحها و دسته‌بندیهای درون رژیم، ترکیب و ساختار ارگانهای اصلی کنترل قدرت سیاسی، مهمترین و اصلترین دلمشغولی خمینی است. "یک سری مسائل اقتصادی" "یک سری قوانین" "دانشگاهها" و موضوعاتی از این قبیل که هاشمی رفسنجانی به آنها اشاره می‌کند، علیرغم هر اهمیتی که داشته باشند، ساله اصلی خمینی و گردانندگان رژیم او نیستند. ساله اصلی همان "چیزهای جدید" و "ضدانقلاب"، یعنی گسترش نارضایتی و مبارزه مردم و نیروهای سیاسی از یکطرف و گسترش و تشدید منازعات و دعوای درونی رژیم از طرف دیگر است. رفسنجانی می‌گوید: "بعد از ۵ سال طبیعی است که خیلی شرایط عوض میشود. چیزهای جدیدی...". آری ۵ سال پیش رژیم خمینی بدنبال تصفیه درونی و بیرون راندن بنی‌صدر از بلوک قدرت و نیز توسل به سرکوب خشن و عریان پس از حوادث ۳۰ خرداد سال ۶۶ احساس می‌کرد که در ترکیب قدرت یکدستی و انسجام بیشتری را بوجود آورده است و طبعاً مسائل مربوط به جناحها و دسته‌بندیهای درونی و آینده ساختار و ترکیب قدرت سیاسی پس از خمینی، به شدت و حدت کنونی مطرح نبود اما اکنون مدت‌هاست که مهار کشمکشها و نزاعهای دسته‌بندیها و جناحها و کنترل

"جنگ قدرت" درونی، برای شخص خمینی نیز بشکل گذشته و بسادگی امکانپذیر نیست. طی چند سال اخیر در موارد متعدد همچون انتخابات مجلس گذشته، انتصاب مجدد موسوی نخست‌وزیر، مسأله جانشینی منتظری، افزایش اجزای مکارلین و بی‌آبرویی جناح رفسنجانی، دستگیری سید مهدی هاشمی و تصفیه اطرافیان "قائم مقام رهبری"، مهار کنترل کشمکشها، خود افشاگرها و "جنگ قدرت" جناحها و دسته‌بندیها از حیثه اقتدار خمینی نیز فراتر رفته و ساله آینده قدرت سیاسی بدون خمینی را در مرکز مسائل سیاسی رژیم قرار داده است. "وصیت‌نامه جدید سیاسی - الهی" خمینی قبل از هر چیز به این مهمترین مسأله یعنی مسأله موجودیت کل رژیم اسلامی، ارتباط دارد.

همانگونه که دیده شد سران و گردانندگان رژیم درباره مضمون و موضوعات وصیت‌نامه جدید سکوت کرده‌اند اما درباره ضرورت تجدید در وصیت نامه اظهاراتی کرده‌اند. در میان اظهاراتی که در توضیح و توجیه ضرورت تجدید نظر در وصیت‌نامه خمینی صورت گرفته اظهارات مشکینی در هنگام تحویل وصیت‌نامه جدید در مجلس شورای اسلامی جالب توجه است. مشکینی اظهار داشت: "اینکه ایشان پن از ۵ سال تجدید نظر می‌فرمایند این علامت عظمت روح و بینش عظیم سیاسی ایشان است که بعد از پنج سال ایشان نیاز پیدا کرده‌اند که تجدید نظری بکنند حالا ما نمیدانیم چقدر تجدید نظر فرموده‌اند ولی اگر کسانی دیگر باشند هر هفته و ماه با جوسازی امروز نیاز پیدا می‌کنند که وصیت‌نامه را تغییر بدهند." آقای مشکینی چون برای اثبات "عظمت روح و بینش عظیم سیاسی" خمینی قادر به ارائه دلایل اثباتی با استناد به مضمون وصیت‌نامه و یا شرایط سیاسی موجود نیست ناگزیر خمینی را با "کسانی دیگر" که اگر باشند" هر هفته و ماه با جوسازی امروز نیاز پیدا می‌کند وصیت‌نامه را تغییر بدهند." مقایسه می‌کند. این مقایسه آقای مشکینی در عین حال به این معناست که بجز خمینی سایر گردانندگان رژیم و منجمله شخص منتظری قائم مقام رهبری اثر در مقام رهبری قرار داشته باشند، "هر هفته و ماه با جوسازی امروز" وصیت‌نامه خود را تغییر می‌دهند! عبارات دیگر مشکینی در همین تجلیل از خمینی دانسته و نادانسته با مقایسه‌ای که می‌کند سایر سران رژیم را تحقیر می‌کند و در عین حال نمونه دیگری از کشمکش درونی و نیش و کنایه و کینه‌جوئی این سگان و گرگان را که آماده دریدن یکدیگر هستند بنمایش می‌گذارد. بنظر می‌رسد مشکینی در این مقایسه بازم به مسأله "لقا" و تاثیرپذیری منتظری توسط سید مهدی هاشمی گوشه می‌زند. آنهم در شرایطی که مسأله وصیت‌نامه طبعاً موضوع جانشینی را هم به اذهان متبادر می‌کند.

چگونگی تحویل دادن وصیت‌نامه جدید و پس گرفتن وصیت‌نامه قبلی نیز کشمکش و دسته‌بندی درونی و بی‌اعتمادی گسترده گردانندگان رژیم نسبت به یکدیگر و بی‌اعتمادی خمینی نسبت به همه آنان را نشان می‌دهد.

برای تحویل یک نسخه از وصیت‌نامه به مجلس شورای اسلامی و یکی به آستان قدس رضوی، خمینی اظهار داشت که "وصیت‌نامه سیاسی - الهی یکی‌اش به مجلس برد و یکی‌اش به مشهد، دو سه نفر را معین کنید که همراه این برن" یعنی برای تحویل هر نسخه باید چند نفر از سران رژیم با یکدیگر باشند یعنی به هیچ فرد یا حتی به هیچ دو نفری اعتماد نیست بلکه تحویل وصیت‌نامه باید توسط چند نفر صورت گیرد و وصیت‌نامه قبلی هم به آقا زاده یعنی سید احمد تحویل داده شود. هاشمی رفسنجانی در بحث و گفتگو و چانه‌زدن درباره چگونگی حمل وصیت‌نامه‌ها خواهان این بود که همه دعوت شدگان با هم باشند، جلسه را ترک نکنند و وصیت‌نامه‌ها با حضور شخص خمینی مهر و موم شود و هر نسخه هم توسط چند نفر تحویل داده شود!

خمینی هم براین نکته تأکید داشت که کارها را با حضور جمع صورت دهند و تأیید کرد که "همین کار را بکنید (پلمب بکنید) در حضور من پلمب کنید بعد برید مجلس. پلمب بشد که می‌خواهد مشهد برود، استان برد آنرا هم باید بیارند (یعنی وصیت‌نامه قبلی را)!"

بهر صورت وصیت‌نامه توسط احمد خمینی در مجلس اسلامی و با حضور کلیه دعوت‌شدگان تحویل مشکینی گردید که برنامه مهر و موم صورت گرفت و بوسیله چهار نفر یعنی مهدوی کنی، گروبی، توسلی و صانعی به مشهد فرستاده شد و نسخه مربوط به مجلس خبرگان هم به "دلائل فنی" در مجلس شورای اسلامی نگهداری شد و نسخه‌های قبلی تحویل احمد خمینی شد.

بدنبال این دیدارها و نقل و انتقال وصیت‌نامه‌ها، منتظری طی دیداری جداگانه با خمینی به مذاکره پرداخت.

تجدید نظر خمینی در وصیت‌نامه قبلی و تنظیم وصیت‌نامه‌ای جدید تحت عنوان "وصیت‌نامه سیاسی - الهی" جلوه‌ای دیگر از شرایط بحرانی جامعه، بحران سیاسی رژیم، و تشدید و گسترش "جنگ قدرت" جناحها و دسته‌بندیهای درونی رژیم اسلامی است. خمینی در نگرانی شدید از سرنوشت آتی و موجودیت کل رژیم اسلامی، "نسخه‌های شفا بخش" بعد از خود را برای رژیم بیمار و محترض خود، باقی می‌گذارد. بنیانگذار رژیم اسلامی، در بستر احتضار خود، بفکر نجات محترضی است که سرانجام در غرقاب کشمکشها و "جنگ قدرت" درونی و برخاست مجدد امواج مبارزه توده‌ای، نابود خواهد شد.

مانور جدید برای بقیه از صفحه ۱

کارگران به این عنوان که خوب کار کرده‌اند و تولید را بالا برده‌اند، پاداش می‌دهند.

واقعیت این است که "پاداش افزایش تولید" بخشی از دستمزد کارگران است. عینا مشابه موارد دیگر مثل حق بهره‌وری، عیدی سالیانه، سود تولید، بن کارگری، و غیره، چرا دستمزد کارگران به قسمت‌های مختلف تقسیم شده است؟ چرا دستمزد کارگران یکجا پرداخت نمی‌شود؟ کارفرما بلافاصله در پاسخ این سؤال می‌گوید "این طور نیست دستمزد کارگران را طبق توافق کامل داده‌ام. این موارد مثل پاداش تولید، عیدی سالیانه، بن کارگری و غیره. اضافه پرداخت است برای کمک به کارگران است، برای تشویق آنهاست..."

ولی کارفرما حقیقت را نمی‌گوید. کارفرمایان، مالکین کارخانه‌ها و دولت می‌کوشند تا از پرداخت دستمزد واقعی کارگران بهر طریق ممکن خودداری کنند. یکی از روش‌های آنها، تقسیم کردن دستمزد کارگران به بخش‌های مختلف مثل دستمزد پایه، اضافه‌پرداخت‌ها، عیدی سالیانه، پاداش افزایش تولید و غیره است. بدین ترتیب این امکان را پیدا می‌کنند تا با توجه به شرایط از سروته پرداخت‌های مختلف بزنند و با کمک آئین‌نامه‌ها و بخشنامه‌های مختلف، مبالغ پرداختی را کاهش دهند و یا از پرداخت آن بطور کامل خودداری کنند.

کارفرمایان با اتخاذ این روش میدان مانور خود را گسترش می‌دهند. همواره بخش‌های از دستمزد کارگران در گرو خود دارند و بر سر هر جزء از دستمزد جداگانه چانه می‌زنند و مطابق اوضاع و احوال عمومی از سروته دریافتی کارگران می‌زنند.

در طول چند سال گذشته بویژه ۲ سال اخیر، با ادامه جنگ و کاهش بودجه ارزی صنایع و کاهش تولید کارخانه‌ها، این بخش از دستمزد کارگران بشدت مورد تهدید قرار گرفته است و در موارد بسیاری کارفرمایان و دولت از پرداخت آنها سرباز زده‌اند یا بمیزان زیادی مبلغ آنها را کاهش داده‌اند. در حال حاضر کارگران در غالب واحدهای تولیدی برای دریافت این بخش از دستمزد خود، با کارفرمایان دولت بر سر گرفتن سهم واقعی خود از محل "پاداش افزایش تولید" و "عیدی سالیانه" و "بن کالاهای اساسی" مبارزه می‌کنند و کارفرمایان با مانورهای مختلف کوشش می‌کنند تا دریافتی کارگران را به بهانه‌های مختلف و شگردهای ژوژناگون تا آنجا که مقدور است کاهش دهند.

"پاداش افزایش تولید"

هر ساله در واحدهای تولیدی مبلغی بعنوان پاداش افزایش تولید به کارگران پرداخت می‌شود. با ادامه جنگ، دولت سعی کرده است تا با بریدن از نان کارگران بخشی از کمبود بودجه خود را جبران کند. در دو سال گذشته با تنظیم بخشنامه‌ها، روش محاسبه "پاداش افزایش تولید" را تعیین کرده و هر ساله سعی در کم کردن مبلغ پرداختی داشته است.

برای محاسبه "پاداش افزایش تولید" بر طبق بخشنامه، ابتدا باید میزان افزایش تولید را نسبت به ظرفیت اسمی، ظرفیت معمول یا سال قبل، با تشخیص دولت، محاسبه و درصد آنرا تعیین کرد. سپس به کمک دو فرمول دیگر، که توسط وزارت کار کشف شده است، و میزان کل دستمزد پرداختی در هر واحد تولیدی، مقدار کل پاداش تولید را که باید

بین کارگران تقسیم شده، محاسبه می‌کنند. بعد از آن با توجه به سابقه کار و مقدار کار کرد هر کارگر در سال، میزان پاداش تولید هر کارگر محاسبه می‌شود.

در بخشنامه سال قبل، دولت تعیین کرده بود که کل دستمزد پرداختی کارگاه را در فرمول قرار ندهند بلکه درصد معینی از آنرا، با توجه به مقدار افزایش تولید، در محاسبه منظور کنند. دولت در توجیه این سیاست اعلام کرد که اگر کل دستمزد پرداختی هر کارگاه را ملاک محاسبه در نظر بگیریم، در نتیجه برای کارگران ۱٪ افزایش تولید و ۵۰٪ افزایش تولید فرقی نمی‌کند و همین دلیل برای تشویق کارگران به تولید بیشتر، درصد بیشتری از کل دستمزد را در فرمول قرار می‌دهیم. بطور مثال در صورتیکه واحد تولیدی تا ۱۰٪ افزایش تولید داشته باشد، تنها ۹۰ درصد از کل دستمزد کارکنان در فرمول گذاشته می‌شود. ولی اگر بین ۱۰٪ تا ۲۰٪ افزایش تولید باشد، مقدار دستمزد کل به ۹۵٪ افزایش می‌یابد. ولی این استدلال بهانه‌ای بیش نیست چرا که در شرایطی که اوضاع اقتصادی نابسامان است، درآمد ارزی بحد قابل رسیده و تولیدات کارخانه‌ها متوقف یا کاهش یافته است، کمتر واحد تولیدی را می‌توان یافت که حتی در حد ظرفیت اسمی تولید کند، چه برسد به ۲۰٪ یا ۳۰٪ افزایش تولید. با این حساب عملاً در واحدهای تولیدی، کارفرمایان زیر فشار کارگران، در نهایت افزایش تولید حداقل را خواهند پذیرفت و بدین ترتیب تنها بخشی از کل دستمزد کارگران را در فرمول محاسبه "پاداش تولید" خواهند گذاشت. بخشنامه امسال این مبلغ را باز هم کاهش داده است. یعنی اگر در کارخانه‌ای تا ۱۰٪ افزایش تولید باشد فقط ۷۵٪ دستمزد کل کارگران در فرمول قرار خواهد گرفت.

بدین ترتیب در بخشنامه امسال ۱۵٪ از مجموع دستمزد کارکنان کاسته شده است، یعنی در اولین قدم، در همین بخشنامه نسبت به سال قبل ۱۵٪ "پاداش تولید" کمتر از سال قبل محاسبه و پرداخت خواهد شد.

در طول دو سال گذشته بتدریج هر ساله از مبلغ "پاداش افزایش تولید" کاسته شده است. بطور مثال در کارخانه پارس الکتریک در سال ۱۳۶۳ به کارگران با سابقه مبلغ ۹۴۰۰ تومان بابت "پاداش تولید" پرداخت شد ولی در سال بعد یعنی در سال ۱۳۶۴ مبلغ پاداش تولید به ۷۵۰۰ تومان و در سال ۱۳۶۵ به مبلغ ۵۰۰۰ تومان کاهش یافت. بدین ترتیب ظرف ۳ سال مبلغ "پاداش تولید" نه تنها در این کارخانه بلکه در تمامی واحدهای تولیدی به نصف کاهش یافته است.

عیدی سالیانه

هر ساله بطور مرسوم معادل ۲ ماه حقوق بعنوان عیدی به کارگران پرداخت می‌شود. در چند سال گذشته دولت عیدی سالیانه را بتدریج کاهش داده است بر طبق آخرین بخشنامه در سال ۵۶ در واحدهای تولیدی عیدی سالیانه معادل ۶۰ روز آخرین مزد کارگران، برابر ۱۲ ماه کار در سال، به هر یک از کارگران پرداخت می‌شود. ولی مبلغ پرداختی نباید از ۸۵۰۰ تومان تجاوز کند. بدین ترتیب تا محدود کردن سقف پرداخت، عملاً بسیاری از کارگران نه معادل ۶۰ روز کار بلکه بسیار کمتر از آن

عیدی سالیانه را دریافت می‌کنند.

بن‌های کارگری

در اواخر سال ۵۶ شورایی عالی کار، بدنبال فشار کارگران برای افزایش دستمزد، اعلام کرد که برای جلوگیری از افزایش تورم، بجای افزایش دستمزد، ماهیانه معادل ۳۰۰ تومان به کارگران کالاهای اساسی داده خواهد شد. و این بخشی از دستمزد کارگران است. اتحادیه امکان و تعاونیهای مصرف کارگران نیز مسئول اجرای طرح شدند و قرار شد از ابتدای سال ۱۳۶۶ این طرح اجرا شود.

از همان ابتدا مشخص بود که طرح با توجه به امکانات دولت، قابل اجرا نخواهد بود و تنها برای خلاص شدن از زیر فشار کارگران و سرگرم کردن آنها است. چرا که اولاً اتحادیه امکان جز در چند شهر بزرگ، شعبه و نمایندگی و امکانات لازم برای انجام چنین طرحی را ندارد و ثانیاً تنها در واحدهای تولیدی بزرگ تعاونی‌های مصرف کارگری شکل شده است، در حالیکه کارگاه‌های کوچک فاقد تعاونی مصرف هستند و از ابتدا نیز مشخص نکردند که چگونه صدها هزار کارگر شاغل در صنایع کوچک می‌توانند از این طرح استفاده کنند. ثالثاً از ابتدا نوع کالاهای اساسی را اعلام نکردند و بعداً زیر فشار کارگران، لیستی را اعلام کردند که مشخص بود در عمل دولت قادر به تامین و توزیع آنها نخواهد بود. بالاخره پس از هیاهوی بسیار، در اوائل تابستان بن دور اول را بین کارگران توزیع کردند. در اواخر تابستان اتحادیه امکان توانست در تهران و برخی از شهرهای بزرگ، چند ظلم کالای اساسی را بین تعاونیهای مصرف کارگران توزیع کند. در مواردی نیز مثل شیراز، دولت، تعاونیهای مصرف کارگری را مستقیماً سراغ اداره بازرگانی فرستاد و کربان خود را خلاص کرد. تکلیف کارگران صنایع کوچک نیز همچنان نامشخص بود.

از طرف دیگر، شرط دریافت بن کالاهای اساسی، پرداخت حق بیمه و ارسال لیست بیمه به‌راه مبلغ ۹۰۰ تومان برای هر کارگر از سوی کارفرما تعیین شده بود در موارد متعددی کارفرمایان از پرداخت بیمه کارگران، به بهانه‌های مختلف خودداری کرده و عملاً کارگران اینگونه واحدهای تولیدی نتوانستند همین بن‌ها را نیز دریافت کنند. بطور مثال در کارخانه آجر سفال و سائر کفش کارفرمایان از ارسال لیست بیمه خودداری کرده‌اند و کارگران نتوانسته‌اند بن کالاهای اساسی را دریافت کنند. اکنون در آغاز زمستان، اعلام شده است که اجناس سری دوم، متعلق به تابستان، در انبارهای اتحادیه آماده است. بدین ترتیب پس از گذشت نه ماه از آغاز سال تنها در مناطق محدودی کارگران موفق شده‌اند بخشی از دستمزد سه ماهه اول را دریافت کنند. در بسیاری از شهرها و مناطق دیگر تکلیف چگونگی دریافت بن‌های کارگری نامشخص است. برای کارگران شاغل در صنایع کوچک نیز هنوز سیاست مشخصی تعیین نشده است. در عین حال شرکت تعاونی مصرف کارگران صنوف تهران در آخر آبانماه اعلام کرد که "بمنظور تسهیل در امر تامین کالاهای بن اساسی کارگران صنوف، شرکت تعاونی مصرف کارگران صنوف تهران عضو می‌پذیرد".

چرخشی مهم بسوی کاهش تسلیحات اتمی

رفتن مسابقه تسلیحاتی بوده است.

در این مدت دهها پیشنهاد در زمینه صلح از جانب شوروی به آمریکا و دیگر کشورهای عضو ناتو ارائه شده است.

پیشنهاد منع کامل آزمایشهای هسته‌ای، پیشنهاد منع گسترش مسابقه تسلیحاتی به فضا، پیشنهاد نابودی همه سلاحهای هسته‌ای تا سال دو هزار و آغاز این روند توسط شوروی و آمریکا، قطع یکجانبه آزمایشهای هسته‌ای توسط اتحاد شوروی بدت نزدیک به دو سال و...

ریگان و بسیاری از رهبران جهان غرب نخست پیشنهادات اتحاد شوروی را مانورهای تبلیغاتی خواندند و مدعی شدند که نباید این پیشنهادات را جدی گرفت. میخائیل گورباچف در پاسخ این ادعا و در مصاحبه با شبکه خبری ان.بی.سی دو سال پیش گفت:

"ما برای دستیابی به صلح و مذاکره پیرامون این پیشنهادات یا پیش گذارید تا ببینند آیا واقعا پیشنهادات شوروی مانورهای تبلیغاتی است یا خیر؟ من صراحتاً می‌گویم که ما برای تغییرات و رفرمهای وسیع اقتصادی کشورمان به پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی نیازمندیم. ما واقعا صلح می‌خواهیم."

توقف آزمایشهای هسته‌ای به مدت نزدیک به دو سال و بطور یکجانبه از جانب اتحاد شوروی و در خواست مجدد این کشور از آمریکا به پذیرش پیمان منع آزمایشهای هسته‌ای اثرات زیادی در افکار عمومی مردم آمریکا و جهان گذاشت. پیشنهاد نابودی کامل سلاحهای هسته‌ای تا سال دو هزار و آمادگی شوروی برای پیشگام بودن در این عرصه و ارائه سایر پیشنهادات بتدریج تسلیحات ایران کشورهای عضو ناتو را مبتنی بر این که همه این پیشنهادات "صرفاً مانورهای تبلیغاتی" هستند، خنثی ساخت و این اعتقاد که اتحاد شوروی صلح می‌خواهد روز به روز در افکار عمومی مردم آمریکا و اروپای غربی تقویت شد.

همزمان با این تحولات سیاستهای رهبری جدید در امر دموکراتیزه کردن جامعه شوروی که آزادی زندانیان سیاسی و ناراضیان، پایان دادن به تبعید اشخاصی چون ساخاروف و حذف سانسور از مطبوعات از جمله نتایج آن است، به صورت عاملی بیروند در جانبداری افکار عمومی جهان غرب از تلاشهای صلح‌آمیز رهبران شوروی و خلع سلاح مرتجع‌ترین جناحهای امپریالیستی که از نقطه ضعف اتحاد شوروی در زمینه دموکراسی برای تقویت مواضع ارجحی و جنگ‌طلبانه خود سود می‌جستند عمل کرد.

اما با وجود تغییرات چشمگیری که در افکار عمومی مردم جهان به سود تشنج‌زدائی پدید آمده بود، حکومت ریگان همچنان به بهانه‌های مختلف از برداشتن هر گامی در راستای تشنج‌زدائی طفره می‌رفت.

در نخستین روزهای ماه آوریل سال جاری میخائیل گورباچف اعلام داشت که اتحاد شوروی پیشنهاد می‌کند همه موشکهای سان برد آمریکا و شوروی نابود گردد. گورباچف در عین حال گفت که اتحاد شوروی از این پس سلاح شیمیایی تولید نخواهد کرد و سلاحها شیمیایی موجود را نیز مایل است نابود سازد. او از ایالات متحده و سایر متحدان آن در ناتو نیز خواست که چنین کنند. پیش از این ایالات متحده بارها مدعی شده بود که شوروی از نظر میزان جنگ‌افزارهای شیمیایی بر آمریکا برتری دارد و این برتری را بعنوان یکی از موانع بر سر راه دستیابی به توافق میان شرق و غرب قلمداد کرده بود.

بقیه در صفحه ۶

هر چند که اجرای این پیمان، فقط شامل ۷ درصد از سلاحهای هسته‌ای شوروی و آمریکا می‌شود، اما این پیمان برای سیاست خارجی اتحاد شوروی و تلاشهای این کشور در راه نابودی جنگ‌افزارهای اتمی و دستیابی به یک جهان بدون خطر جنگ هسته‌ای در خور اهمیت زیادی است.

گورباچف در سخنانی که پس از امضای این پیمان در آمریکا ایراد کرده، خاطر نشان ساخت که بازسازی سیاسی و اقتصادی در اتحاد شوروی و دموکراتیزه کردن جامعه شوروی روندی است که به صلح جهانی، به همزیستی صلح‌آمیز میان دولت‌های جهان و از میان بردن تشنج در هر منطقه از جهان نیاز دارد. امضای این قرار داد موفقیت قابل ملاحظه‌ای برای شخص میخائیل گورباچف و رهبری جدید اتحاد شوروی محسوب می‌گردد. در واقع تلاش رهبری جدید در شوروی از هنگام انتخاب میخائیل گورباچف و آغاز تحولات داخلی شوروی برای دستیابی به پیمانهای خلع سلاح، از میان بردن تشنج میان دولت‌های آمریکا و شوروی، تلاشی بیساعفه بوده است.

پیمان جدید چگونه شکل گرفت؟

نخست باید به این واقعیت توجه کرد که موفقیت امر بازسازی ساخت اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی مستلزم صرف همه ظرفیت‌های مادی و معنوی این کشور در این راه است. سایر این اتحاد شوروی با آغاز تحولات اخیر بیش از پیش خود را با این واقعیت روبرو یافت که باید بهر ترتیبی شده از صرف بخش عظیمی از انرژی خود و پتانسیل صنعتی، علمی و فنی خود در مسابقه تسلیحاتی اجتناب ورزد و همه این نیروی عظیم را متوجه مدرنیزه کردن صنایع و روند بازسازی نماید. این مساله بدان مفهوم بود که سیاست دهه هفتاد، سیاستی که اساساً بر پایه حفظ تعادل قوا میان پیمان ورشو و پیمان ناتو بنا شده بود عبور کند. نه سخن دیگر سیاست جدید اتحاد شوروی که به پیمان اخیر انجامیده، سیاستی منعطف‌تر از گذشته و بر اساس پذیرش این واقعیت بود که نیروی صلح‌ساز خواهد و تلاش دارد که با جناحهای مرجع و طرفدار مسابقه تسلیحاتی در این زمینه به توافق برسد باید تا حدی که ممکن است در دادن امتیاز به طرف مقابل در عرصه موازنه نظامی تن در دهد و از این طریق آنان را برای پذیرش پیمان‌های خلع سلاح زیر فشار قرار دهد.

بطور خلاصه سیاست دهه هفاد بر اساس حفظ موازنه نظامی بهر قیمتی بود و این خود بخود دست جناحهای امپریالیستی را در تشدید مسابقه تسلیحاتی و فریب افکار عمومی کشورهای خویش باز می‌گذاشت، در حالی که سیاست اخیر بر اساس دستیابی به صلح حتی به قیمت استقبال از این خطر که موازنه نظامی تا حدی به زیان کشورهای سوسیالیستی تغییر سایه، بنا شده است. در واقع این کشورهای سوسیالیستی هستند که صلح می‌خواهند و قبل از همه این آنها هستند که باید بهای آن را بپردازند.

بر این اساس بود که از هنگام انتخاب میخائیل گورباچف و تغییرات وسیعی که در سطح رهبری این کشور، بویژه در زمینه ارگانهای مربوط به سیاست خارجی این کشور پدید آمده، جهان شاهد تلاشهای بیسابقه اتحاد شوروی برای تشنج‌زدائی و از میان

میخائیل گورباچف دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی و رونالد ریگان رئیس جمهوری آمریکا روز سه‌شنبه نخستین پیمان خلع سلاح هسته‌ای که روند نابود کردن سلاحهای اتمی را آغاز می‌کند، امضا کردند. بر اساس این پیمان برای نخستین بار در تاریخ، بخشی از جنگ‌افزارهای اتمی نابود می‌گردند. پیمان‌های قبلی حداکثر در حد منع تولید برخی از سلاحهای هسته‌ای متوقف مانده بودند.

مطابق این پیمان ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی همه سلاحهای اتمی میان برد و نزدیک برد خود را ظرف مدت سه سال از میان خواهند برد. بدینسان آمریکا تمامی موشکهای اتمی پرشینگ ۲ و کروزر را که در خاک آلمان غربی، بریتانیا، ایتالیا و بلژیک بسوی کشورهای اروپای شرقی و غرب اتحاد شوروی مستقر کرده است، را از بین خواهد برد و اتحاد شوروی نیز همه موشکهای میان برد و نزدیک برد خود را که عمدتاً در غرب شوروی بسوی اروپای غربی مستقر هستند نابود می‌کند. در مجموع اتحاد شوروی ۱۷۵ موشک هسته‌ای اس-اس ۲۰ و غیره و ایالات متحده ۸۵۰ موشک هسته‌ای را نابود می‌کنند. میخائیل گورباچف در لحظه امضای این قرار داد

گفت: "امضای این پیمان فرصت بزرگی است در تغییر جهت تحولات نظامی قدرتهای بزرگ، فرصتی که سرانجام ما را در آغاز مسیر دور شدن از خطر یک فاجعه هسته‌ای قرار می‌دهد" او افزود: "۸ دسامبر ۱۹۸۷ در تاریخ بعنوان روزی ثبت می‌شود که ما از سرایش خطر روزافزون جنگ اتمی خارج می‌شویم و به راه غیرنظامی کردن جهان قدم می‌گذاریم."

آنچه در این پیمان مورد موافقت قرار گرفته به اختصار چنین است:

- از تاریخ امضای پیمان بدت سه سال ایالات متحده ۴۲۹ موشک هسته‌ای میان برد که هم‌اکنون در اروپا مستقر شده‌اند و ۲۶۰ موشک مستقر نشده دیگر از همین نوع را نابود می‌کند، همچنین ایالات متحده ۱۶۰ موشک اتمی نزدیک برد خود را که هنوز مستقر نشده است از بین می‌برد. اتحاد شوروی ۴۷۰ موشک هسته‌ای میان برد مستقر شده و ۳۵۶ موشک مستقر نشده از همین نوع را نابود می‌کند. همچنین اتحاد شوروی ۹۲۶ موشک هسته‌ای نزدیک برد خود را از بین می‌برد.

- این پیمان که به امضای رهبران اتحاد شوروی و آمریکا رسیده زمانی می‌تواند مرحله اجرا گذاشته شود که شورای عالی اتحاد شوروی و سنای آمریکا آن را به تصویب رسانند. برای تصویب این پیمان در سنای آمریکا، دو سوم آرای سناتورها، یعنی ۶۷ رای از ۱۰۰ سناتور لازم است.

- حداکثر سه ماه پس از تصویب پیمان توسط سنای آمریکا و شورای عالی اتحاد شوروی تیم‌های بازرسی طرفین از همه پایگاهها و انبارهای موشکها که لیست آن توسط دو کشور مشخص شده‌اند، بازدید می‌کنند. شش ماه پس از تصویب پیمان، هر یک از طرفین ۱۰۰ فروند از موشکهای هسته‌ای خود را نابود می‌کنند. موشکها از طریق پرتاب آنها به فضا "پس از جدا کردن بمب‌های اتمی از درون آنها) و یا از طریق پیاده شدن و دفن شدن در زمین از میان می‌روند. هر طرف می‌تواند سالی ۲ باره کشور طرف مقابل را مورد بازرسی قرار دهد. پس از این دوره سه ساله نیز هر یک می‌توانند سالی ۱۵ بار بدت ۵ سال و ۱۰ بار بدت ۵ سال بعد، خاک طرف مقابل را برای مطمئن شدن از عدم نقض پیمان مورد بازرسی قرار دهند.

جراحی غیربسی کاهش تسلیحاتی بقیه از صفحه ۵

چند روز پس از این پیشنهادات نیز میخائیل گورباچف در مذاکره با جرج شولتز وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا پیشنهادات خود را در مورد نابودی موشکهای میان برد هسته‌ای تکرار کرد. وزیر خارجه آمریکا در پاسخ گفت که پذیرفتن این پیشنهادات برای ایالات متحده و هم پیمانان آن در ناتو دشوار است، چرا که "در صورت از بین رفتن این موشکها، شوروی که به لحاظ موشکهای بایرد کوتاه بر غرب برتری دارد" دست بالا را در اروپا پیدا خواهد کرد. گورباچف در پاسخ اظهار داشت که اتحاد شوروی حاضر است طرفین همه موشکهای با برد کوتاه را نیز از بین ببرند. پس از این بود که جرج شولتز که در راس یک هیئت نمایندگی برای مذاکره پیرامون خلع سلاح و آماده کردن زمینه ملاقات گورباچف - ریگان به شوروی رفته بود، اذعان کرد که او نمی‌تواند در مورد این پیشنهادات پیش از مشورت با کاخ سفید و متحدان اروپایی آمریکا اظهار نظر کند.

چند روز پس از این پیشنهادات، سخنگویان امپریالیسم که با لجاجت بر تشدید مسابقه تسلیحاتی اصرار داشتند، آهنگ دیگری ساز کردند: "اگر این سلاحها از بین برده شوند آنگاه شوروی که بلحاظ موشکهای تاکتیکی و جنگ‌افزارهای غیر اتمی بر ناتو برتری دارد" قدرت مسلط نظامی در اروپا خواهد بود و "اروپا در برابر خطر شوروی بی‌حفاظ خواهد ماند." اتحاد شوروی اعلام داشت که در این مورد نیز حاضر بمذاکره و کاهش و یا از بین بردن این سلاحها بطور متقابل است. با این همه سخنگویان امپریالیسم همچنان بهانه‌های تازه‌ای ساز می‌کردند و حتی برخی از آنها با وقاحت اعلام داشتند که "تائزیم سوسیالیستی در شوروی برقرار است، غرب نباید به توافق بر سر خلع سلاح تن دهد" و یا این که "دستیابی به توافق بر سر خلع سلاح با شوروی، از آنجا که برای اصلاح نظامی است که داتا با نظام کاپیتالیستی دشمن است" درست نیست.

اما بتدریج مجموعه‌ای از تحولات دولت ریگان را به امضای یک پیمان مهم خلع سلاح با اتحاد شوروی مجبور ساخت.

این تحولات کدامند؟

افشای ماجرای ایران گیت در آمریکا، برای نخستین بار از زمان ریاست جمهوری ریگان، محبوبیت وی را چنان کاهش داد که موجب نگرانی رهبران حزب جمهوریخواه شد. دلواپسی جمهوریخواهان از رشد بی‌اعتدالی نسبت به ریگان و حزب، برخی از آنان را برانگیخت تا برای جلوگیری از ادامه این روند و بازگرداندن اعتدالها، به یک اقدام مردم پسند که بتوان روی آن تبلیغ کرده دست بزنند. امضای یک پیمان خلع سلاح با اتحاد شوروی از دیدگاه برخی از رهبران حزب جمهوریخواه می‌توانست چنین اقدامی باشد. اما آنچه که سرانجام بیش از هر عامل دیگری حکومت رونالد ریگان را مجبور ساخت که پیمان کنونی را امضا کند و برای بهار آینده نیز پذیرش پیمانی برتراب پر اهمیت‌تر را در زمینه کاهش ۵۰ درصد سلاحهای هسته‌ای دوربرد، وعده دهد، بحران شدید بازار بورس در آمریکا و جهان و قرار گرفتن آمریکا در آستانه یک بحران اقتصادی است.

این ساله را توضیح می‌دهیم: از اوایل سال جاری قیمت سهام صنایع و بناگاههای تجاری و خدماتی در بازارهای بورس آمریکا رو بگامش گذاشت. از اواخر تابستان این روند شتاب تازه‌ای یافت. بطوری که در پائیز امسال برای نخستین بار از سال ۱۹۲۹ تا کنون ارزش سهام در حدود ۵۰ درصد کاهش یافت. این ساله در درجه اول از گسترش روزافزون

صادرات صنعتی ژاپن، آلمان غربی و برخی از کشورهای صنعتی نوپا چون کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و مالزی، ناشی شده بود. کسری موازنه تجاری آمریکا با ژاپن که در اوایل دهه ۸۰ رقم چندین ملاحظه‌ای نبود در چند سال گذشته بسرعت رشد کرده و به بیش از ۵۰ میلیارد دلار رسیده است. در مورد سایر کشورهای پیشگفته نیز روند رشد کسری موازنه بازرگانی آمریکا ماه به ماه در حال رشد بوده است. این ساله بمفهوم آن است که صنایع آمریکا قدرت رقابت خود را در برابر صنایع ژاپن و آلمان غربی در درجه نخست و سایر کشورهای نوپای صنعتی در درجه بعد از دست می‌دهند و این خود دلیل روشنی بر افت سریع بازار بورس بود. بویژه اینکه کاهش سریع بهای دلار در یکی دو ساله گذشته نه تنها نتوانسته بود این روند را عکس کند، بلکه این روند همچنان با شتاب روزافزون و در تابستان و اوایل پائیز با شتاب بیسابقه ادامه یافته بود.

افزایش نرخ بهره بانکی در آمریکا خود یکی از دلایل مهم رشد گرایش به فروش سهام و سپردن پول به بانکها بود. این افزایش نرخ بهره خود تا حدود زیادی از سیاست ریگان در مورد تشدید مسابقه تسلیحاتی ناشی شده بود. تشدید مسابقه تسلیحاتی مستلزم افزایش سرسام‌آور هزینه‌های نظامی دولت آمریکا بود. مهمترین منبع تامین افزایش نجومی هزینه‌های نظامی استقراض دولت آمریکا از بانکها و از موسسات پولی این کشور بود. بویژه از آنجا که سیاست ریگان مبتنی بر کاهش شدید مالیات بر درآمد سرمایه‌های بزرگ، منابع دولت را بشدت محدود کرده بود کسری سالانه بودجه دولت آمریکا به حدود ۱۵۰ میلیارد دلار رسید و کل بدهی دولت از رقم ۱۲۰۰ میلیارد دلار تجاوز نمود.

بدینسان بود که رشد کسری موازنه بازرگانی آمریکا بویژه با ژاپن و آلمان غربی و رشد کسری بودجه دولت آمریکا، موجب گسترش بیسابقه بحران بازار بورس در آمریکا و جهان شد. بحران بورس مهمترین شاخص بیش‌آگهی یک بحران تمام عیار در نظام اقتصادی است. در تاریخ سرمایه‌داری تاکنون هر بحران بورسی بسرعت و حداکثر ظرف یکسال و نیم به بحران تمام عیار و رکود اقتصادی انجامیده است. برای دولت آمریکا جلوگیری از یک رکود اقتصادی در نظام سرمایه‌داری به وظیفه درجه اول تبدیل شد. یکی از مهمترین راههای مبارزه با این بحران کاهش کسری بودجه دولت آمریکا بود. کسری بودجه دولت آمریکا بمفهوم ضرب‌های به سیاست مسابقه تسلیحاتی

بقیه از صفحه ۴۴

درباره شرایط کار و زندگی

رژیم جمهوری اسلامی برای واحدهای صنعتی و تولیدی و خدماتی دارای بیش از ۳۵ نفر شاغل، "شورای اسلامی کار" رایباده کرده است که ما قبلا درباره ماهیت، نقش و عملکرد این نهادهای فریادچی بدفعات سخن گفته‌ایم. اخیرا قانون کار اسلامی نیز، باستناد اصل ۲۶ قانون اساسی رژیم، تصویب کرده است که "کارگران مشمول قانون کار ... یک حرفه یا صنعت می‌توانند میادرت به تشکیل انجمن‌های صنفی نمایند" (ماده ۱۳۳) و یا نسبت به تشکیل کانون انجمن‌های صنفی در استان و کانون عالی انجمنهای صنفی در کل کشور اقدام نمایند" (تصریح ماده ۱۳۳) و همچنین این تشکلهای در صورت ایجاد، "می‌توانند نسبت به تشکیل (تشکیلات مرکزی) اقدام نمایند" (ماده ۱۳۹). بدیهی است که طبق این قانون همه این "انجمن‌های صنفی" و "کانونها" و غیره، باید با اجازه و تحت کنترل و نظارت مستر و وزارت کار و وزارت کشور ایجاد و اداره شوند. این "انجمن‌های صنفی" عمدتا

محسوب می‌شد. ریگان در سالهای پیش هرگز به این مساله تن نداده بود. و حتی در آغاز سال جاری نیز با وجود اصرار برخی از رهبران حزب جمهوریخواه و سنای آمریکا که برای اجتناب از بحران، کاهش بودجه دولت را پیشنهاد کرده بودند، ریگان و وزیر دفاع او گاسپر واین برگر با این پیشنهادات بشدت مخالفت کرده بودند.

اما رشد ناگهانی بحران بورس و قرار گرفتن آمریکا در آستانه یک رکود اقتصادی حکومت ریگان را به وحشت انداخت. ریگان حاضر به پذیرش رقم قابل ملاحظه ۷۰ میلیارد دلار کاهش بودجه دولت آمریکا برای دو ساله ۸۷ و ۸۸ شد. و این بمفهوم تعدیل سیاست آمریکا در زمینه مسابقه تسلیحاتی بود. و این برگر مدافع درجه اول مسابقه تسلیحاتی و افزایش بودجه نظامی زیر فشار انتقاداتی که در محافل حکومتی و در سنای آمریکا از سیاست افزایش بودجه دولت و تاثیر آن بر بحران بورس شد از مقام خود کناره گرفت.

بدینسان بود که حکومت ریگان علیرغم میل خود، زیر فشار واقعیتها، بویژه فشارهای اقتصادی و فشار افکار عمومی در زیر پیمان جدید که برای نخستین بار جهان را در مسیر نابود کردن سلاحهای اتمی قرار می‌دهد، امضا گذاشت. این مساله که موجب خوشنودی همه نیروهای صلحدوست جهان شده است را می‌توان بعنوان یک موفقیت مهم برای رهبری جدید اتحاد شوروی و شخص میخائیل گورباچف بحساب آورد. موفقیتی که می‌تواند به تلاشهای رهبری جدید در تفهیم سیاستهای داخلی و خارجی نوین اتحاد شوروی به اعضای حزب کمونیست و مردم شوروی باری رساند و طرفداران فرم اقتصادی و دموکراتیزه کردن جامعه شوروی را در برابر گرایشی که در برابر این تحولات مقاومت می‌ورزد، تقویت نماید.

در عین حال امضای این پیمان هنوز بیش از یک گام کوچک در مسیری که باید به نابودی جنگ‌افزارهای هسته‌ای بیانجامد نیست و هنوز نمی‌تواند تضمین‌کننده یک روند پایدار در جهت تشنج‌زدایی و پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی باشد. هنوز حکومت آمریکا در پی اجرای طرح جنگ ستارگان و تبدیل فضای کیهانی به عرصه مسابقه تسلیحاتی است. همه تلاشهای اتحاد شوروی در راه دستیابی به یک توافق در این زمینه تاکنون بی‌نتیجه مانده است. اما پیمان اخیر نشان داد که سازره نیروهای صلحدوست و ترقیخواه می‌تواند امپریالیسم را در این عرصه به عقب‌نشینی وادارد.

برای واحدهای کمتر از ۳۵ نفر شاغل و یا کارگاههای کوچک در نظر گرفته شده است.

تلاش برای تامین منافع کارگران کارگاههای کوچک، بهبود شرایط رقت‌بار کار و زندگی آنان و بویژه مقاومت در برابر وخیم‌تر شدن روزافزون این شرایط ضرورت مبارزه این دسته از کارگران را بیش از پیش مطرح می‌نماید. این مبارزه در صورتی موثر و موفقیت آمیز خواهد بود که اکثریت وسیع کارگران یک صنف و حتی چند صنف و رشته را دربر گیرد و به یک مبارزه جمعی بدل شود. برای پیشبرد این مبارزات باید از همه شیوه‌ها، ابزار و اشکال مبارزه، برحسب مورد و میزان تشکل کارگران بهره گرفت. استفاده از تشکلهای علنی و قانونی موجود مانند تعاونی‌های کارگری و یا "انجمن‌های صنفی" یکی از عرصه‌های مهم مبارزه کارگران واحدهای کوچک در شرایط حاضر است. تلاش برای ایجاد این قبیل تشکلهای و کوشش جهت فعال کردن و اداره آنها بوسیله نمایندگان و افراد مورد اعتماد کارگران، گام موثری در راه سازماندهی و تقویت مبارزات کارگران محسوب می‌شود.

پیام همبستگی با خانواده‌های پناهندگان سیاسی ایرانی در فرانسه

هم‌میهنان

بدنبال اخراج جمعی از پناهندگان سیاسی ایرانی به گابن توسط دولت فرانسه، که در نتیجه معاملات پنهان رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و دولت فرانسه صورت گرفت، همزمان با اعتصاب غذای خود تبعیدیان در گابن، خانواده‌های پناهندگان سیاسی ایرانی نیز در اعتراض به این اقدام غیرقانونی و غیرانسانی دولت فرانسه، در برابر مقر کمیساری عالی سازمان ملل در پاریس دست به اعتصاب غذا زده‌اند.

اقدام دولت فرانسه در اخراج پناهندگان سیاسی ایرانی، نقض آشکار قوانین بین‌المللی حقوق پناهندگی و کنوانسیون ژنو، قانون اساسی فرانسه و نیز نقض ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک و موازین انسانی است.

نتیجه مستقیم این اقدام دولت فرانسه، تقویت تروریسم و تشویق رژیم خمینی در گسترش سیاست‌های تروریستی و آدم‌ربایی است.

ما ضمن بیان همبستگی با خانواده‌های پناهندگان سیاسی ایرانی، و دفاع از خواسته‌های قانونی و عادلانه مادران، خواهران و فرزندان تبعیدیان مبنی بر بازگشت خویشاوندان خود به فرانسه، از همه شخصیتها، نهادهای دموکراتیک فرانسه و جهان و رسانه‌های گروهی فرانسوی، خواستاریم که از این خواست انسانی و قانونی خانواده‌های پناهندگان سیاسی ایرانی دفاع کنند.

ما همه هم‌میهنان و نیروهای مترقی و آزادیخواه را به فعالیت هماهنگ و مشترک در راه دفاع از حقوق قانونی و انسانی پناهندگان سیاسی فرامی‌خوانیم.

سازمان فدائیان خلق ایران
(کمیته خارج از کشور)

سازمان آزادی کار ایران (فدائی)

حزب دموکرات کردستان ایران
(کمیته خارج از کشور)

۱۳۶۶/۱۰/۱۴

علیه فتوای خمینی: تشدید کشتار، ویرانی و اخذی بی‌اخیزیم

هم‌میهنان مبارز!

در پی نامه شورای عالی پشتیبانی جنگ و فتوای از پیش آماده شده خمینی، بار دیگر دستگاه‌های تبلیغاتی و قبح رژیم جاهل، جنگ‌طلب و جنایتکار خمینی بر طبل جنگ کوبیدند.

دستورالعمل آماده‌های شورایی پشتیبانی جنگ با "باید" های بی‌شماره‌ای گسیل کارگران، دانشجویان، کارمندان دولت و سایر اقشار مردم به قتلگاه جبهه‌ها را اجباری اعلام کرد. زنان، بیماران و افراد ناتوان را موظف به پرداخت حداقل هزینه تدارک یک رزمنده نمود. ننگ‌نامه‌های رژیم به صراحت اعلام کردند که حتی اگر کسانی مخالف اصل و اساس جنگ باشند، باز هم با چنین واقعیتی مواجهند که جز راه تشدید جنگ و جز تسلیم بر این استراتژی نوین، چاره و راه دیگری باقی نیست. این حرکت‌های مذبحخانه زمانی صورت می‌گیرد که ناراضی مردم از جنگ خانماسوز، گرانی، بیگاری، خفقان، زندان و شکنجه... به اوج خود رسیده و فشارهای بین‌المللی به منظور برقراری آتش بس و اجرای قطعنامه شورای امنیت رو به گسترش گذارده است. در چنین شرایطی رژیم جهل و جنایت می‌خواهد با توسل به حربه زور و تهدید، نیروی انسانی و هزینه سرسام‌آور جنگ را تأمین کند. از مقاومت مردم جلوگیری نماید و بدین ترتیب به اعتبار اخذی از مردم و به قیمت جان هزاران هزار جوان در جبهه، نابودی سرمایه‌های ملی و ویرانی شهرها و روستاهای به منظور جلوگیری از بی‌آبرویی بیش از پیش و تأمین بقا حکومت ننگین خود، آتش جنگ را شعله‌ورتر سازد.

فریاد اعتراض و مقاومت آشتی‌ناپذیر ما بر علیه این تصمیم خونبار، تنها راه جلوگیری از وقوع آن است
بی‌اخیزیم:

در هر کجا که هستیم با استفاده از تلفن، چسباندن خود چسب، تهیه و تکثیر اعلامیه و ارسال آن بطریق پست مخالفت خود را با ادامه و تشدید جنگ اعلام کنیم و با خودداری از گسیل به آموزش نظامی، اعزام به جبهه‌ها و پرداختن کمک مالی یا تصمیم رژیم به مقابله برخیزیم

بستانان و آشنایان خود را از رفتن به جبهه‌ها باز داشته و فراریان را یاری نائیم

مرگ بر رژیم جاهل، جنگ‌طلب و جنایتکار خمینی

زنده باد صلح، کار، آزادی

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق

سازمان فدائیان خلق ایران - کمیته همایون کتیرائی آبان ماه ۶۶

صنعت نفت و بقیه از صفحه ۱

مطابق ارقام رسمی مربوط به سال ۱۳۶۲، سهم مستقیم نفت در تولید داخلی ۱۵٫۵٪ درصد بوده ولی با احتساب نقش آن در تأمین ارز حیاتی برای صنایع وابسته کشور، سهم واقعی آن فراتر از ۵۰ درصد است. چنان که در حال حاضر، با افت درآمدهای نفتی و با ادامه جنگ، تعداد زیادی از واحدهای صنعتی نیز یکی پس از دیگری تعطیل می‌شوند.

اما علاوه بر اینها، نفت نقش حساس و تعیین‌کننده‌ای در تداوم جنگ ویرانگر هشت‌ساله بین رژیم‌های ایران و عراق دارد. جنگ میان این دو بر سر نفت نیست، لکن نفت عامل عمده‌ای در تغذیه و تداوم آن است. هر بشکه نفت صادراتی برای رژیم جمهوری اسلامی به معنی چند گلوله توپ دیگر برای ادامه آتش افروزی است، هر میلیون دلار حاصله از صادرات نفت امکان دیگری برای خرید سلاح از شرکت‌ها و دلالان بین‌المللی است، و در عین حال همین دلارها موضوع کشمکش دیگری بر سر تقسیم غنائم در میان سردمداران رژیم است. چنین است حساب رژیم اسلامی در مورد نفت و درآمدهای نفتی. رژیم حاکم برای تشدید غارتگری‌ها و ادامه سیاست جنگ طلبانه‌ی خود نیازمند دلارهای بیشتری است و این راه هر قیمت و به هر صورت ممکن دنبال می‌نماید، حتی به قیمت تشدید بحران عمیق اقتصادی و سیه‌روزی برای اکثریت وسیع مردم ایران. اما سیاست و عملکرد رژیم در مورد نفت گویای واقعیت تلخ دیگری نیز هست. این واقعیت همانا وضع کنونی صنعت نفت ایران و آسیب‌های فراوانی است که در دوران حاکمیت این رژیم بر آن وارد آمده است: آسیب‌ها و خساراتی که دست خود رژیم را نیز برای تولید و صدور میزان مورد دلخواه خویش بسته و خواهد بست.

ظرفیت تولید

صنعت نفت بعنوان مهمترین و پیشرفته‌ترین بخش صنایع ایران، در دوران رژیم گذشته و بر پایه‌ی سیاستهای این رژیم که عمدتاً مبتنی بر مقتضیات بازار جهانی سرمایه‌داری بوده شکل گرفت. توسعه‌ی این صنعت در چهارچوب سیاست تولید و صادرات هر چه افزونتر صورت پذیرفت و بر این اساس، سرمایه‌گذاری‌های عظیمی از محل درآمدها و ثروت‌های متعلق به مردم، در زمینه تولید و صادرات نفت انجام گرفته و تاسیسات و تجهیزات گسترده‌ای ایجاد شد. در همین حال، ملی سالیان متعادی، دانش فنی و تخصص نسبتاً پیشرفته‌ای در میان کارگران، تکنیسین‌ها و مهندسان ایرانی پدید آمده که بخش مهمی از این صنعت را اداره کرده‌اند. در سال ۱۳۵۶، قریب ۴۰ هزار کارگر و مهندس ایرانی در مجموعه‌ی این صنعت مشغول کار بودند و ظرفیت تولید روزانه‌ی نفت حدود ۶۰۷ میلیون بشکه و صادرات آن بین ۵ تا ۵٫۵ میلیون بشکه در روز بود. در سال ۱۳۵۸، که قیمت بازار جهانی یکبار دیگر شدیداً بالا رفته بوده، تولید روزانه‌ی نفت خام ایران به ۳٫۵ میلیون بشکه کاهش یافت. در سالهای بعد نیز بواسطه‌ی شرایط حاکم بر بازار جهانی و تقلیل تقاضا، روند تولید نزولی بوده و مثلاً در سال ۱۳۶۱ به حدود ۲٫۷ و در سال ۱۳۶۳ نزدیک ۲٫۴ میلیون بشکه در روز رسید.

سهمیه تولید نفت ایران در چهارچوب توافق‌های رسمی اوپک در سال ۱۹۸۶ برابر ۲٫۳ میلیون بشکه بود که در پی تصمیم اوپک در پایان

همان سال برای پایین آوردن سقف تولید، سهمیه ایران نیز برای ششماه اول سال ۱۹۸۷ معادل ۲٫۲۵ میلیون بشکه در روز تعیین گردید. میزان واقعی تولید نفت ایران در سال ۱۹۸۶، براساس محاسبات مراجع بین‌المللی، بطور متوسط حدود ۱٫۹ میلیون بشکه در روز بوده و میزان آن طی ششماه اول سال ۱۹۸۷ روزانه ۲٫۲ میلیون بشکه برآورد شده است. مقدار صادرات نیز در سه‌سال اخیر بین ۱٫۳ تا ۱٫۷ میلیون بشکه در روز در نوسان بوده است.

طی سالهای گذشته امکانات و ظرفیت‌های تولیدی و فنی صنعت نفت شدیداً رو به کاهش نهاده است و این روند همچنان ادامه دارد. علت اصلی این امر مجموعه‌ی سیاستهای رژیم حاکم بوده است. بطوری که در نتیجه‌ی بی‌کفایتی و بی‌توجهی ارگان‌های مسئول رژیم در حفاظت و نگهداری تاسیسات و تجهیزات صنعت نفت، بخشی از آنها تخریب و از حیطة بهره‌برداری خارج شده است. "پاکسازی" و تصفیه کارکنان و متخصصان و اختناق حاکم بر ارگانهای دولتی، این صنعت را نیز همانند اغلب رشته‌های تولیدی، از کار و دانش فنی گروه وسیعی کارگران ماهر و مهندسان مجرب محروم ساخته است. از سوی دیگر، بواسطه‌ی تداوم جنگ، بسیاری از امکانات و تاسیسات نفتی در زیر بمبارانهای مستمر نابود و ویران شده است. بر پایه‌ی ارقام رسمی خود رژیم "خسارات اقتصادی ناشی از جنگ تا پایان شهریورماه ۶۴ بالغ بر ۲۴۷۳ میلیارد تومان... برآورده شده که ۱۲۸۵ میلیارد تومان آن مربوط به بخش خسارات نفت می‌باشد" (کیهان ۳۰/۶/۶۵). و بالاخره، مشکلات تهیه و خرید و نصب قطعات و لوازم ضروری ماشین آلات از خارج نیز موجب از کار افتادن قسمت دیگری از تاسیسات باقیمانده شده است.

در اثر جنگ تعداد زیادی از مجموع ۳۶ حوزه نفتی ایران، تخریب شده و یا بخاطر بمباران‌ها بصورت غیرفعال درآمده است. بخش مهمی از این حوزه‌ها در خوزستان واقع است که در معرض بمباران مداوم قرار دارد. بسیاری از حوزه‌های نفتی فلات قاره (در خلیج فارس) که قبلاً حدود ۵۰۰ هزار بشکه در روز تولید داشتند اکنون دچار مشکل شده‌اند و مجموع تولید آنها به کمتر از ۲۵۰ هزار بشکه رسیده است. از میان اینها، حوزه‌های لاوان، رستم و... اخیراً بمباران و تخریب شده‌اند. خارج شدن تعداد زیادی از حوزه‌ها از حیطة انتفاع، باعث تمرکز تولید روی باقیمانده حوزه‌ها و در نتیجه، استخراج غیرعقلانی و تخریب سریعتر چاه‌ها گردیده است.

مطابق اصول اولیه فنی و اقتصادی، استخراج نفت مستلزم ترمیم و نگهداری کافی و بموقع چاه‌های نفتی است. از جمله این الزامات، تزریق مجدد گاز به چاه‌ها برای بازیافت ثانوی نفت است. اما به اعتراف خود ارگان‌های رژیم، بواسطه‌ی بی‌کفایتی و عدم مراقبت و سرمایه‌گذاری بموقع، تعداد زیادی از چاه‌ها قابلیت استخراج خود را از دست داده‌اند و یا استخراج باقیمانده نفت آنها نیازمند هزینه‌های گزاف و فنون خیلی پیشرفته شده است. برپایه "گزارش داخلی" سازمان برنامه رژیم "به علت عدم موفقیت در اجرای بموقع طرح‌های تزریق گاز و عدم تکمیل کارخانه‌های گاز و گاز مایع... حداقل ۳۰ درصد از گازهای غنی کشور در سال ۱۳۶۲ سوزانده شده... در صورت افزایش تولید از ۵٫۵ میلیون بشکه در روز گازهای همراه با تولید اضافی نفت به دلیل عدم وجود و سائل جمع‌آوری، تلف و سوزانده خواهد شد". همین گزارش اضافه می‌کند که "با بهره‌برداری

مداوم از حوزه‌های مشخص، نفت تولیدی، نسبی خواهد شد و... امکان فروش کاهش خواهد یافت. برای مقابله با مسئله فوق، احتیاج به کارخانه‌های نمک‌زدایی خواهد بود که این موضوع تنگنای مالی پیش خواهد آورد. افزایش تولید در مناطق نفت خیز و فلات قاره متضمن سرمایه‌گذاری‌های عظیم و احتمالاً استفاده از کارشناسان متخصص خارجی خواهد بود". کارشناسان نفتی چنین برآورد می‌کنند که حتی حفظ ظرفیت تولید در حدود ۴-۳ میلیون بشکه در چند سال آتی، مستلزم حداقل سرمایه‌گذاری معادل ۵ میلیارد دلار است و در صورت عدم انجام این سرمایه‌گذاری، ظرفیت تولید ناگزیر به حدود ۲-۱٫۵ میلیون بشکه نزول خواهد کرد که از این مقدار نزدیک ۱ میلیون بشکه در روز باید به مصارف داخلی اختصاص یابد.

تخریب و نابودی تاسیسات پالایش و تولید فرآورده‌های نفتی نیز جنبه دیگری از واقعیت موجود است. نابودی پالایشگاه عظیم آبادان که قریب نیمی از مصرف داخلی فرآورده‌های نفتی را تأمین می‌کرد واحداث مجدد آن نیازمند میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری خواهد بود، نمونه بارز نتایج سیاستهای رژیم است. پالایشگاه‌های اصفهان، تهران، تبریز و باختران نیز بدفعات بمباران شده و خسارت دیده‌اند که ترمیم آنها متضمن ماهها تعطیلی تولید و میلیون‌ها دلار هزینه بوده است. پروژه ناتمام پتروشیمی ایران و ژاپن، با چند میلیارد دلار هزینه‌ی انجام شده، گاکان ناتمام و در زیر بمباران‌ها مانده است و هر روز یا هر هفته خبر بمباران و تخریب چند واحد نفتی و صنعتی دیگر پخش می‌شود. در همین حال، برای تأمین حداقل نیازهای داخلی نفت سفید، گازوئیل و بنزین، مردم باید دشواری‌های فزاینده‌ای را تحمل نمایند و هر سال باید ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیارد ریال بصورت ارز برای واردات این فرآورده از خارج پرداخت کنند. تلاش‌های رژیم برای اجرای پروژه‌های جدید پالایش نفت، به دلیل عدم اختصاص اعتبارات لازم و یا بی‌کفایتی ارگان‌های متعدد آن، هنوز بجایی نرسیده است. پروژه پالایشگاه اراک (به ظرفیت ۱۳۵ هزار بشکه) که وعده آن از ۵ سال پیش شروع شده تازه "قرار است قرار داد آن در پایان اسفند (۱۳۶۶) به امضا برسد" و پالایشگاه بندرعباس (با ظرفیت ۲۲۰ هزار بشکه) قرار است توسط دو کمپانی ایتالیایی و ژاپنی ساخته شود و "طرفین مشغول حل و فصل امور مالی این قرارداد هستند" (رسالت ۱۷/۱۸/۶۶).

امکانات صادرات

به همراه تاسیسات و ظرفیت‌های تولیدی، امکانات صادراتی نفت نیز در خلال سالهای گذشته دچار صدمات و خسارات فراوانی شده است. امکانات صادرات، البته بعضی‌ها فروش نفت به هر قیمت و به هر شکل ممکن نیست. رژیم حاکم برای کسب درآمدهای ارزی هرچه سریعتر، نفت صادراتی را توسط دلالان داخلی و خارجی و با تخفیف‌های ویژه جنگی و غیرجنگی بفروش می‌رساند. بهای نفت صادراتی غالباً ۱ تا ۲ دلار (علاوه بر کسر هزینه‌های بیمه و غیره) ارزانتر از قیمت رسمی تعیین شده توسط اوپک است. یافتن مشتری در بازارهای بین‌المللی و معاملات نفت، خود یکی از عرصه‌های پر رونق دزدی و فساد مالی تحت عناوین "حق

درباره شرایط کار و زندگی کارگران کارگاه‌های کوچک صنعتی

(فلزکار، تراشکار، ریخته‌گر و ... و دیگر صنعتگران صنوف صنعتی قرار دارند.)

متوسط تعداد کارکنان واحدهای کوچک صنعتی نزدیک ۲ نفر و متوسط تعداد کارگر مزدبگیر فقط ۱ نفر برای هر کارگاه است. اما در میان رشته‌های مختلف صنعتی، از این لحاظ تفاوت‌های محسوس و مشخصی وجود دارد. در حالی که واحدهای صنعتی مدرن (که با رشد صنعت وابسته در ایران ایجاد و گسترش یافته‌اند) دارای تعداد نسبتاً بیشتری کارگر حقوق‌بگیر هستند، کارگاه‌های سنتی و صنایع دستی غالباً با اتکا به کار صاحبان کارگاه‌ها و کارکنان فامیلی به فعالیت خود ادامه می‌دهند. علاوه بر این، وحاتم اوضاع اقتصادی و تشدید فشار به کارگاه‌ها موجب گرایش بیشتر به استفاده از کار خود صاحب کارگاه و بستگان فامیلی وی شده است. در هر صورت، ارقام موجود حاکی از آن است که مثلاً متوسط تعداد کارکنان در یک واحد چاپ و صحافی حدود ۷ نفر، در یک کارگاه کفش‌دوزی نزدیک ۴ نفر و در کارگاه‌هایی نظیر تعمیرات کفش و لوازم خانگی فقط حدود ۱ یا ۲ نفر است.

بخش مهمی از کارگاه‌های کوچک صنعتی، همانند اغلب واحدهای دیگر تولیدی و خدماتی، در تهران و استان مرکزی متمرکز شده است. تهران، حدود ۲۴ درصد تعداد کل کارگاه‌ها و نزدیک ۳۲ درصد کارکنان آنها را در خود جمع کرده است. پس از آن، به ترتیب استانهای اصفهان، خراسان و آذربایجان شرقی هستند که بیشترین کارگاه‌های کوچک را به خود اختصاص داده‌اند و غالباً این کارگاه‌ها هم از نوع کارگاه‌های سنتی و بویژه قالبیایی و صنایع دستی است. نزدیک به ۵۰ درصد حاصل فعالیت (ارزش افزوده) سالانه کل کارگاه‌های کوچک صنعتی هم باز مربوط به تهران و استان مرکزی می‌شود. توزیع کارگاه‌ها در میان شهرهای مختلف هم تقریباً از چنین روالی برخوردار است. تعداد زیادی از کارگاه‌های بسیار کوچک قبلاً در محدوده روستاها واقع بودند و جزو واحدهای روستائی محسوب می‌شدند ولی با افزایش جمعیت آن روستاها و تبدیل آنها به شهر (از لحاظ آماری) این قبیل کارگاه‌ها هم به جمع کارگاه‌های صنعتی شهری اضافه شده‌اند. در حالی اغلب همان شیوه عقب مانده تولیدی خود را گامان حفظ کرده‌اند.

شرایط کار

وضعیت عمومی کارگران واحدهای صنعتی کوچک را می‌توان در کار طاقت فرسا و بهره‌کشی بسیار شدید خلاصه کرد. هر چند که شرایط کار ممکن است از یک کارگاه به کارگاه دیگر، یا از یک رشته به رشته دیگر، فرق بکند، اما در مجموع سختی فوق‌العاده کار و شدت بهره‌کشی خصوصیت بارز این قبیل واحدهای

۹۳/۹ درصد کل کارگاه‌ها در سال ۶۴ بالا رفته است، نسبت کارگاه‌های (۵ تا ۹ نفره) از ۵ درصد به ۳/۶ درصد رسیده و سهم کارگاه‌های بزرگ (۱۰ نفر و بیشتر) نیز از ۳/۴ درصد به ۲/۵ درصد کل کارگاه‌ها تنزل کرده است. چنین روندی در جامعه، که یکی از شاخص‌های گویای تشدید عقب ماندگی اقتصادی است، دارای عوارض و عواقب مهم اجتماعی و سیاسی است که پرداختن به آنها در حوصله این مقاله نیست و ما در اینجا تنها به یکی از جنبه‌های این مسئله، یعنی وضعیت کار و زندگی کارگران کارگاه‌های پراکنده و کوچک صنعتی و صنعتی-صنعتی می‌پردازیم.

تعداد کارگاه‌های صنعتی کوچک در مناطق شهری در سال ۶۴ بالغ بر ۷۰۲ ۲۹۳ کارگاه بوده است. اکثریت عظیم این کارگاه‌ها را واحدهای بسیار کوچک (۱ تا ۴ نفره) تشکیل می‌دهند. در کل کارگاه‌های مورد بررسی ماه حدود ۶۷۷ هزار نفر کار می‌کنند که این عده، هم شامل کارگران مزدبگیر، هم کارکنان فامیلی بدون مزد و حقوق و هم صاحبان کارگاه‌ها می‌شود. تعداد کارگران مزد بگیری این کارگاه‌ها بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نفر برآورد می‌شود.

کارگران واحدهای کوچک صنعتی در دهها رشته و فعالیت تولیدی مشغول بکارند. برحسب طبقه‌بندی‌های رسی و آماری، تنوع این رشته‌های فعالیت به بیش از ۹۰ صنف صنعتی بالغ می‌شود. این رشته‌ها از دکانهای نانوائی گرفته تا کارگاه‌های قالبیایی، و قنادی و جوراب‌بافی تا موزاییک‌سازی و تراشکاری و یا کارگاه‌های تعمیرات ماشین‌آلات را در بر می‌گیرد. برطبق آخرین آمار موجود، بیشترین تعداد کارگران در واحدهای تعمیر وسائط نقلیه موتوری (اتومبیل، سافکاری، سیرسازی و...) کار می‌کنند و بعد از آن به ترتیب نانوائی‌ها خیاطی و سری‌دوزی‌ها، تولیدکنندگان محصولات فلزی

بخش مهمی از کارگران میهن ما درصدها هزار واحد پراکنده صنعتی و صنفي مشغول بکارند. با آنکه این کارگران در سخت‌ترین شرایط ممکن کار می‌کنند، از ابتدائی‌ترین حقوق بی‌بهره‌اند. بحران اقتصادی همه جانبه‌ای که جامعه را فرا گرفته، و مجموعه سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی، روز بروز بر وحاتم وضع کار و زندگی این کارگران افزوده و شرایط معیشت آنها و خانوارهایشان را طاقت فرسا کرده است. این دسته از کارگران حتی از باقیمانده محدود حقوق و دستاوردهای کارگران کارگاه‌های بزرگ نیز محروم هستند. بررسی ارقام، واقعیت‌ها و شرایط موجود، دامنه و عمق این محرومیت و اجحاف شدید را آشکارتر خواهد کرد.

نگاهی به ارقام

مطابق آخرین سرشماری کشور که در سال پیشین انجام گرفت، قریب ۲ میلیون کارگاه در ۵۰۲ شهر سراسر کشور شمارش شده است. هر گاه تعداد کل کارگاه‌های دایر در مناطق شهری را مورد نظر قرار بدهیم بیش از یک میلیون و ۳۵۰ هزار کارگاه را شامل می‌شود که از این میان نزدیک ۳۰۰ هزار کارگاه صنعتی شهری در سال ۶۴ مشغول فعالیت بوده‌اند. در این گروه از کارگاه‌ها اعم از کوچک و بزرگ حدود ۲۷۷ ۱ نفر کار می‌کنند.

مقایسه آمار سالهای مختلف بروشنی نشان می‌دهد که در فاصله حدود ۱۰ سال، تعداد کل کارگاه‌های شهری دو برابر شده است. بخش عمده این افزایش سریع مربوط به کارگاه‌ها و واحدهای توزیع و خدمات است. از سوی دیگر، در همین مدت سهم کارگاه‌های کوچک (کمتر از ۱۰ نفر کارکن) در مجموع کارگاه‌ها بیشتر شده است. بطوری که نسبت کارگاه‌های (۱ تا ۴ نفره) از ۹۱/۶ درصد در سال ۵۳ به

تعداد کل کارگاه‌ها و کارگاه‌های صنعتی بزرگ و کوچک در مناطق شهری و کارکنان آنها

شرح	۱۳۵۳		۱۳۶۳	
	تعداد کارگاه	عده کارکنان	تعداد کارگاه	عده کارکنان
کل کارگاه‌های شهری (کلیه کارکنان)	۶۷۷۲۰۶	۲۱۳۲۰۰۰	۱۳۵۸۶۸۶	۲۸۶۸۰۰۰
کل کارگاه‌های صنعتی شهری (دایر کارکنان دار)	۲۲۲۲۸۸	۸۲۴۰۰۰	۳۰۰۶۶۳	۱۲۷۲۰۰۰
کارگاه‌های صنعتی بزرگ (بیش از ده نفر کارکن)	۵۶۰۰	۳۵۲۰۰۰	۶۹۶۱	۶۰۰۰۰
کارگاه‌های صنعتی کوچک	۲۲۸۷۸۸	۲۷۲۰۰۰	۲۹۳۷۰۲	۶۶۷۰۰۰
کارگاه‌های صنعتی ۱ تا ۲ نفر کارکن		۳۷۲۰۰۰	۲۷۱۶۳۵	
کارگاه‌های صنعتی ۳ تا ۵ نفر کارکن		۹۸۰۰۰	۲۲۰۶۷	

ماخذ: کتاب ساخت اقتصادی ایران، از انتشارات سازمان، نتایج آماری تمام‌عاری کارگاه‌های شهری کشور سال ۱۳۶۴، وزارت کار و امور اجتماعی، توضیح: منظور از "کارگاه" در این شمار، کلیه کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، کارگاه‌ها، کارگاه‌ها و کارگاه‌ها و کارگاه‌ها واقع در مناطق شهری (بیش از ۵ هزار نفر جمعیت) کشور است.

پیام همبستگی با پناهندگان سیاسی ایرانی در گابن

هم میهنان!

بدنبال معاملات پنهان رژیم تروریستی جمهوری اسلامی با دولت فرانسه، در تاریخ دوشنبه هفتم دسامبر ۱۹۸۷، دولت فرانسه جمعی از پناهندگان سیاسی ایران را بازداشت و ۱۴ تن از آنان را جبرا به گابن فرستاد.

این اقدام دولت فرانسه، نقض آشکار قوانین بین‌المللی، حقوق پناهندگی و کنوانسیون ژنو، قانون اساسی فرانسه و نقض ابتدائی‌ترین حقوق دموکراتیک و موازین انسانی است.

دولت فرانسه قبل از آن در بند و بست خود با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، وحید گرجی این سردهسته شناخته‌شده تروریست‌های حزب‌اللهی را آزاد کرده بود.

نتیجه مستقیم این اقدام دولت فرانسه، تقویت تروریسم و تشویق رژیم خمینی در گسترش سیاست‌های تروریستی و آدم‌ربائی است.

پناهندگان سیاسی اخراجی که بر اساس حقوق پناهندگی کنوانسیون ژنو و قوانین فرانسه از حق پناهندگی سیاسی در فرانسه برخوردار هستند در اعتراض به این اقدام غیرقانونی و ضدانسانی دولت فرانسه و برای بازگشت به فرانسه، دست به اعتصاب غذا زده‌اند. اعتصاب غذای پناهندگان سیاسی ایرانی در گابن از همبستگی افکار عمومی و نیروهای دموکراتیک برخوردار بوده و ماهیت معامله دولت فرانسه با رژیم اسلامی بر سر انسانها را آشکارتر کرده است.

ما ضمن بیان همبستگی با پناهندگان سیاسی ایرانی در گابن، و دفاع از خواسته قانونی و عادلانه آنها برای بازگشت به فرانسه برای دفاع از حقوق پناهندگان سیاسی خواستار بازگشت فوری اخراج شدگان به فرانسه هستیم و از همه شخصیتها، نهادهای دموکراتیک و انسان‌دوست فرانسه و جهان و رسانه‌های گروهی فرانسوی خواستاریم که از حقوق پناهندگان سیاسی ایران دفاع کنند. ما همه هم میهنان و نیروهای مترقی و آزادیخواه را به فعالیت هماهنگ و مشترک در راه دفاع از حقوق قانونی و انسانی پناهندگان سیاسی فرامی‌خوانیم.

سازمان فدائیان خلق ایران
(کمیته خارج از کشور)

۱۳۶۶ / ۱۰ / ۱۴

سازمان آزادی‌گاران ایران (فدائی)

حزب دموکرات کردستان ایران
(کمیته خارج از کشور)

تسلیم بسیج جنگ طلبانه خمینی نشوید

ایران و عراق و امکان تحریم اقتصادی و نظامی رژیم جنگ‌طلب خمینی در سازمان ملل مطرح شده است.

رژیم اسلامی که در عرصه بین‌المللی در نتیجه افشای بیشتر سیاست و تاکتیک جنگ‌طلبانه‌اش، با انزوای بیشتری روبرو شده است، تلاش دارد تا در عرصه داخل با تحمیل بسیج اجباری به مردم و اعزام فرزندان مردم به جبهه‌ها، دست به حملات جنون‌آسای مجددی زده است. و از آنجا که تاکنون رژیم دست به هر حمله‌ای زده است نتیجه‌ای جز شکست و بنابودی کشاندن دهها هزار تن از جوانان و به خاکستر تبدیل کردن میلیونها تومان ثروت ملی ببار نیاورده است، سفاکان حاکم بر کشور اینبار تصمیم گرفته‌اند که با اعمال فشار همه‌جانبه و بکار انداختن همه دستگاههای تبلیغی و اجرایی خود حداکثر نیروها را به جبهه‌ها بکشانند. هاشمی رفسنجانی در توضیح این اعمال فشار بیسابقه به مردم در کمال بیشرمی می‌گوید: "تصمیم گرفتیم - نیروها و امکانات کشور را بگونه‌ای در خدمت جنگ درآوریم که بتوانیم برای مدت معینی در جبهه‌ها تداوم عملیات داشته باشیم" و برای پیشبرد این

مخالفت با ادامه جنگ ویرانگر ایران و عراق، در داخل کشور و چه در سطح بین‌المللی شدت می‌یابد و رژیم اسلامی را در پیشبرد سیاست جنگ‌افروزانه‌اش با دشواریهای بیشتری روبرو می‌کند. رژیم اسلامی و شخص خمینی برای ادامه لجوجانه سیاست و شعار شکست‌خورده "جنگ، جنگ تا پیروزی" روز بروز به روشهای تازه‌تر و گسترده‌تری برای تحمیل هرچه بیشتر بار سنگین و طاقت‌فرسای جنگ بر کرده توده‌های مردم متوسل می‌شوند.

در عرصه بین‌المللی و پس از صدور قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر ضرورت پایان دادن جنگ ایران و عراق و خودداری رژیم اسلامی از پذیرش این قطعنامه، و آشکارتر شدن لجاجت رژیم اسلامی و شخص خمینی در ادامه جنگ خانمانسوز، حتی دولتی مثل دولت سوریه نیز که از متحدین رژیم اسلامی در منطقه بحساب می‌آید، مجبور شده است که در کنفرانس امان قطعنامه این کنفرانس درباره محکوم کردن رژیم اسلامی و ضرورت پایان جنگ ایران و عراق را امضاء کند. هم‌اکنون مساله بررسی مجدد وضعیت جنگ

در تنور جنگ، همه دستگاههای رژیم بدنبال اطلاعاتیه ۱۰ ماده‌ای شورایی دفاع و فتوای شخص خمینی بکار افتاده‌اند تا همه دانشجویان و دانش‌آموزان دانشگاهها، ۲۰ درصد از کارمندان دولت، کارگران، دهقانان و همه اقشار جامعه را با اعمال همه گونه فشار راهی جبهه‌ها بکنند و همچنین بکک ایادی انجمنهای اسلامی، کمیته‌ها و سپاه پاسداران و دهها گروه و ارگان سرکوب و اعمال فشار آخرین تک‌ریالی‌های مردم را از دستشان بگیرند. اما همه این تلاشهای جدید رژیم اسلامی نیز محکوم به شکست است. چرا که خود همین فشارهای بیسابقه برای اعزام فرزندان مردم به جبهه‌ها و اخذی آخرین ذخیره‌های مردم نشانه‌های رسوائی رژیم و نشانه‌های مخالفت عمیق قلبی و درونی مردم با جنگ و ادامه جنگ است. بسیج جدید، تدارک برای حمله جدید و اقدام به حملات جدید، باز هم دهها تن دیگر از هم‌میهنان ما را در سلخ جبهه‌ها به گوشت دم توپ حکام خونریز جمهوری اسلامی بدل خواهد کرد. مردم ایران برای نجات جان فرزندان خود و میهن خود و به شکست کشاندن نقشه‌های جنون‌آسای رژیم، مخالفت خود را علیه جنگ باید گسترده‌تر و متشکل‌تر سازند و تسلیم بسیج جنگ‌طلبانه رژیم جنگ‌افروز خمینی نشوند!

سیمای شجاعانه دکتر فاطمی و تحریف سلطنت طلبان

سی و چهار سال پس از اعدام ناجوانمردانه دکتر حسین فاطمی بدست رژیم کودتائی شاه، نازکیها، کیهان لندن در مقاله‌ای بنام "چرا فقط دکتر فاطمی را اعدام کردند؟" بقلم آقای معاش، درصدد برآمده است تا "علت واقعی" اعدام دکتر فاطمی را پس از گذشت سی و چهار سال از این واقعه توضیح دهد. آقای معاش می‌نویسد:

"بعد از واقعه ۲۸ مرداد با وجود دادگاههای پرهیاهو و پر زرق و برق و پر سروصدایی که برای دکتر مصدق و یاران و دولتمردان او برپا شد دیدیم که مجازات‌ها در حداقل میزان ممکنه بود.....تنها در این میان یک استثنا وجود داشت که اندیشیدن به آن حدود ۲۵-۲۶ سال زنده را بشدت به خود مشغول کرد و آن این بود که چرا از میان آن همه فقط دکتر فاطمی اعدام شد؟"

با این توضیح مقدماتی آقای معاش، ظاهرا با یک مقاله تحقیقی درباره اعدام یک شخصیت سیاسی تاریخ مبارزات سیاسی ایران که "حدود ۲۶ - ۲۵ سال زنده" نویسنده را به "شدت بخود مشغول کرده"، روبرو هستیم.

نویسنده، حوادث مهمی نظیر کودتای نافرجام ۲۵ مرداد ۳۲ و فرار شاه و ثریا از نوشهر به بغداد، تظاهرات و میتینگهای توده‌ای ضد سلطنتی، شعارها و مقالات تند ضد شاه و ضد سلطنت در نشریات مختلف، چرخش اوضاع و سرانجام کودتای ۲۸ مرداد را مورد اشاره قرار میدهد و در عین حال دستگیری دکتر فاطمی در جریان کودتای ۲۵ مرداد، هجوم افسران و درجه‌داران لشکر گارد به منزل او، سوابق خانوادگی و آشنایان و نزدیکان مختلف دکتر فاطمی در میان مقامات دولتی و ارتشی، سوابق تحصیلی، فعالیت روزنامه‌نگاری و سیاسی او و سرانجام بی‌بوسه‌اش به مصدق و جبهه ملی را با ذکر پاره‌ای جزئیات و اطلاعات جالب شرح میدهد.

نویسنده، از خلال این جزئیات و در آن بخش از مقاله خود که به توضیح "علت واقعی" اعدام دکتر فاطمی می‌پردازد دو انگیزه و علت را مورد اشاره قرار میدهد.

علت اول: انتشار سرمقاله دکتر فاطمی در روزنامه باختر امروز پس از کودتای ناموفق سرهنگ نصیری (تیسار نصیری بعدی) در ۲۵ مرداد و حمله مستقیم به شاه و دربار و کینه‌جوئی شخص شاه.

علت دوم: انتقام‌جوئی انگلیس‌ها. بنابر توضیحات غیر مستند آقای معاش که آنرا هم از گفتگوی شخص خود با دکتر شایگان (متوفی) نقل می‌کند، دکتر فاطمی قبل از بیوستن به نهضت ملی، با اینتلجنت سرویس انگلیس همکاری می‌کرده است. پس از گسست از اینتلجنت سرویس و بیوستن به مبارزه ضد استعماری ملت ایران، انگلیسی‌ها "همانطور که در مورد دوستانشان از بذل هر گونه کمک و مساعدی دریغ ندارند در مورد کسانی که به آنها خیانت کنند نیز سخت متعصب و کینه‌جو هستند و از اینرو کمر به نابودی دکتر فاطمی بستند."

نویسنده برای تبرئه "شاه فقید" از جنایت اعدام دکتر فاطمی می‌نویسد: "اگر دکتر فاطمی... فقط به علت عصبیت و نارضایی شاه فقید کارش به اعدام می‌کشید، توسط کسانش یا دوستان موثرش، خیلی به راحتی می‌توانست از مجازات‌های باید زیرا شاه فقید گذشته از آنکه شخصا فردی رؤوف و رحمدل

بودند و بسختی با اعدام کسی موافقت میکردند در اثر حجب ذاتی خیلی زود به شفاعت و وساطت اطرافیان تسلیم می‌شدند."

این آقای معاش که از فحواي کلامش خود را از فعالین سابق حزبی فاصله سالهای ۳۲-۲۴ نیز معرفی می‌کند جنایات و کشتار بیرحمانه عمال "شاه فقید" خود در آذربایجان و کردستان سال ۲۵، شکنجه‌ها، حبس‌ها و تیربارانهای پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، دیکتاتوری سیاه سالهای ۳۰، نابودی همه احزاب و سازمانهای سیاسی بدون استثنا، زندان و شکنجه و تیرباران صدها و هزاران فدایی و مجاهد، سرکوب و ممنوعیت فعالیت همه گروهها و احزاب سیاسی وابسته به جبهه ملی و حتی فراتر از آن عدم تحمل احزاب فرمایشی نظیر حزب مردم، ایران نوین، پان‌ایرانیست بیزشکیور و سپس در جریان اوچگیری جنبش مردم، کشتار سیدان ژاله و بخاک و خون کشاندن دهها هزارتن از زنان و مردان شهرهای سراسر ایران را چگونه توضیح میدهند؟

نویسنده، برای تبرئه "شاه فقید" خود می‌نویسد: "وقتی که دکتر فاطمی دستگیر شد آنهایی که در پی قتل او بودند چون می‌ترسیدند دادگاههای نظامی و شخص شاه با اعدام او - که گناهی نداشت - موافقت نکنند درصدد برآمدند که او را قبل از آنکه پایش به دادگاه برسد از میان بردارند. از این رو شعبان بی‌مخ و عده‌ای از نوجه‌هایش جلو در زندان جمع شدند و همینکه دکتر فاطمی را از جیب فرمانداری نظامی پیاده کردند با چاقوی ضامن‌دار بجانش افتادند که اگر دخالت مامورین نبود همانجا به قتل رسیده بود...." آقای معاش اولاً دروغ می‌گوید که می‌نویسد "اگر دخالت مامورین نبود" چرا که این نه مامورین حکومت نظامی شاه، بلکه خواهر دکتر فاطمی بود که با انداختن خود بر روی بیکر او و سپردن خود، جان او را در آن لحظه از دست چاقوکشان شعبان جعفری (آقای معاش: شا با نامیدن شعبان جعفری به شعبان بی‌مخ روح "شاه فقید" را آزرده می‌کنید): نجات داد. ثانیاً این شعبان بی‌مخ از غلامان حلقه بگوش خود شاه و دربار بود و حمله چاقوکشان او به دکتر فاطمی اولین و آخرین جنایتی نبود که به دستور شاه و دربار صورت دادند.

مقاله کیهان لندن اگر از یکطرف "شاه فقید" را از جنایت اعدام دکتر فاطمی تبرئه می‌کند از طرف دیگر خود فعالیت ضد استبدادی و ضد استعماری دکتر فاطمی را هم که بحق در میان همه سران و رهبران محافظه‌کار جبهه ملی از قاطعیت و صراحت کم‌نظیری برخوردار بود، کم‌رنگ می‌کند و در سایه قرار میدهد و در لایلای اشارات متعدد به حوادث روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و به نقل از دیگران، انگیزه دکتر فاطمی را در نوشتن سرمقاله آتشین باختر امروز و نیز قاطعیت ضد سلطنتی او را در آن روزهای حساس، واکنشی عصبی در مقابل "اعمال خلاف شئون اخلاقی" میداند که افسران و درجه‌داران لشکر گارد در شب کودتای ناموفق ۲۵ مرداد نسبت به خانواده او مرتکب شده بودند. البته مقاله در این مورد نیز که نمونه‌ای روشن از صدها مورد ددمنشی و هتاک ماموران شاه نسبت به جان و ناموس مردم ایران است به صراحت سخن نمی‌گوید و از بیان این حادثه بی‌شمارانه و عامل اجرایی آن خودداری می‌کند. واقعیت شرم‌آور آنست که در شب ۲۵

۲۵ مرداد گروهی از افراد لشکر گارد به فرماندهی ستوان یکم نراقی (سرتیپ نراقی فعلی) برای دستگیری دکتر فاطمی به منزل او هجوم می‌بردند. دکتر فاطمی در آن شب در منزل خود نبود و در محل دیگری دستگیر شد. ستوان یکم نراقی، در نهایت بی‌شرمی همسر دکتر فاطمی را مورد خشونت و تجاوز قرار داد. نویسنده بدون اشاره به سرتیپ نراقی و اعمال شنیع او می‌نویسد از جانب افسران و درجه‌داران لشکر گارد "ارتکاب آن قبیل اعمال بعید بلکه محال مینماید."

بهرحال آقای نویسنده پس از درهم آبیختن بسیاری از جزئیات حوادث، بالاخره اعدام دکتر فاطمی را نتیجه فشار شدید انگلیس‌ها معرفی می‌کند. برای اثبات رابطه قبلی دکتر فاطمی با سرویسهای جاسوسی انگلیس نیز به گفتگوی شخصی خود با دکتر شایگان اشاره می‌کند و اینکه در اثر اصرار او برای پی‌بردن به "علت واقعی" اعدام دکتر فاطمی، بالاخره "پیرمرد (دکتر شایگان) نگاهی بمن انداخت و خیلی آرام و شرمه مثل اینکه هنوز می‌ترسد صدایش را از ما بهتران بفهمند گفت "مرحوم دکتر فاطمی به دلایلی که گفتنش موجب درازای کلام میشود پذیرفت که در پاره‌ای موارد با اینتلجنت سرویس همکاری کند...." این گفتگوی معاش و دکتر شایگان را ناگزیر باید بیک قسم حضرت عباس آقای معاش باور کرد چرا که دکتر شایگان چند سال پیش درگذشت.

آقای معاش در همان حال که "علت واقعی" اعدام دکتر فاطمی را انتقام‌جوئی انگلیسی‌ها معرفی میکند، ضمناً "از تیسار آزموده تنها" می‌کند "که برای همه مردم ایران توضیح بدهند که چه دلیلی داشت که در میان اعضای جبهه ملی و یاران مصدق فقط دکتر فاطمی را به اعدام محکوم کردند و حکم را در موردش به اجرا گذاشتند؟"

بگذار بجای تیسار آزموده، توضیح خود "شاه فقید" را درباره اعدام دکتر فاطمی یادآوری کنیم. کرمیت روزولت، مامور عالی‌رتبه "سیا" که عامل هدایت‌کننده کودتای ۲۸ مرداد در تهران بود از "شاه فقید" می‌پرسد: "آیا درباره مصدق و ریاحی و دیگران که علیه‌شا توطئه کردند تصمیم گرفته‌اید؟" و شاه در پاسخ می‌گوید: "من خیلی در این باره فکر کرده‌ام میدانید که مصدق درست پیش از مراجعت من خود را تسلیم کرد. حال دادگاه اگر از پیشنهاد من بی‌روی کند او را به سه سال بازداشت در ده ملکی خود محکوم خواهد کرد، بعد از آن در داخل ده و نه خارج از آن آزاد خواهد بود. ریاحی هم محکوم به ۳ سال زندان خواهد شد و پس از آن آزاد خواهد بود که هر کاری بخواهد بکند بشرط آنکه ایرادی به آن وارد نباشد. چند نفر دیگر هم بهمین طریق مجازات خواهند شد اما یک استثنا وجود خواهد داشت؛ حسین فاطمی هنوز پیدا نشده ولی بزودی خواهد شد. او بیش از همه توهین و ناسزاگوئی کرد و توده‌ای‌ها را واداشت که مجسمه‌های من و پدرم را یائین بکشند، وقتی دستگیر شده اعدام خواهد شد."

(نقل با واسطه از کتاب رودها، بحکایت نوشته فواد روحانی: "مصدق و نهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست")

مقاله کیهان لندن در تلاش برای تبرئه "شاه فقید" از یکطرف و پرده کشیدن بر انگیزه‌ها و

سینمای شجاعانه دکتر فاطمی و ...

گرایش قوی ضد سلطنتی و ضد استعماری دکتر فاطمی از طرف دیگر، و ربط دادن اعدام دکتر فاطمی به انتقام جوئی انگلیسها، طبعا فقط بدنبال پاسخ دادن به یک سؤال "ذهنی" مربوط به سی و چهار سال پیش نیست. هدف نویسنده از این مقاله، تحقیقی بیطرفانه در گوشه‌ای از تاریخ گذشته و روشن کردن "علت واقعی" حادثه‌ای در سال ۱۳۳۳ نیست. هدف واقعی زمینه‌سازی فکری زدوبند سیاسی بنفع سلطنت‌طلبان و فراخوانی به بقایای جبهه ملی برای نزدیکی به سلطنت‌طلبان در زمان حاضر است. آقای معاش همچنین با اشاره به سالهای ۳۷-۴۳ (دوره تنفی ۳۹-۴۲ دقیقتر است) و با اشاره به "تشابه نوع حکومت جبهه ملی" با "حکومت سلطنتی دوره شاه فقید" می‌نویسد که برای شاه فرق نیگردد که علم نخست‌وزیر باشد یا الهیار صالح، هر چند که این اشاره و اشاره دیگری به پیوندهای میان طرفداران جبهه ملی و طرفداران سلطنت، "بطور گذرا مورد اشاره" نویسنده قرار گرفته‌اند و مقاله سپس وارد جزئیات حوادث سالهای ۳۲-۴۰ و جزئیات سوابق خانوادگی و سیاسی دکتر فاطمی شده، اما همان "اشاره بطور گذرا" حاوی پیام اصلی مورد نظر آقای معاش خطاب به طرفداران سلطنت و جبهه ملی است. کیهان در اشاره به کودتای ۲۸ مرداد و سقوط حکومت دکتر مصدق می‌نویسد:

"اصولا هم از نظر وابستگی به طبقات اجتماعی و هم از نظر اصول کلی ایدئولوژی و طرز تفکر، هر دو سوی معادله به یک سیستم و یک طبقه متعلق بوده‌اند، هستند و خواهند بود و بعبارت بهتر حکومت جبهه ملی‌ها چه در گذشته و چه در صورت وقوع در آینده یک حکومت انقلابی و ضدانقلابی و دگرگون‌کننده نخواهد بود که سناغ جامعه بورژوا - فئودال دیروز یا فردای ایران را بخاطر اندازد و مقامات رهبری جبهه ملی - که اکثریتشان اگر از خاندان‌های وابسته به فئودالیسم سنتی ایران نباشند لاجرم از فرزندان بورژوازی مرفه شهری بحساب می‌آیند - در مقامی نیستند که حکومتی نظیر حکومت سپهبد زاهدی درصدد امحا آنان برآمده باشد."

مقاله ادامه میدهد و حتی مدعی میشود که "شاه حتی در سالهای اقتدار و شوکتش برای جبهه ملی پیام فرستاد که اگر آنها دواصل حکومت سلطنتی و مبارزه با کمونیست‌ها را قبول داشته باشند برای او فرقی نمی‌کند که الهیار صالح نخست‌وزیر باشد یا امیراسداله علم. در زمان بروز انقلاب هم دیدیم که شاه مکرر از دکتر سنجابی و صدیقی درخواست کرد که برای آنکه کشور دستخوش تغییرات خاص نشود، بیایند و حکومت را بدست گیرند و سرانجام هم دکتر بختیار آخرین نخست‌وزیر شاه، مردی از تبار جبهه ملی بود."

پیام آقای معاش و رهنمود آقای معاش روشن است. اشاره به کودتای ۲۸ مرداد، بهم پیوستگی منافع طبقاتی جبهه ملی و کودتاگران، اشاره به سالهای ۳۷-۴۳ (بعبارت دقیق‌تر بیشتر از لحاظ سیاسی ۳۹-۴۲)، و دعوت از سنجابی و صدیقی، اشاراتی به حوادث گذشته برای نتیجه‌گیری سیاسی در حال حاضر هستند. ما نیز در این مقاله به بررسی

ریشه‌ها و نتایج کودتای ۲۸ مرداد، نقش سیاسی و هویت طبقاتی نیروهای وابسته به جبهه ملی در آن مقطع، بحران اقتصادی سالهای ۳۸-۳۷، دوره تنفی ۳۹-۴۲، تغییر تاکتیک امپریالیسم آمریکا در ایران، اجبار شاه بپذیرفتن طرح اصلاحات اقتصادی سیاسی دیکته شده از طرف امپریالیسم آمریکا، فعالیت سیاسی جبهه ملی دوم در سالهای ۳۹-۴۲ و تأیید طرح آئینهاور در مورد خاورمیانه از طرف الهیار صالح و رهبران جبهه ملی نمیبپردازیم بلکه بطور مستقیم‌تر به شرایط کنونی اشاره می‌کنیم.

مساله این است که طیف نیروهای سلطنت طلب، از سلطنت‌طلبان افراطی یعنی شاه‌الهی‌ها گرفته تا طرفداران "مشروطه سلطنتی" و قانون اساسی، از محافل امرا نظامی و نزدیکان دربار تا گروههای سیاسی طرفدار امینی و بختیار همگی در چنبره بحرانها و اختلافات درونی خود بر سر مسایل سیاسی و رقابت‌های فردی و شخصی برای حفظ موقعیت خود یا کسب موقعیت برتر در میان سلطنت‌طلبان و حامیان امپریالیست‌شان غوطه‌ورند. آشکار شدن روابط پنهانی جمهوری اسلامی و آمریکا در جریان ماجرای مک‌فارلین، برای سلطنت‌طلبان که اساس موجودیت خود را در گرو حمایت و کمک مالی و سیاسی "امپریالیسم می‌دانند، ضربه گیج‌کننده‌ای بود. این امر تشمت و اختلاف را در صفوف سلطنت‌طلبان دامن زد. شایبور بختیار در عالم خیالی خود دعاوی خاص خود را دارد. امینی اگر توانی برایش باقی مانده باشد، ساز خود را میزند. در مقایسه با فعالیت سیاسی و تبلیغی نیروهای سیاسی چپ و مترقی، چه در عرصه داخل و چه در سطح بین‌المللی، فعالیت سلطنت‌طلبان بطور واقعی - صرفنظر از تبلیغات جنجالی غیر واقعی در مطبوعات سلطنت‌طلبان - محدود است. نیاز به تبلیغ و تحرک سیاسی برای محدود کردن دامنه بحران و تشمت در میان صفوف سلطنت‌طلبان، و یافتن حلقه‌های اتصال میان آنان که میتوان بهم متصلشان کرد، گردانندگان و دست‌اندرکاران را به حرکت وامیدارد. رضا پهلوی در چندین مصاحبه تلاش میکند تا چهره مخوفی را که از دیکتاتوری سلطنتی در اذهان بیادگار مانده است، بگونه‌ای دیگر معرفی کند. رضاپهلوی مدعی میشود که او به کمونیست‌ها نیز آزادی خواهد داد و شاه کمونیست‌ها نیز خواهد بود!!؟

مقاله آقای معاش نیز در چارچوب همین تحرک و تبلیغ سیاسی سلطنت‌طلبان برای غلبه بر تشمت و یافتن حلقه اتصال با دیگران معنی میدهد. بویژه اگر ارزیابی سلطنت‌طلبان این باشد که در میان نیروهای چپ و دموکراتیک عناصر جدیدی از تلاش و فعالیت برای دستیابی به حداقل نزدیکی و همکاری و جمع‌آوری قوا بچشم میخورد، آنوقت انگیزه‌های تلاش آنان برای تیره‌کردن مجدد چهره دیکتاتوری رژیم شاه و آراستن گذشته، بقصد بهره‌برداری سیاسی در حال و آینده روشنتر میشود. سلطنت‌طلبان بقلم معاش به نیروهای سازشکار و مردد و بزدل پیام میدهند که اگر دواصل حکومت سلطنتی و مبارزه با کمونیست‌ها را قبول داشته باشند میتوانند با هم کنار بیایند. اگر برای "شاه فقید" فرق نیگردد که "علم" نخست‌وزیر باشد یا "الهیار صالح" برای "شاه جوان" هم فرقی نمی‌کند که امینی

نخست‌وزیر باشد یا سنجابی.

سلطنت‌طلبان در تلاش خود برای خلع سلاح کردن نیروهای سززلزل و سازشکار جبهه ملی و جذب دیگر عناصر میانی بسوی خود، بر نتایج حاکمیت جمهوری اسلامی و همراهی نیروهای جبهه ملی با خمینی در سرنگونی رژیم سلطنت اشاره می‌کنند.

اما خطای برخی نیروهای جبهه ملی و میانی در این نبوده است که سرانجام با توده‌ها همراه شدند و شعار سرنگونی سلطنت را پذیرفتند، بلکه خطای جدی این نیروها درست برعکس در این بوده است که در مبارزه علیه نظام منقر سلطنت، حتی در اوج جنبش توده‌ها و نیروهای مترقی، گرفتار جین بودند و دقیقا از زاویه همین عدم مبارزه قاطعانه با سلطنت، سهم خود در راندن توده‌ها بزیر پرچم خمینی نقش داشته‌اند. هم‌اکنون نیز کیهان سلطنت طلب در مقالات خود و از جمله در همین مقاله آقای معاش باتکیه بر همین تردید و بزدلی سران جبهه ملی و نیروهای میانی در مبارزه علیه سلطنت، آنان را برفتن زیر پرچم ننگین سلطنت دعوت می‌کند.

آقایان جبهه ملی و جمهوریخواهان جبهه ملی لابد اگر "مصلحت" بدانند به دعاوی مقاله کیهان سلطنت‌طلبان درباره "تشابه نوع حکومت جبهه ملی با حکومت سلطنتی دوره شاه فقید"، به این اظهار نظر آقای معاش که طرفداران جبهه ملی و سلطنت‌طلبان "اصولا هم از نظر وابستگی به طبقات اجتماعی و هم از نظر اصول کلی ایدئولوژی و طرز تفکر هر دو سوی معادله به یک سیستم و یک طبقه متعلق بوده‌اند، هستند و خواهند بود" و به این گفته که "مقامات رهبری جبهه ملی در مقامی نیستند که حکومتی نظیر حکومت سپهبد زاهدی در صدد امحا آنان برآمده باشد"، پاسخ خواهند داد. همچنین اگر آقایان جمهوریخواهان جبهه ملی مبارزه جوئی دکتر فاطمی را در جریان نهضت ضد استعماری ایران ارج می‌نهند، لابد خودشان در مقابل تحریفات سلطنت‌طلبان بدفاع از دکتر فاطمی خواهند پرداخت.

سیمای شجاعانه دکتر حسین فاطمی که سی و چهار سال پیش بدست جلادان رژیم کودتا اعدام شده، با تحریفات سلطنت‌طلبان کدر نمیشود. او در میان نیروهای جبهه ملی، یک سروگردن از همه برتر و مظهر مبارزه قاطعانه علیه استبداد و استعمار بود. این سخنان او را باید همیشه بیاد داشت که "این دربار شاهنشاهی، روی دربار سیاه فاروق را سفید کرد."

تصحیح و پوزش

در "فدائی" شماره ۴۳، صفحه ۹ (ستون آخر) به جای "درک نقالانه از تاریخ"، "درک نقادانه از تاریخ" آمده است که باعث ابهام در مفهوم سؤال میشود. ضمن پوزش از خوانندگان، بدینوسیله این اشتباه تصحیح میشود.

اهمیت بازسازی اقتصادی

در اتحاد شوروی

بمنظور پایان دادن به روندهای منفی در جامعه شوروی و بویژه در عرصه اقتصادی، بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست اصول بازسازی مگانیم اقتصادی را به تصویب رساند. این روندهای منفی کمبودهای جدی در نظام برنامه ریزی، توزیع، استفاده ناگارا از سود واحدهای تولیدی، کمبودهای جدی در نظام قیمتها، انگیزه‌های مادی و معنوی تشخیص داده شده است. البته، طرح ضرورت اصلاحات اقتصادی در گذشته نیز چه در شوروی و چه در دیگر کشورهای سوسیالیستی و انجام اصلاحاتی در این زمینه عنوان شده است. اما این بار بر این امر تاکید می‌شود که تنها تغییر رادیکال مگانیم‌های کهنه اقتصادی که مانعی جدی بر راه رشد بیشتر نیروهای تولیدی بوجود آورده است، می‌تواند راهگشا باشد. این اصلاحات در چهارچوب دو اصل کلی مطرح می‌شود که بدون آنها تحقق اصلاحات جزئی چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه سیاسی مشکل است: نوآوری و همراه با آن اعطای مسئولیت. مسئله نوآوری و همزاد آن مسئولیت در شماره گذشته مورد بحث قرار گرفت. در این شماره خطوط اصلی بازسازی مگانیم اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد.



آیا واقعا هنوز نمی‌دانی که نباید مانند گذشته کار کرد؟
(کاریکاتور از مطبوعات شوروی)

بازسازی مگانیم اقتصادی علاوه بر تاکید بر بهبود فعالیت مدیریت متمرکز اقتصادی، ناظر بر پایان بخشیدن به دخالت در فعالیت روزمره واحدهای تولیدی است و در نتیجه تغییر در مگانیم برنامه ریزی در سوسیالیسم است. طی سالهای ساختمان سوسیالیسم در شوروی نظام برنامه ریزی‌ای بوجود آمد و رشد یافت که در آن واحدهای تولیدی و وزارتخانه‌های مختلف رشته‌های اقتصادی به ارائه راحت‌ترین اهداف و مگانیم‌های تولیدی گرایش یافتند. به عبارت دیگر این واحدها و وزارتخانه‌ها بدون دغدغه رشد کیفی و موثر تولید، برنامه‌های را طرح می‌کردند و برای تصویب نهائی برنامه ریزی متمرکز ارائه می‌کردند که بتوانند با در دستر کتری به اجرا برسانند و بر اساس آن پاداش دریافت کنند. در چنین شرایطی واحدهای تولیدی برای اجرای اهداف برنامه بدون توجه کافی به کمیابی منابع، یعنی نیروی کار، ماشین‌آلات و مواد خام، و

بدون این که توجه کافی به بهبود کارآئی کار و دیگر منابع موجود داشته باشند، در موارد بسیاری آنها را مورد ائتلاف قرار می‌دادند. در نتیجه با استفاده‌ی ناگارا از منابع کمیاب، "اهداف" برنامه ریزی را به اجرا درمی‌آوردند و در صورت تولیدی بیشتر از آنچه مورد نظر برنامه ریزی بود پاداش مادی دریافت می‌کردند و هزینه‌های بالای آنها در تولیدات مذکور نادیده گرفته می‌شد. از این روه بسیاری از واحدهای اقتصادی مازاد کارگر، مهندس و کارمند اداری، ماشین‌آلات و مواد خام داشتند پرسنل اضافی برای واحد اقتصادی هزینه‌ای در بر نداشت، چرا که دولت هزینه آن را می‌پرداخت. بسیاری از واحدها و حتی موسسات تحقیقاتی همواره تقاضای زیادی برای تعداد زیادی کارمند فنی و اداری داشتند. چرا که در چهارچوب برنامه ریزی گذشته در شرایطی که تولید واحدها مطابق برنامه ملاک اصلی انجام برنامه بود، و اختلالات ارتباطی میان واحدهائی که برای یکدیگر تولید می‌کردند، موجب پائین رفتن سطح تولید می‌شد، داشتن تعداد زیادی کارگر، مواد خام و ماشین‌آلات "حیثیت" واحد تولیدی را نجات می‌داد، اگر چه تولید مطابق برنامه در این شرایط هزینه‌ای اجتماعی بوجود می‌آورد که به ائتلاف منابع کمیاب می‌انجامید. ائتلاف منابع تولیدی نیز بتدریج رشد باروری تولید جامعه و رشد اقتصادی را با مانع روبرو می‌ساخت. در عین حال، در اختیار داشتن نیروی کار اضافی در اغلب موارد عکس‌العملی بود در مقابل افزایش نرخ غیبت نیروی کار و بیگاری پنهان، تورباچف در مورد این مسئله در کنگره ۲۷ چنین می‌گوید: "بسیاری از مدیران از کمبود نیروی کار شکایت دارند. بعقیده من بسیاری از این شکایتها بی‌پایه است. در واقع کمبود نیروی کار مسئله نیست. معذرا باروری نیروی کار پائین است و سازماندهی آن کارآئی نیست و انگیزه‌های موثر نیستند"

واحدهای تولیدی همواره نگرانند که نتوانند برنامه خود را به انجام برسانند چرا که اجرای برنامه موجب بهبود وضع زندگی فردی و سیاسی نیروی کار، مدیر و مهندس و کارگر می‌شود. در چنین شرایطی طبیعی است که مطابق معیارهای قدیم مدیران طرح برنامه‌ای را قبول کنند که انجام آن براحتی امکان پذیر باشد و براساس آن پاداش دریافت کنند. در عین حال برخی از آنها گزارشهای نادرست و اغراق آمیز چه از وضع منابع خود و چه از نظر تولید خود ارائه می‌کردند تا بتوانند پاداش مادی خود را دریافت کنند.

از ۱۹۸۴ به این سو بازرسی‌های مکرر دولت شواهد بسیاری دال بر تقلب واحدهای اقتصادی ارائه داشته که زمینه اصلاحات کنونی را هموار ساخته است. مطابق این بررسی‌ها نه تنها مدیران واحدهای اقتصادی بلکه مسئولین آنها در رده‌های بالا نیز در ارائه گزارشهای اغراق آمیز و نادرست دست داشته‌اند، چرا که بدین ترتیب آنها نیز خود را در "موفقیت تولیدی" شریک می‌ساختند. گزارشهای نادرست صدمات بسیاری به سلامت اقتصادی جامعه می‌زند. اطلاعات نادرست و اغراق آمیز در مورد کار انجام شده تولید کشاورزی، صنعتی و خدماتی و باروری، کار دولت، حزب و دستگاههای اجرائی را با اشکال روبرو می‌سازد و موجب ائتلاف منابع می‌شود.

در اثر این گزارشات پاداشهای نابجا برای کاری که انجام نگرفته است، پرداخت می‌شود، کار ذخیره کردن منابع کمیاب و بسیج منابع کمیاب با مشکل روبرو می‌شود، و صدمات معنوی و اخلاقی افزایش می‌یابد. از میان برداشتن این مسئله مستلزم از میان برداشتن دلیل اصلی آن، یعنی انجام برنامه با هر هزینه‌ای، است. نظام کنونی برنامه ریزی استقلال مدیر و واحد تولیدی را محدود می‌سازد. اگر این روال ادامه یابد، تمامی تلاشها برای بهبود وضع موجود بی‌اثر خواهد بود. شاخصهای موفقیت واحدهای تولیدی بسیار زیاد است. مثلا تعداد این شاخصها در مورد برنامه ریزی پنج‌ساله به بیست شاخص و در مورد برنامه‌های کوتاه مدت یکساله به ۴۰ تا ۳۰ شاخص می‌رسد. برخی از این شاخصها تولید فیزیکی، هزینه‌کار، انرژی و غیره را در برمی‌گیرند. بسیاری از این شاخصها بزمع اصلاحات جدید نوآوری و ابتکار مدیران و مسئولیت آنها را کاهش می‌دهد و شرایط را برای تقلب آماده می‌سازد. دخالت ارگانهای برنامه ریزی و وزارتخانه‌ها در فعالیت روزمره واحدهای اقتصادی مسئولیت فردی کارگران را برای کارآئی، بویژه برای تولید و فروش محصول باکیفیتی بالا و سودآور کاهش می‌دهد. بنظر گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نظام فرسوده قدیمی که موجب عدم پویائی نظام اقتصادی شده است، باید به نحوی رادیکال تغییر یابد. این امر مستلزم محدود کردن برنامه ریزی دولتی به تعیین نرخ رشد مورد نظر رشته‌ها و بخشهای اقتصادی، هدایت پیشرفت تکنولوژیک و سیاست اجتماعی و ایجاد تعادل رو به رشد در کل اقتصاد است نه دخالت روزمره بوروکراتیک در سطح واحدهای این رشته یا آن رشته اقتصادی. این امر مسئولیت واحدهای اقتصادی و در نتیجه نوآوری و ابتکار آنها را افزایش می‌دهد.

یکی دیگر از مواردی که در برنامه ریزی متمرکز شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نیاز به تغییر

درباره شرایط کار و زندگی

بقیه از صفحه ۹

تولیدی را تشکیل می‌دهد، و در واقع، ادامه حیات و حتی گسترش تعداد کارگاههای کوچک صنعتی هم نتیجه همین خصوصیت آنهاست. این نکته را اندکی بشکافیم.

می‌دانیم که در شرایط حاکمیت و رشد سرمایه‌داری، واحدهای تولیدی خرد بدلیل اعمال فشار سرمایه‌های بزرگ بانکی و تجاری و رقابت واحدهای بزرگ و پیشرفته صنعتی، امکان رشد و ادامه حیات نمی‌یابند و بتدریج به افلاس کشانده شده و محو می‌شوند. این روند عمومی است. اما روندهای دیگری هم، بویژه در اقتصادهای وابسته نظیر ایران، در جهت متفاوت و حتی مغایر با آن عمل می‌نمایند که هم روند عمومی را به تأخیر می‌اندازند و هم جریان آن را بحران زا و فاجعه‌آمیز می‌سازند. در جامعه ما، چنان که می‌دانیم، رشد نسبتاً آهسته و بسیار ناموزون صنعت، ناتوان از جذب نیروی کارها شده از تولید خرد بوده و بنابر این تعداد زیادی از واحدهای کوچک، به رغم سخت‌تر شدن شرایط به فعالیت خود ادامه می‌دهند. وانگهی رشد صنعت مدرن، بواسطه ملاحظات کارآیی و سودخود، برخی رشته‌های

حاشیه‌ای صنعتی مانند ریخته‌گری، تراشکاری و یا صنایع تزئینی و لوکس را گمان در حیطه فعالیت واحدهای کوچک و متوسط نگه می‌دارد. گذشته از اینها و آنچه در شرایط کنونی ایران اهمیت ویژه دارد، رکود و بحران بیسابقه اقتصادی و اثرات مستقیم و بلادرنگ آن است: از یکسو، رکود و کساد موجود فشار وارده بر کارگاههای کوچک را متزاید و آنها را تهدید به افلاس و نابودی می‌کند، و از سوی دیگر، بیگاری گسترده و امواج پیاپی اخراج کارگران کارخانه‌ها، ادامه حیات دشوار کارگاهها - و حتی بازکردن یک دکان و یا کارگاه جدید - را بعنوان تنها امکان باقیمانده برای اشتغال و کسب درآمدی اندک، مطرح می‌سازد. نتیجه حاصل از این روندهای متناقض، تداوم کار کارگاههای خرد همراه با تشدید فشار و تفتیقات فزاینده است. از طرفی تعدادی از کارگاهها به علت ورشکستگی و یا بدلیل پیدا نکردن مواد اولیه و قطعات و لوازم تعطیل می‌شوند و از طرف دیگر عده‌ای از کارگران متخصص اخراج شده و یا دیپلمه‌های بیگار، با قرص و قوله فراوان، به ایجاد کارگاههای جدید در انبازها، گاراژها و یا در زیرزمین خانه‌ها روی می‌آورند. اما در این میان، شرایط کار و فعالیت مجموع کارگاهها کوچک موجود و جدید الاحداث هم روز بروز

انواع عده کارگاههای صنعتی - شهری و رده کارکنان آنها در سال ۱۳۶۴

نوع فعالیت	تعداد کارگاه			عده کل کارکنان
	بیش از ۱۰ نفره	۶ تا ۱۰ نفره	کمتر از ۶ نفره	
نانوایی و تولید نانکرونی و کیک	۲۶۲۶۶	۲۱۲۵۱	۲۵۲۹	۱۰۳۳۱۲
تزیین و کفپایی	۶۶۴۶	۵۸۲۴	۶۸۲	۲۰۸۲۵
فروش بافی	۳۳۶۱۰	۳۳۳۱۲	۹۷۷	۲۲۵۶۶
خیاطی و تولید پوشاک	۲۶۶۹۸	۲۳۳۰۸	۳۰۰۳	۹۷۶۸۶
تولید کفش	۱۰۳۳۲	۸۸۹۰	۱۳۰۳	۲۰۳۳۲
نجاری و چوب‌بری	۲۱۲۱۹	۳۰۸۰۲	۳۲۲	۲۵۶۷۸
میل‌سازی چوبی	۱۱۰۳۷	۱۰۵۷۸	۳۸۲	۲۲۸۶۲
چاپ و انتشار و صحافی	۲۲۵۲	۱۶۷۱	۲۳۰	۱۵۱۹۵
تولید محصولات فلزی ساختمان	۳۱۶۸۱	۳۰۶۱۳	۸۶۹	۷۳۰۱۸
تولید محصولات فلزی و فلزکاری	۲۳۳۲۶	۲۱۱۵۷	۱۶۰۹	۷۵۳۵۳
تعمیر وسایل خانگی برقی	۱۹۷۰۳	۱۹۵۳۶	۱۳۲	۲۷۵۲۱
تعمیر وسایل نقلیه موتوری	۶۶۶۴۲	۶۴۲۲۲	۱۹۱۲	۱۳۵۷۲۴
تعمیرات وسایل خانگی و شخصی	۱۱۲۲۵	۱۱۲۰۷	۱۲	۱۳۲۶۳

ملاحظه: نتایج آثاری نام شاری کارگاههای شهری کشور در سال ۱۳۶۴ وزارت کار و امور اجتماعی.

برخی مشخصات کارگاههای کوچک صنعتی شهری

شرح	کل کارگاههای کوچک صنعتی	کارگاههای نساجی و قالپایی	کارگاههای صنایع مواد غذایی و نانوائی و غیره	ابزار و محصولات کارگاههای صنایع فلزی و تراشکاری غیره	سایر
توزیع درصد تعداد	۱۰۰	۷۲	۱۰	۸	۱۰
توزیع درصد عده کارکنان	۱۰۰	۶۱	۱۷	۹	۱۳
درصد سهم در کل ارزش افزوده	۱۰۰	۳۵	۳۰	۱۲	۲۱
درصد مزدبگیران به عده کل کارکنان	۳۳	۱۸	۲۰	۲۳	۵۰
درصد مالکان و کارکنان نامالی به عده کل کارکنان	۶۷	۸۲	۳۰	۵۷	۵۰
درصد تعداد کارگاههایی که به حساب خودکاری کنند	۵۰	۲۲	۹۰	۲۰	۲۰
درصد تعداد کارگاههایی که به حساب دیگران (کنترانی) کاری کنند	۴۰	۵۲	۶	۱۵	۱۵
درصد تعداد کارگاههایی که به حساب خود و دیگران کاری کنند	۱۰	۲	۲	۲۵	۲۵
موسط مزد سرانه روزانه (ریال)	۲۳۰	۲۳۰	۲۸۰	۶۲۰	۶۲۰

ملاحظه: حسابات انجام شده بر اساس نتایج آمارگیری نمونه‌ای از کارگاههای کوچک صنعتی شهری سال ۱۳۵۵ مرکز آمار ایران.

دشوارتر می‌شود.

دشواری شرایط فعالیت کارگاهها، و دشوارتر شدن مداوم آنها، نه فقط بر کارفرمایان و صاحبان کارگاهها، بلکه عمدتاً و نهایتاً بر دوش کارگران این واحدها منتقل می‌شود. صاحبان کارگاههای کوچک که خود روزانه با دهها مشکل تهیه مواد و قطعات و دهها مورد کارشناسی ارگانهای دولتی روبرو می‌شوند، بنوبه خود فشار کار را بر کارگران دوچندان می‌سازند تا شاید مدت کوتاه دیگری نیز به فعالیت خویش ادامه دهند. وقتی که افزایش سرسام‌آور هزینه‌های تهیه مواد و سوخت و غیره کارفرمایان را با مشکل مالی شدید مواجه می‌سازد، در نهایت این کارگران هستند که باید عدم پرداخت بقوق حقوق و یا ثابت ماندن دستمزدها را متحمل شوند. چنین است رنج و محرومیت مضاعفی که بر این جمع انبوه از کارگران تحمیل شده و می‌شود.

در اغلب کارگاههای صنعتی کوچک، بدلیل استفاده از شیوه‌ها و یا تکنیک‌های عقب‌مانده تولید، رنج و فشار کار بر مراتب افزونتر از سایر کارگاههاست. وضع تولید و حکایت دردناک کار و زندگی کارگران قالبیافی در کشور ما آنچنان روشن و عیان است که نیاز به توضیح اضافی ندارد. اما این شرایط سخت و طاقت فرسا تنها منحصر به کارگاههای قالبیافی نیست و در دیگر واحدهای صنعتی دستی و سنتی هم حاکم است حتی در برخی کارگاههای نسبتاً مدرن مثل تریکو بافی و چاپخانه نیز در سالهای اخیر به علت فرسوده شدن ماشین‌آلات موجود و عدم امکان تجدید یا تعمیر ضروری آنها، هم سختی کار افزایش یافته و هم کیفیت تولید پایین آمده است.

در بسیاری از واحدهای مورد بحث، قاعده و قانون مشخصی در مورد ساعات کار و مدت کار وجود ندارد. این وضع هم ناشی از سنتهای قدیمی و روابط عقب‌مانده استاد شاگردی حاکم بر کارگاهها و هم به دلیل عدم امنیت شغلی و تزاید فشار بر کارگران در شرایط چند ساله اخیر است. در اینجا، ساعات کار غالباً بنا به میل و دلخواه صاحب کارگاه تعیین می‌شود و در حالتی که سفارش فوری و انبوه پیش می‌آید کارگران ناگزیر به ساعات کار طولانی‌تر و یا اضافه‌کاری اجباری می‌شوند.

ساعت کار کارگران نانوائی‌ها معمولاً از ۵-۴ ساعت شروع می‌شود و در ۸-۷ شب به پایان می‌رسد. در برخی دیگر از صنوف صنعتی و تعمیرکاری ۹ یا ۱۰ ساعت کار روزانه رواج دارد. در خیاطی‌ها و کفاشی‌ها و غیره در ایام شلوغی کار، کار شبانه بطور متوالی بر کارگران تحمیل می‌شود.

شیوه تعیین و پرداخت دستمزد نیز در بسیاری از این کارگاهها موجب افزایش شدت کار و مدت آن می‌شود. مثلاً در سری‌دوزیها، تریکوبافی‌ها، میل‌سازیها و صحافی‌ها پرداخت دستمزد غالباً بصورت کارمزدی و یا قطعه کاری است. در این شرایط نه تنها نرخ مزد کارگران در سطح پایینی تعیین و پرداخت می‌شود بلکه کارگران برای تامین حداقل درآمدی که کفاف خرج خانوارهایشان را بدهد، مجبور می‌شوند که ساعات بیشتری کار بکنند و یا شبهای متوالی اضافه کاری را بپذیرند.

در برخی از کارگاهها که بدلیل نوع کار و یا در نتیجه مبارزات طولانی کارگران شیوه کارمزدی بر چیده شده است، روشهای دیگری برای افزودن بر آهنگ کار و یا بر ساعات کاره اعمال می‌شود. مثلاً در اغلب چاپخانه‌ها، تیراژ "متوسطی" برای کار

مرحله‌ای نوین در جنبش جهانی کمونیستی

"جنبش جهانی کمونیستی بعنوان نیروی پیشتاز مبارزه در راه صلح، استقلال ملی، دموکراسی و سوسیالیسم در آستانه‌ی مرحله‌ی جدیدی از رشد خود قرار دارد که با گسترش دموکراسی در درون آن، با رشد حقیقت‌جوئی و حقیقت‌گوئی، با تقویت واقع‌بینی و نامیدن پدیده‌ها و مسائل به اسم خود مشخص می‌شود.

"اگر در گذشته علیرغم تاکید بر ضرورت گسترش خلاق مارکسیسم - لنینیسم و انطباق خلاق آن بر شرایط بین‌المللی و شرایط داخلی هر کشور، باز هم در بسیاری موارد برخورد‌های کلیشه‌ای با مسائل همراه با طرح یک‌جانبه‌ی پیروزی‌ها و کم‌رنج کردن و یا ننگنه گذاشتن ضعف‌ها و انحرافات ادامه می‌یافت؛ امروزه شار فزاینده‌ای از کمونیست‌های جهان بدوا به‌وجود فاصله میان علوم فلسفی، سیاسی و اقتصادی و بطور عام علوم اجتماعی مارکسیستی - لنینیستی از یک طرف و نیازهای واقعیت از طرف دیگر، به رشد ناکافی دانش مارکسیستی - لنینیستی برای پاسخگوئی به مسائل نوین اذعان می‌کنند و آنگاه بر لزوم مطالعه‌ی عمیق روندهای اجتماعی و حساسیت در قبال پدیده‌های نوین، بر لزوم اجتناب از برخورد‌های کلیشه‌ای و به جای آن ارائه پاسخ‌های تئوریک و سیاسی قابل اتکا به مسائل پراتیک مبارزه‌ی طبقاتی در کشورهای مختلف و در جهان تاکید می‌ورزند.

"بر چنین مبنائی است که از اواخر دهه‌ی گذشته و بویژه در سالهای اخیر در جنبش کمونیستی شار فزاینده‌ای از کشورها - هم در کشورهای سوسیالیستی، هم در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و هم در کشورهای وابسته به امپریالیسم - گفته می‌شود که باید در پرتو تجارب انباشته شده و با توجه واقع‌بینانه به پدیده‌های نوین، در بعضی احکام و تئوری‌های رایج در جنبش کمونیستی بازنگری کرد، بر لختی و محافظه‌کاری در فکر غلبه نمود و به جای اصرار بر تئوری‌ها و نظراتی که پراتیک و تجربه، آنها را تأیید نکرده است، به تکمیل تئوری و تحلیل دقیق و مشخص از واقعیت‌ها همت گذاشت." (گزارش سیاسی مصوب پلنوم هفتم، آذرماه ۱۳۶۵)

در یکسال گذشته، تحولات تازه‌تری در جهت غلبه بر پدیده‌های منفی فوق‌الذکر در جنبش جهانی کمونیستی به‌وقوع پیوسته و خطوط بیشتری از مرحله‌ی جدید رشد آن مشخص شده است، مرحله‌ای که برخلاف گذشته، هزیمت از یک‌رشته دگم‌ها و کلیشه‌ها را در رویارویی با واقعیت‌های زنده رد می‌کند و به جای آن حرکت از خود واقعیت‌های عینی، حرکت از انسان‌های زنده و واقعی و شرایط مادی و معنوی زندگی آنها را اساس فعالیت خود قرار می‌دهد و هر نوع رشد و تکامل و از جمله تکامل خود تئوری را نیز بر چنین مبنائی ممکن می‌شمارد. مباحث سمپوزیوم بین‌المللی پراگ تحت عنوان "انقلاب اکتبر و مسائل عمده‌ی دوران حاضر" (ماه مه ۱۹۷۸) که به ابتکار نشریه‌ی "بررسی مارکسیستی جهان" (مسائل صلح و سوسیالیسم) و بناسبت هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر برگزار شده، بخشی از این تحولات را منعکس می‌کند، در این سمپوزیوم که با شرکت‌نمایندگانی از ۶۰ حزب کمونیست و کارگری و چند سازمان دموکراتیک بین‌المللی تشکیل شده، برخی مسائل تئوری انقلاب و سوسیالیسم در پرتو

تجارب انباشته شده در دهه‌های گذشته مورد بحث قرار گرفت.

ایده‌ی آغازگر مباحث سمپوزیوم بین‌المللی پراگ این بود که هر چند که تاریخ ۷۰ساله‌ی که از انقلاب اکتبر می‌گذرد، شاهد پیشرفت‌های زیادی در راستای مبارزه برای آرمان‌های صلح، پیشرفت و عدالت اجتماعی بوده، هر چند که در طی این سالها شواهد و دلایل زیادتری مبنی بر ضرورت نوسازی سوسیالیستی جوامع بشری برای غلبه بر ستم و استثمار سرمایه‌داری ارائه شده و هر چند که این پیشرفت‌ها بدون تلاش و مبارزه‌ی کمونیست‌ها اساسا غیرقابل تصورند، ولی امروزه در اواخر قرن بیستم، خود پیشتازان این حرکت، یعنی کمونیست‌ها نظرات دیگری درباره‌ی خود و جهان پیرامونشان دارند و بسیاری از چشم‌اندازهای تکامل آتی جهان، مسائل مربوط به جریان انقلاب و وضع و سیمای کنونی و آینده‌ی سوسیالیسم را متفاوت از آن چیزی می‌بینند که در اواسط قرن حاضر و یا حتی تا همین اواخر می‌پنداشتند.

در رابطه با کشورهای سوسیالیستی و تجربه ساختمان سوسیالیسم، در سمپوزیوم مطرح شد که سوسیالیسم علیرغم بنای یک اقتصاد توسعه یافته و نیرومند، هنوز به وظیفه‌ی عمده و تاریخی خود، یعنی دستیابی به بالاترین سطح بارآوری کار دست نیافته است. بر چنین زمینه‌ای است که در سالهای اخیر بدلیل انباشته شدن مسائل حل نشده و تضادها در کشورهای سوسیالیستی از یک طرف و تغییر در شرایط مبارزه و رقابت دو نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری از طرف دیگر، مسأله‌ی بازسازی رادیکال تمام جوانب کشورهای سوسیالیستی و در مرکز آن دموکراتیزه کردن همه‌جانبه‌ی آنها در دستور قرار گرفته است. در جریان دهه‌ی ۷۰ و اوائل دهه‌ی ۸۰ حرکت پیشرفت سوسیالیسم تا حدی کاهش یافت و از نیازهای رقابت با سرمایه‌داری عقب ماند و این امر فقط محدود به عرصه‌ی اقتصادی نبود. در بعضی از کشورهای سوسیالیستی، انجام وظایف اجتماعی و حل مسائل دموکراسی سیاسی، اساسا بدلیل عوامل ذهنی نادیده گرفته شد.

در سمپوزیوم همچنین خاطرنشان شد که در شرایط کنونی اندیشه‌های مارکسیستی درباره سوسیالیسم، به نحو قابل ملاحظه‌ای غنا می‌یابند. در این رابطه مسلما ارائه یک ارزیابی واقع‌بینانه از وضع موجود و آینده سوسیالیسم ضرورت دارد، ولی مسأله اساسی‌تر درک چگونگی حل مسائلی است که هم‌اکنون، یعنی در اواخر قرن بیستم در برابر سوسیالیسم قرار گرفته است. در جوامع سوسیالیستی ضرورت بهبود و تکمیل جوانب مختلف مکانیسم‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوجود آمده و این در حالیست که ایده‌های متداولی که توسعه سوسیالیستی را اساسا یک تحول تدریجی می‌پندارند، پی‌بردن به این واقعیت را دشوار می‌کنند که نظام‌های مختلف سازماندهی سیاسی و اقتصادی سوسیالیسم - که در یک شرایط خاص تاریخی موثر و کارآ بوده - می‌توانند در شرایط دیگر کارآئی و ظرفیت خود را از دست بدهند. دیگر ممکن نیست این نظام‌ها را از طریق اصلاحات و از طریق تجدید سازماندهی جزئی، با الزامات نوین اجتماعی منطبق

کرد، بلکه باید ساختارها، روش‌ها و مکانیسم‌های کهنه‌شده را ترک کرده آنها را در هم شکست و با بازسازی رادیکال، جان‌نشین نوینی برای آنها پیدا نمود. یکی شردن و منطبق دانستن تمام و کمال اصول سوسیالیسم با اشکال مشخصی از سازماندهی آن به این نتیجه‌گیری غلط انجامیده است که هرگونه فاصله گرفتن از مدل‌های رایج رشد و مدیریت (نظام اداره امور) مدل‌هایی که در جریان پراتیک چندین دهه جا افتاده و در پراتیک سوسیالیسم بین‌المللی وسیعا مورد استفاده است، معادل دور شدن از سوسیالیسم و اصول ایدئولوژیک است.

بهین دلیل است که مطالعه دیالکتیک انقلاب و تحول تدریجی در شرایط سوسیالیسم، و نیز تشریح خصیلت پیویای ساختمان سوسیالیسم بعنوان یک پروسه انقلابی از لحاظ ماهیت و روش‌های اجرائی آن به مساله مبرم روز تبدیل شده است. در شرایط سوسیالیسم نیز انقلاب وسیله ایجاد تغییر و تحول در اوضاع موجود است. دامنه اهداف و وظایف جامعه سوسیالیستی، هم‌باز گسترش این انقلاب فراخ‌تری می‌شود. ارزش‌های اجتماعی طبقه کارگر نیز که بیانگر ماهیت سوسیالیسم است، بنوبه خود بطور مداوم و بر مبنای نیازهای جدید غنی‌تر می‌شود. در نتیجه پراتیک سوسیالیستی، تئوری را بر آن می‌دارد که این ارزش‌های اساسی را به شکلی نوین، وسیع‌تر و عمیق‌تر تعریف کند.

سوسیالیسم بیش از همه، چه زمانی و از چه طریق مورد تهدید قرار می‌گیرد؟ در پاسخ به این سوال سخنرانان خاطرنشان کردند که سوسیالیسم وقتی بیش از همه تهدید می‌شود که پیوندهای آن با پیشرفت در تمام زمینه‌ها، از جمله پیشرفت اجتماعی، پیشرفت علمی و تکنولوژیک، پیشرفت اقتصادی و پیشرفت دموکراسی سیاسی گسسته می‌شود. پدیده‌های رگود در سوسیالیسم، بویژه از چسبیدن به کلیشه‌های عقب‌مانده و راه‌های قدیمی که انطباقی با شرایط نوین ندارند و نیز از عدم درک و ناتوانی از مسائلی که پیش می‌آیند، ناشی می‌شوند. بنابراین، توسعه سوسیالیستی همواره مستلزم پذیرش و دریافت هر چیز نوین و پیشرو داشته است و توانائی برای بازسازی مکانیسم‌ها و ساختارها بر اساس نیازهای اجتماعی واقعی و اتخاذ تدابیر اصلاحی بموقع است. والا ما شاهد تشدید تضادهائی خواهیم بود که می‌توانند مانع تکامل شوند و به کشمکش سیاسی منجر گردند. بعنوان مثال، لهستان در جریان بحران ۸۱ - ۱۹۸۰ بطور جدی با چنین پدیده‌ای مواجه شد.

در مباحث مربوط به کشورهای سوسیالیستی، رابطه دموکراسی و سوسیالیسم نیز مورد ملاحظه قرار گرفت. سوسیالیسم و دموکراسی جدائی‌ناپذیرند، گسترش دموکراسی و گسترش شرکت مردم در تصمیم‌گیریها و اداره امور جامعه، خصوصیات ممیزه نظام سیاسی سوسیالیسم هستند و اینکه مضمون طبقاتی دولت سوسیالیستی مگر در این شکل سیاسی که همان دموکراسی است، نمی‌تواند بطور کامل پدیدار شود. اگر جامعه رفته رفته دموکراتیک‌تر و دموکراتیک‌تر نشود، سوسیالیسم کم‌بازتر می‌گردد و تحریکات (دفرماسیون‌های) گوناگون در فعالیت و دولت بوجود می‌آیند.

در رابطه با کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، که جنبش کمونیستی آنها عمدتا از سال‌ها پیش ضرورت توجه به واقعیت‌های نوین و تکامل تئوری کمونیسم علمی بر این مبنای مطرح کرده‌اند، شرکت‌کنندگان

◀ مرحله‌ای نوین در جنبش جهانی کمونیستی

سپوزیوم ضمن اشاره به روندهای جدید در بحران نظام سرمایه‌داری مانند تورم و رکود همزمان، بیگاری مزمین که میزان آن در کشورهای عمده سرمایه‌داری پیشرفته به ۳۱ میلیون نفر رسیده است و نقد الگوهای صاحبان انحصارات مانند "جامعه‌ی دوسوم" (که بر مبنای آن حداقل یک‌سوم جامعه به زندگی در شرایط دشوار فقر نسبی و عدم اطمینان به آینده محکوم می‌شود)، ضرورت تحلیل علمی از تغییرات ساختار اقتصادی و اجتماعی در طی دهه‌های گذشته و از جمله تغییر در ترکیب طبقه‌ی کارگر و شرایط و اشکال نوین مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی را خاطر نشان ساختند. در این زمینه همچنین لزوم تحلیل از ریشه‌های وضع کنونی جنبش کمونیستی و جنبش چپ در کشورهای سرمایه‌داری غرب مورد تاکید قرار گرفت:

در چهل سال گذشته، نفوذ چپ در اغلب کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بطور قابل ملاحظه‌ای کاهش پیدا کرده است. نیروهای چپ و از جمله جنبش متشکل طبقه‌ی کارگر، بارها به موضع دفاعی افتاده و برای مدتی طولانی از شناخت تغییرات ساختاری که در نتیجه‌ی تکنولوژی نوین در جامعه‌ی سرمایه‌داری بوجود آمده و از شناخت مسائل مبارزه‌ی طبقاتی ناشی از آن، بازمانده‌اند. در عین حال واقعیت نشان داده است که سرمایه‌داری ماندگارتر از آن چیزی است که تصور می‌شد و بهتر از آنچه پنداشته می‌شد می‌تواند خود را با تغییرات سازگار کند.

مارکسیست‌ها باید بطور جمعی و فردی، پدیده‌هایی همچون کاهش شمار اعضای بعضی احزاب، کاهش نفوذ آنها و از دست دادن تمام یا بخشی از کرسی‌های پارلمانی‌شان را مورد بررسی قرار دهند. این عقب‌نشینی‌ها بدون شک دلایل عینی نیز داشته‌اند که به احزاب کمونیست بستگی نداشته است؛ از جمله قدرت و تجربه‌ی دشمنان طبقاتی آنان و مشکلاتی که ریشه در توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری دارند. اما این دلایل همه چیز را توضیح نمی‌دهند و لذا عوامل ذهنی نیز که می‌توانسته‌اند تاثیر عکس داشته باشند، باید بطور عمیق مورد بررسی قرار گیرند. این عوامل مفاهیم ایدئولوژیک، سنگت‌گیری سیاسی، اهداف برنامه‌ای، الزامات تشکیلاتی و اشکال و سبک کار حزبی را شامل می‌شود.

یکی از خصوصیات میزهی جنبش کمونیستی در حال حاضر رشد برخورد‌های خلاق در فعالیت حزبی و جستجوی راه‌ها و وسائل پیشروی بسوی سوسیالیسم و یا ساختن سوسیالیسم است. بویژه در چنین شرایطی، روش‌های کلیشه‌ای و مدل‌های مجرد و پیش ساخته هیچ فایده‌ای ندارند.

تا آنجا که به جنبش کمونیستی کشورهای تحت سلطه‌ی امپریالیسم مربوط می‌شود، موج بازنگری انتقادی به تئوری و پراتیک گذشته، هنوز از ابعاد و عمق آن در کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته برخوردار نیست. در این حوزه، هر چند که سابقه‌ی برخورد‌های ریشه‌ای بعضی احزاب به تجربه‌ی سده‌های گذشته، مانند آنچه که در کنفرانس علمی برلین (اکتبر ۱۹۸۰) روی داده، وجود دارد و هر چند که این نوع برخورد‌ها طی سال‌های اخیر به جریانات بازم بیشتر گسترش یافته است، ولی هنوز توهمات و دگم‌های زیادی که مشابه آنها و نتایج منطقی تداوم آنها در کشورهای سوسیالیستی سرمایه‌داری پیشرفته مورد نقد قرار گرفته، هنوز یا پا برجا هستند و یا مورد نقد

همه‌جانبه واقع نشده‌اند. از آنجمله‌اند: دگم "ضد امپریالیستی" که بر اساس آن هر تقابلی با امپریالیسم بطور اتوماتیک مترقی محسوب می‌شود، مبالغه در نقش عوامل خارجی و تحلیل روندها و تحولات داخلی کشورها بر اساس تقابل دو اردوگاه سوسیالیستی و امپریالیستی، "دگم طبقه" که بر اساس آن مثلا هر نیروی خرده‌بورژوازی به صرف خرده‌بورژوا بودنش و مستقل از ایدئولوژی، سیاست و عملکردش مترقی قلمداد می‌شود، مترقی دانستن هر نوع رشد بخش دولتی و معادل شردن گسترش دخالت دولت در اداره‌ی امور با گرایش بسوی سوسیالیسم، و درک بوروکراتیک از مبارزه‌ی طبقاتی و از سوسیالیسم، یعنی توهمات و دگم‌هایی که هر یک بگونه‌ای در نظریه‌ی راه‌رشد غیرسرمایه‌داری تحت رهبری نیروهای خرده‌بورژوازی نیز مطرحند.

با اینهمه، حتی در جنبش کمونیستی کشورهای وابسته به امپریالیسم نیز نشانه‌های روشن تری از گسست از درک‌های رایج وجود دارد که در تداوم خود می‌توانند توهمات و دگم‌های یادشده را مورد سوال جدی و ریشه‌ای قرار دهند. شرکت کنندگان در سمپوزیوم بین‌المللی پراگ، ضمن اشاره به تشدید تضاد میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای وابسته در نتیجه‌ی توسعه‌ی نواستعماری سرمایه‌داری و مسائل جدید اجتماعی در این کشورها، بر ضرورت پرکردن شکاف میان تئوری و نیازهای پراتیک اجتماعی و سیاسی پای فشرده‌اند: کاستی‌های تئوری، گاهی در روش ذهنی و یکجانبه و زمانی در روش کلیشه‌ای در قبال راه‌های تکامل کشورهای آزادشده خودنمایی می‌کند. بعضی مارکسیست‌ها، با تلاش برای زندانی کردن واقعیت در قالب فرمول تئوریک راه‌رشد غیرسرمایه‌داری، حتی ماهیت اساسی تغییرات حاصله در یک رشته از کشورها را که دموکراتیک عام بوده، نادیده گرفتند. خود این تئوری نیز بسوی آزاده‌گرائی منحرف شد چرا که این نظریه‌پردازان به جای بیرون کشیدن نتایج عینی، به نقل بیانات حکومتی و یا سخنان دیپلماتیک از بیانیه‌های مشترک اکتفا کردند. بر این زمینه، در عرصه‌ی تئوری انقلاب در کشورهای وابسته نیز، لزوم غلبه بر لختی، محافظه‌کاری، سکتاریسم و دگماتیسم مورد تاکید قرار گرفت.

بر اساس مجموع سیاحت فوق، در سمپوزیوم خاطر نشان گردید که مارکسیسم - لنینیسم، تنها زمانی می‌تواند بطور خلاق غنی‌تر شود که واقعیت‌ها بطور عقلانی تجزیه و تحلیل شوند، منطبق عینی پراتیک و نه دگم‌ها و کلیشه‌ها رهنمون عمل باشند و واقعیت‌های گوناگون و بحث‌انگیز دوران ما بطور صریح و آشکار مورد بحث قرار گیرند. در پایان مباحث سپوزیوم گفته شد که در جنبش جهانی کمونیستی، ما امروزه شاهد چرخش تئوری بسوی واقعیت‌های زمانه و نیازهای پراتیک ساختمان سوسیالیسم، مبارزه‌ی طبقاتی و مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی هستیم. همچنین در رابطه با نشریه‌ی "بررسی مارکسیستی جهان" (مسائل صلح و سوسیالیسم) مطرح شد که این نشریه نیز برای اینکه پاسخگوی نیازهای زمانه باشد، باید مسائل حساس و گزنده را بیشتر طرح و بررسی کند، در این کار نه فقط از محققان مارکسیست، بلکه همچنین از تلاش نایندگان چپ غیر کمونیست و دیگر نیروهای دموکراتیک بهره گیرد و این کارها را بدون هراس از بحث و مجادله و برخورد آرا و نظرات انجام دهد.

در دیدار میان نمایندگان ۱۷۸ جریان کمونیست، سوسیالیست، سوسیال دموکرات و دیگر جریانات دموکراتیک و مترقی نیز که همزمان با جشن‌های

هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر در مسکو برگزار شده، مسائل مشابهی مطرح گردید. در این دیدار که از لحاظ وسعت و گوناگونی نیروهای شرکت‌کننده بیسابقه بود، میخائیل گورباچف از ضرورت "نوسازی و انجام تحولات کیفی در جنبش جهانی کمونیستی" و از "تفکر نوین، اخلاق نوین و روانشناسی نوین" سخن گفت و از جمله مطرح کرد که "همانطور که در آغاز قرن حاضر تمام احکام مارکس و انگلس نمی‌بایست بطور دگماتیک به عصر امپریالیسم تعمیم داده می‌شود، بطریق اولی دوران معاصر را نیز نمی‌توان به یاری احکامی که در سال‌های ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ یا حتی سالهای ۳۰ بوجود آمده‌اند، تحلیل کرد."

یوری کراسین، از مسئولین آکادمی علوم اتحاد شوروی در تفسیری درباره‌ی اهمیت مسائل طرح شده در این دیدار، در هفته‌نامه‌ی "اخبار مسکو" از ضرورت "نوسازی در جنبش جهانی کمونیستی"، از تلاش کمونیست‌ها برای "غلبه بر غرور کاذب همه‌دانی که گاهی فقط پوششی برای هراس از نگاه رودر رو به واقعیت بوده"، از چرخش جنبش کمونیستی "بسوی واقعیت و بسوی درک جهان پویا و متضاد همانطور که در واقعیت هست" و لذا "از ضرورت تجهیز عمیق به تفکر دیالکتیکی" سخن می‌گوید و ابعاد تئوریک تحول مورد نیاز را چنین توصیف می‌کند:

"روشن است که موضع خلاق و نوآورانه در قبال تئوری، یکی از جهات نوسازی است. برای این کار باید تحلیل عمیق‌تری از میراث بجا مانده از کلاسیک‌های مارکسیسم و از تقابل آن با واقعیت‌های کنونی بعمل آورد و به درکی نوین از مارکس و لنین مجهز شد.

"به یاد می‌آورم که در دوران رکود، حتی خود اندیشه‌ی بازخوانی نوآورانه‌ی آثار لنین نیز همچون مقابله‌ی روزیونیستی و همچون خدشه وارد ساختن به مبانی ایدئولوژیک تلقی می‌شد. امروز چنین کاری ضروری است. و آنهم نه فقط به این دلیل که میراث بجامانده از مارکس و لنین باید از رسوبات بیگانه و از تفاسیر و درک‌های ساده‌گرایانه‌ای که آن را در بر گرفته است رها شود، بلکه همچنین و بویژه به این دلیل که واقعیت‌های نوین چنان گشایش و تکامل تئوریکی را ایجاب می‌کنند که شاید بتوان آن را با گشایش و تکامل انجام شده توسط لنین در آغاز قرن حاضر مقایسه کرد."

مارکس و انگلس در حدود ۱۴۰ سال قبل، "ایدئولوژی آلمانی"، یعنی اثری را که برای اولین بار پیش فرض‌های درک ماتریالیستی از تاریخ و جامعه‌شناسی بعنوان یک علم ("انسان‌های واقعی، فعالیت آنها و شرایط مادی زندگی آنها و نه پیش فرض‌های اختیاری و نه دگم‌ها") را تشریح کرده است، با این عبارت آغاز کردند:

"انسان‌ها تا کنون اندیشه‌های نادرستی درباره‌ی خود، درباره‌ی اینکه چه هستند و چه باید باشند داشته‌اند. آنها روابطشان را بر اساس اندیشه‌هایشان درباره‌ی خدا، انسان طبیعی و غیره تنظیم کرده‌اند. مخلوقات مغز انسان‌ها از کنترلشان خارج شده است. انسان‌ها، یعنی خالقین در برابر مخلوقات خود به‌زانو درآمده‌اند. بیائید آنها را از یوغ خیالات واهی، ایده‌ها، دگم‌ها، یعنی موجوداتی خیالی که آنها را در زیر چنگ تحلیل می‌برند، آزاد کنیم. بیائید علیه این سلطه‌ی مفاهیم قیام کنیم."

اینک در اواخر قرن بیستم وقتی در پرتو تحولات سال‌های اخیر به تجربه‌ی گذشته‌ی جنبش کمونیستی می‌نگریم، درمی‌یابیم که در جنبش ما تئوری و متدولوژی مارکس، باوجود اینکه پیروزیهای عظیمی بقیه در صفحه ۲۱

اهمیت بازسازی اقتصادی در ...

بقیه از صفحه ۱۷ دارد، قیمت گذاری است، اغلب قیمتها در شوروی توسط دستگاه برنامه ریزی تعیین می شود. تنها در بازار برای کالاها مزارع اشتراکی است که عرضه و تقاضا قیمت محصولات را تعیین می کند. قیمت کالاها صنعتی بر اساس متوسط هزینه شاخه های صنعتی به اضافه نرخ سودی از پیش تعیین شده مشخص می شود. متوسط هزینه شاخه های صنعتی معمولاً شامل بهره و اجاره نمی شود، هزینه نیروی کار، مواد خام و ماشین آلات و امثالهم را در برمی گیرد. مقامات مسئول هر چند سال یکبار قیمتها را افزایش می دهند تا بسیاری از واحدهای تولیدی که با گذشت زمان هزینه هایشان بالا می رود، سود آور شوند. اما از آنجا که تغییر قیمتها با مشکلات اداری روبروست، قیمتها معمولاً متناسب با هزینه های واقعی نیستند چرا که قیمت داده های مورد استفاده واحدهای تولیدی نیز خود بصورت اداری تعیین می شوند و معرف کمیابی نسبی این کالاها نیستند. البته، برخی از کالاها از سویسید دولتی استفاده می کنند و بنابر اهداف دولت در امر توزیع بهتر درآمد، قیمت کمتر از هزینه های واقعی دارند. امروزه در شوروی تنها در سطح دولت مرکزی قیمت ۵۰۰/۰۰۰ کالا توسط برنامه ریزی مرکزی تعیین می شود. هدف بازسازی مکانیسم اقتصادی اینست که تا سال ۱۹۹۰ تعداد این کالاها به ۱۰۰۰ کالا کاهش یابد و بقیه قیمتها را عرضه و تقاضای واحدهای تولیدی در بخش تولید کالاهای سرمایه ای و بخش تولید کالاهای مصرفی تعیین کند. از این رو تا سال ۱۹۹۰ عمدتاً ترکیب، تکنولوژی و ارزش تولید شوروی با بازار عمده فروشی و در چهارچوب مالکیت عمومی واحدهای تولیدی تعیین خواهد کرد و قرار است در سال ۱۹۹۲ این رقم به ۸۰ تا ۹۰ درصد برسد. هدف از این کار کاهش دیوان سالاری و مهتر از آن نزدیک

کردن قیمتها به هزینه های واقعی تولید کالاهاست تا از این طریق رقابت میان تولیدکنندگان به کاهش هزینه ها و استفاده موثرتر از نیروی کار، ماشین آلات و تجهیزات و مواد خام بیانجامد و خواست مصرف کننده چه در سطح واحدهای تولیدی و چه در سطح مصرف کننده نهائی کالاها در کیفیت بهتر کالاها منعکس شود. یکی از مسائل پیچیده این بازسازی مشکل بیگاری احتمالی است. بقول آقا نیکیان مشاور اقتصادی گورباچف مزد و حقوق باید بر اساس شعار مارکس دال بر "از هرکس مطابق توانش به هر کس متناسب با کارش" پرداخت شود و در نتیجه مزد و حقوق مطابق کار بوسان یابد و دولت طبق روال گذشته، منتها نه با انگیزه های دیوان سالارانه، به آموزش و آموزش مجدد نیروی کار و هدایت آنها بسوی کارهای تولیدی و خدماتی جدید از ایجاد بیگاری جلوگیری می کند.

یکی از نتایج استنباط ناپذیر این اصلاحات بارگری در بخش سود، یعنی تفاوت فروش و هزینه است که تاکنون تنها به عنوان شاخص برای حسابداری و معزله ای بیگانه با سوسیالیسم بحساب می آمده است. ملاحظه در کتابهای اصلی اقتصاد سیاسی در شوروی به جای کلمه "سود" از کلمه "سودآوری" و "درآمد خالص" استفاده می شود و آنرا اساساً از "سود" متفاوت می دانند. البته، سود در سوسیالیسم هدف اصلی تولید نیست، اما این امر نمی تواند از اهمیت نقش آن بکاهد چرا که سود تنها منبع رشد و توسعه تولید سوسیالیستی است. اگر بجای ارزش تولید بعنوان شاخص اصلی موفقیت واحد تولیدی، سود بسواً یکی از عمده ترین شاخصها بکار گرفته شود، می توان با یک تیر به چند هدف نشانه رفت. تولید سودآور هم نشانه در نظر گرفتن خواست مصرف کننده و هم بمعنی استفاده موثر از نیروی کار، مواد خام، ماشین آلات و تجهیزات است. سود، نامین مالی سرمایه گذاری جدید و تحقیقات

را امکان پذیر می سازد و اتکای واحدهای تولیدی را به دریافت کمک مالی دولت کاهش می دهد. در عین حال، استفاده از سود برای افزایش رفاه جمعی و بهبود محیط زندگی کارکنان واحدهای تولیدی و پرداخت پاداشهای مادی ضروری است و امکان مادی گسترش نوآوری و ابتکار مدیریت را فراهم می آورد که همراه با اعطای مسئولیت در امر تصمیم گیری راجع به این که چه تولید شود و به چه مقدار تولید شود، موجب افزایش تولید و در نتیجه رفاه می شود.

حال این سؤال مطرح می شود که مرز این بازسازی اقتصادی با سرمایه داری در کجاست؟ وسائل تولید در چهارچوب این بازسازی اساساً در مالکیت عمومی و دولتی است و بازار سرمایه و بورس وجود نخواهد داشت. قیمتها تنها میزان و کیفیت تولید واحدهای سوسیالیستی را تعیین خواهند کرد و برنامه ریزی هدایت عرضه کل و تقاضای کل را با توجه به نیازها و اهداف کوتاه مدت و دراز مدت بعهد خواهد گرفت. همچنین قرار بر این است که سرمایه گذاری در امر مسکن، بهداشت، آموزش و عرضه مواد غذایی بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد تا جامعه از شرقات اقتصاد سوسیالیستی بیشتر بهره برد و عدم توازن کنونی میان رشد صنایع فضائی و نظامی از یک سو و صنایع تولیدی و مصرفی و خدماتی از سوی دیگر از میان برداشته شود و نیروی عظیم کار از انگیزه مادی و معنوی بیشتری برخوردار شود. بقول اقتصاددان شوروی آقا نیکیان این بازسازی برخلاف اصلاحات قبلی به سه دلیل موفق خواهد بود: تغییرات موجود با انتقاد آشکار از گذشته همراه است، رهبری سیاسی از این اصلاحات پشتیبانی می کند و این اصلاحات همه جانبه است و اصلاحات در حزب جامعه و اقتصاد را در بر می گیرد و صرفاً از بالا هدایت نخواهد شد، به گفته وی "عقب نشینی امکان ندارد" و بقول گورباچف "آلترناتیو دیگری موجود نیست".

مرحله های نوین در ...

در عرصه های نظری و عملی و در نوسازی سوسیالیستی جهان بدست آورده، در سطحی دیگر و بنوعی دیگر دچار همان وضعی شده است که بنیانگذاران تئوری کمونیسم علمی کار تاریخی خود را با دعوت به گسست از آن آغاز کردند. یعنی به جای حرکت از انسان های واقعی، فعالیت و شرایط مادی زندگی آنها و بسط و تکامل تئوری بر این مبنا، یکبار دیگر تئوری تا حدی پیوند خود را با منشا حیات و تکامل خود، یعنی واقعیت زنده از دست داده، به احکامی مجرد و دکلماتیک تبدیل شده، در برابر خالقین خود قد برافراشته و با مرموز ساختن جهان واقعی آنها را در چنگ خود اسیر نموده است. ما در جنبش کمونیستی ایران نتایج فاجعه بار سلطه ای دگم های مختلف (دگم حزب، دگم ضداسیریالیستی، دگم طبقه و ...) را با گوشت و پوست خود لمس کرده ایم و دیده ایم که چگونه این امر جنبش ما را علیرغم قهرمانی های حماسی و علیرغم مایه گذارته از جان و زندگی هزاران تن از بهترین فرزندان میهن، از ایفای نقش شایسته اش در جریان حرکات اجتماعی و سیاسی مردم بازداشته و آن را در بحرانی بیسابقه فرو برده است، بحرانی که بدون تعیین تکلیف قطعی با توهمات و دگم های رایج، راه حلی واقعی برای آن مسموم نیست. تجربه ای دیگر و مهمترین تجربه از لحاظ تأثیرات آن در گذشته و حال جنبش جهانی کمونیستی،

حربه ای اتحاد شوروی است که در آنجا اینک دهه های گذشته را از لحاظ تئوریک دوره ای می خوانند که در آن "بحثهای جاندار و تفکر خلاق از تئوری و علوم اجتماعی رخت بریست، و به جای آن، ارزیابی ها و قضاوت های آماره به حقایق شک ناپذیری تبدیل شدند و کل کار تئوریک صرفاً به تفسیر این ارزیابی ها و قضاوت ها محدود گردید." بر چنین زمینه ای است که امروزه در اتحاد شوروی، طرح ضرورت پایان دادن به "درک ایستا و متحجر از سوسیالیسم که نیم قرن پیش شکل گرفته"، طرح لروم غلبه بر "ایدئولوژی و پیرائیک رکود" و بطور کلی تعیین تکلیف قطعی با دکلماتیسم و کلیشه پردازی در عرصه تئوری به امری رایج و روزمره تبدیل شده است. بر چنین زمینه ای است که میخائیل گورباچف، دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی، در کتاب اخیرش به نام "بازسازی - دیدگاههای نوین درباره ی کشور ما و جهان" خاطر نشان می کند که "ما هفتی محصول دوران خود، محصول نوعی روش کلیشه ای در نگرش به امور و انجام آنها هستیم" (ص. ۱۰۴) و بر ضرورت مبرم کنار گذاشتن قطعی تصویر "مکتبی و ناب" و یا تصویر "کلیشه ای و دکلماتیک" از سوسیالیسم - تصویری که در نتیجه ایده آلیزه کردن روشها و اشکال دوران خاصی از تاریخ بوجود آمده - و به جای آن، بر احیای روح خلاق مارکسیسم و بر تصویر زنده و خلاق از سوسیالیسم پای می فشارد. در همین راستاست که الکساندریاکولوف، عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته ی

روزانه کارگران ماشینچی از جانب کارفرما تعیین می شود که این تیراژ عملاً معادل حداکثر کاری است که یک ماشینچی ماهر می تواند در مطلوبترین شرایط انجام بدهد. بنابر این کارگران در عمل ناگزیر می شوند که همواره با شدت بیشتری کار کنند و یا اینکه اعتراض و نق‌زدن‌های مستمر کارفرما را متحمل گردند.

میزان دستمزدها در بین کارگاهها رشته‌های مختلف صنعتی و حتی در میان کارگاههای متعدد یک رشته فعالیت نیز متفاوت و متغیر است. در وضعیت عادی اقتصادی، با در نظر گرفتن مدت و فشار بیشتر کار در کارگاههای کوچک، متوسط دستمزدها در این قبیل کارگاهها عموماً پایین‌تر از واحدهای بزرگ صنعتی است. در شرایط رکود شدید، همانند آنچه که امروز جریان دارد، هم بیکاری وسیع و هم فشارهای مالی وارده بر کارگاهها موجب می شود که میزان دستمزدهای واقعی باز هم پایین‌تر برود. امروزه در بسیاری از کارگاههای کوچک که نوع کار نیازمند تخصص و سابقه کمتری است، کارفرمایان به سهولت کارگران را اخراج نموده و کارگران جدیدی با دستمزد کمتر و یا شرایط کار سخت‌تر استخدام می نمایند. بنابر این عده کثیری از کارگران شاغل مجبور می شوند که یا ثبات و تقلیل عملی مزدشان را بپذیرند و یا شغل خود را از دست بدهند.

با توجه به آنچه که در بالا گفتیم دیگر تکلیف شرایط محیط کار و وضع بهداشت و ایمنی کار در این قبیل کارگاهها تا حدود زیادی روشن می شود. در اکثریت قریب به اتفاق این کارگاهها، حداقل ضوابط و ضروریات بهداشت و ایمنی کار رعایت نمی شود. محیط تنگ و تاریک کارگاههای سری‌دوزی، گرد و غبار همیشگی در کارگاههای صحافی و تریکوبافی و نجاری، ژوب‌بری، گرمای طاقت‌فرسای نانوایی‌ها و رطوبت و باران و سرما برای کارگران موزائیک سازی، وضعیت فاجعه‌بار کار در گوره‌های آجرپزی و... نمونه‌های آشکار و گویایی از مجموعه شرایط غیرانسانی حاکم بر اغلب کارگاههای کوچک است.

مقررات قانونی و سنتهای حاکم

در حالی که شرایط و محیط کار کارگران واحدهای تولیدی کوچک بسیار سخت و طاقت‌فرساست، حتی حداقل کنترل‌ها و حمایت‌های قانونی در مورد آنها وجود ندارد و یا عملاً انجام نمی‌گیرد. مثلاً مقررات ناظر بر مدت کار، سن کار، اضافه کاری، ایام تعطیلی و مرخصی و... که در قوانین کار شاهنشاهی یا اسلامی تدوین گردیده، در مورد اغلب کارگاههای کوچک به اجرا در نمی‌آید. در برخی از واحدهای صنفی مانند نانوایی‌ها و چاپخانه‌ها، بنا به ملاحظات سیاسی، کنترل‌های محدودی در زمینه شرایط و روابط کار انجام می‌شود. اما در غالب کارگاههای کوچک، بویژه در صنوف سنتی، همین کنترل‌های اندک نیز وجود ندارد و کارگران آنها علاوه بر کمترین حقوق و دستاوردهایی که نتیجه مبارزه‌ی متادای طبقه کارگر ایران است، محروم هستند. نمونه‌ی مشخص این محرومیت در عرصه بیمه و تأمین اجتماعی است.

کارگاههای کوچک صنعتی، یا به علت عدم کنترل و رسیدگی سازمان‌های مسئول دولتی و یا بواسطه مشکلات مالی فزاینده برای پرداخت حق بیمه، از بیمه کردن کارگران خویش خودداری کرده و می‌کنند. در بسیاری از این کارگاهها، کارفرمایان یا با توسل به زور و تهدید اخراج و یا حتی در مواردی با توافق خود کارگران، از تنظیم لیست و پرداخت حق بیمه طفره می‌روند و در نتیجه کارگران

نمی‌توانند از حداقل امکانات موجود تأمین اجتماعی مانند بیمه درمانی، از کارافتادگی و بازنشستگی استفاده نمایند. در سال ۱۳۵۸، در پی اعتراض گروه وسیعی از کارگران و همچنین شکایت‌های کارفرمایان کارگاههای کوچک در مورد مشکلات مالی و ناتوانی‌شان در پرداخت حق بیمه ۲۷ درصدی، "شورای انقلاب" لایحه قانونی بخشودگی قسمتی از حق بیمه کارگاههای کوچک صنفی را تصویب کرد و حق بیمه آنها را به ۱۸ درصد (۷ درصد سهم کارگر و ۱۱ درصد سهم کارفرما) تقلیل داد. در سال ۱۳۶۱ نیز قانونی به تصویب رسید که ۶ درصد دیگر از حق بیمه مربوط به کارگاههای کوچک صنعتی و صنفی (در رشته فعالیت) را مشمول "کمک دولت" کرد و بدین ترتیب حق بیمه پرداختی این قبیل کارگاهها رسماً به ۱۲ درصد (سهم کارگر ۵ درصد و سهم کارفرما ۷ درصد) کاهش یافت. علاوه بر این، مقررات مربوط به اخذ "جریمه" و "بهره دیرکرد" از کارفرمایانی که از تنظیم لیست و پرداخت حق بیمه کارگران امتناع نمایند، لغو گردید.

این قوانین که در جهت "حمایت از واحدهای صنفی و صنعتی کوچک" به تصویب رسیده بود نه فقط بهبودی در وضع بیمه کارگران این واحدها پدید نیاورد بلکه برعکس، کارفرمایان را (که از حداقل کنترل‌ها و جریمه‌های قانونی در این زمینه فارغ شده بودند) تشویق کرد که هر چه بیشتر از بیمه کردن کارگران خودداری کنند، و دولت نیز علاوه بر درصد سهم "کمک" خود را به صندوق تأمین اجتماعی نپرداخت.

گروه وسیعی از انواع کارگاههای صنعتی کوچک، فعالیت خود را بصورت کنتراپی، مقاطعه‌کاری و یا "به حساب دیگران" انجام می‌دهند. یعنی مواد اولیه، قطعات و یا کالاهای نیمه‌تمام را از واحدهای بزرگ و کوچک دیگر تحویل گرفته و آنها را بصورت کالاهای ساخته شده و نهائی درمی‌آورند. در اغلب این واحدها، ارجاع کار به کارگران و تعیین دستمزد و سایر شرایط کار نیز بصورت کارمزدی و قطعه‌کاری است. از سوی دیگر، تعداد زیادی کارگاههای خانگی و باصطلاح "غیر مشهود" در رشته‌های قالبیابی، دوزندگی و غیره وجود دارد که در خلال سالهای اخیر به تعداد آنها افزوده شده است. در این دوره، کارگاههای فراوانی در رشته‌هایی نظیر نجاری، بسته‌بندی، پلاستیک زنی و... در اماکن مسکونی، زیرزمین‌ها و گاراها ایجاد شده که تابع هیچگونه مقررات قانونی نیست. در این میان و در شرایط بی‌توجهی کامل ارگانهای دولتی، عده‌ای از کارفرمایان نیز بمنظور مصونیت در مقابل هرگونه کنترل قانونی و برای فرار از پرداخت حق بیمه و غیره به جای دایر کردن کارگاه، کار را به کارگران پراکنده می‌سپارند که در خانه‌های خود آنرا انجام دهند.

در غیاب مقررات قانونی که حافظ حداقل حقوق کارگران باشد و در صورت عدم اجرای قوانین و کنترل‌های قانونی موجود، آنچه البته جاری و اعمال می‌شود همانا ظالمانه‌ترین "قوانین" نظام سرمایه‌داری و یا مجموعه عرف و سنتهای باقیمانده از شیوه‌های تولید، ماقبل سرمایه‌داری است. کارگران این کارگاهها، به علت کوچک و پراکنده بودن واحدها و بواسطه‌ی مجموعه شرایط بحرانی اقتصادی از حداقل حقوق و حمایتها هم بی‌بهره‌اند و بنابراین تحت شدیدترین شرایط کار و بهره‌کشی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر سنت‌های عقب‌مانده‌ی صنفی و روابط استاد و شاگردی در بسیاری از انواع

این کارگاهها هنوز عمل می‌نماید. مطابق این سنن، در حالی که مثلاً پیوندهای عاطفی، همشهری‌گری، احترام استاد و شاگردی و یا القو قراردادن استاد در بین صاحب کار و کارگر ایجاد می‌شود، شرایط سخت و غالباً دلبخواه کار نیز بر کارگران تحمیل می‌گردد. در حالی که مثلاً صاحب کار در هنگام بروز برخی نیازهای مادی و اجتماعی به یاری شاگرد و یا خانواده وی می‌شتابد، در همین حال حداکثر تلاش و فعالیت طاقت‌فرسا از جانب شاگرد خود را متوقع می‌شود. این قبیل روابط و سنت‌های عقب‌مانده، چنانکه ما در سطور بالا به اختصار نشان دادیم، اساساً شرایط کار و زندگی کارگران واحدهای کوچک را بسیار دشوارتر از کارگاههای بزرگ و صنایع پیشرفته می‌سازد. بعلاوه حاکمیت این سنت‌ها، تشکل و مبارزه کارگران برای تأمین منافع خود در واحدهای کوچک را بسیار پیچیده‌تر می‌نماید.

تشکل‌ها و مبارزه کارگران

تعدد بسیار، تنوع و پراکندگی گسترده کارگاههای صنعتی کوچک در شهرها، خصوصیت عمده‌ی این دسته از واحدهای تولیدی را تشکیل می‌دهد. شیوه یا تکنیک‌های تولیدی و سنت‌های مرسوم در آنها جنبه عمده دیگری از شرایط عینی حاکم بر آنهاست. مجموعه این عوامل، نه فقط وضع کار و فعالیت کارگران این واحدها بلکه طبیعتاً شرایط و اشکال مبارزه و تشکل آنها را هم تحت تأثیر جدی قرار می‌دهد. بطور مثال، گفتیم که سطح دستمزد در این کارگاهها بسیار پایین است و رکود و بیکاری وسیع کنونی، دستمزدهای واقعی را باز هم تقلیل می‌دهد. اما روشن است که صحبت کردن از فرضاً اعتصاب در یک کارگاه ۳-۴ نفری برای مقابله با کاهش دستمزد چندان معنائی ندارد و یا اصلاً کاربردی ندارد. با این توصیف، تشکل و مبارزه کارگران کارگاههای کوچک هنگامی میسر و عملی خواهد بود که همه کارگران یک صنف و یا لاقط بخش مهمی از آنها را در چهارچوب یک نهاد تشکیلاتی واحد گرد آورد. تجربه گذشته نیز همین نکته را حمایت می‌کند.

در برخی از رشته‌ها و صنوف صنعتی کوچک، در طول سالها تلاش و مبارزه، تشکل‌های کارگری بوجود آمده بود که برای بهبود شرایط کار و تأمین منافع صنفی خود فعالیت می‌کردند. سندیکای کارگران خیاط در تهران، سندیکاهای کارگران کفاح در تهران و تبریز، سندیکاهای صنف بافنده سوزنی، سندیکاهای کارگران چاپ، سندیکاهای کارگران قناد در تهران و... نمونه‌هایی از این تشکل‌های صنفی کارگری هستند. این سندیکاهای در اوائل انقلاب و در سالهای ۵۹-۱۳۵۸ مبارزات نسبتاً وسیعی را همراه با انبوه کارگران ایران در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی پیش بردند. اما در سالهای بعد، مخصوصاً در دوره‌ی وزارت احمد توکلی، این سندیکاهای هم همانند سایر شوراهای سندیکاهای کارگری سرکوب و نابود گردیدند و رژیم اسلامی از هرگونه تلاش کارگران را برای احیا و ایجاد تشکل‌های علنی کارگری با ابزار شکنجه و زندان و اخراج جلوگیری نمود. در حال حاضر تنها تشکل باقیمانده تشکل صنفی کارگران برخی رشته‌های صنعتی کوچک فقط در قالب تعاونی‌های مصرف و مسکن کارگری است که مثلاً شرکت تعاونی کارگران صنف اتومکانیک، صنف چاپ و صحافی و... از جمله آنهاست.

بقائی، یار کاشانی و همکار اخلاف او

مظفر بقائی کرمانی، معروف به دکتر بقائی، یکی از چهره‌های فرصت طلب، تفرقه افکن و منفور در تاریخ معاصر مبارزات سیاسی ایران بشمار میرود. مظفر بقائی کرمانی فعالیت سیاسی خود را در سالهای پس از شهریور ۴۰ و بویژه در دوره یازدهم مجلس شورای ملی بعنوان نماینده کرمان آغاز کرد. مظفر بقائی در جریان تحصن دکتر مصدق و همراهانش در دربار بعنوان اعتراض به انتخابات مجلس دوره شانزدهم شرکت جست و در شمار رهبران اولیه جبهه ملی که در جریان همین تحصن شکل گرفت، درآمد.

بقائی به اتفاق تنی چند حزب زحمتکشان ملت ایران را تاسیس کرد که کلیت فعالیت این حزب ضمن طرفداری از مصدق، صرف مخالفت با حزب توده و کارشکنی در نزدیکی و اتحاد نیروها بود. این کارشکنی حتی پس از تغییر تاکتیک حزب توده در برابر حکومت دکتر مصدق، ادامه داشت. بقائی سپس به موضع کامل ضدیت با مصدق و طرفداری از دربار کشیده شد.

بدنبال قیام سی تیر ۳۱، سقوط دولت قوام السلطنه و بازگشت دکتر مصدق به نخست وزیری، بدنبال تشدید مبارزه ضد سلطنتی و ضد استعماری مردم ایران، روند صفتبندی نیروهای سیاسی ایران و مواضع آنان در قبال قدرتهای استعماری انگلیس و آمریکا، شتاب و تفکیک روشن تر بخود گرفت. سیاست استعماری انگلیس و آمریکا در جهت ضدیت با نهضت ملی ایران و حکومت دکتر مصدق بست همگرایی و نزدیکی بیشتر سیر کرد. نیروهای محافظه کار و ارتجاعی بتدریج و به بهانه های مختلف ابتدا راه خود را از نهضت ملی جدا کردند و سپس در برابر آن قرار گرفتند. تقابل این نیروها با نهضت ملی و حکومت دکتر مصدق، نمیتوانست به همسویی و سپس همکاری نزدیک آنان با دربار و سیاست انگلیس و آمریکا توأم نگردد. حزب زحمتکشان مظفر بقائی به ابزاری در جهت ایجاد درگیریهای خیابانی و برپائی آشوب بمنظور کمک به روند تزلزل و بی ثباتی حکومت دکتر مصدق تبدیل گردید. مظفر بقائی در نقش یک عوامفریب و شارلاتان سیاسی، درگیریهای خونین و آشوبهای گسترده ای را در شهرهایی چون کرمان، دزفول، شوشتر و برخی شهرهای دیگر براه انداخت که به کشته و زخمی شدن گروهی از مردم منجر گردید.

در روند تجزیه و تفکیک نیروهای سیاسی، آیتاله کاشانی که در اوایل نهضت ملی کردن نفت و روی کار آمدن مصدق، با جنبش همراه بود، بتدریج در مقابل جنبش و حکومت دکتر مصدق قرار گرفت و خود بیکی از مهمترین پایه های تجمع نیروهای ارتجاعی و طرفدار دربار تبدیل گردید. مظفر بقائی در راندن کاشانی بست مواضع ارتجاعی تر و تشدید فعالیت در جهت تضعیف حکومت دکتر مصدق، فعالانه تلاش کرد.

مظفر بقائی بهمدستی افسران عالی رتبه طرفدار شاه و بکمک حسین خطیبی و خواهرش، نقشه ربودن و قتل افشار طوس رئیس شهربانی مصدق را به اجرا درآورد. هدف بقائی نابودی چندین نفر دیگر از عناصر موثر دولت مصدق بود که این نقشه با دستگیری حسین خطیبی و اعترافات او ناتمام ماند.

در همه فعالیتهای ضد حکومت دکتر مصدق، در جریان شبه کودتای نهم اسفند ۳۱، کودتای ۲۵ مرداد، سپس کودتای ۲۸ مرداد و سقوط حکومت دکتر مصدق، فعالیتها و تبلیغات و توطئه های مظفر بقائی در ارتباط با فعالیتهای آیتاله کاشانی و اطرافیان او نظیر آیتاله بهبهانی، تقی فلسفی، شمس قنات آبادی و دیگر مرتجعان قرار دارد.

پس از ماجرای قتل افشار طوس، دولت تقاضای سلب مصونیت پارلمانی مظفر بقائی را طرح کرد. آیتاله کاشانی از این یار وفادار و مشاور سیاسی خود سرسخانه دفاع کرد و گفت: "نظر من این است که این نسبت های ناروا (اتهام بقائی در ربودن و قتل افشار طوس) به آقای دکتر مظفر بقائی که سالهاست در صحت عمل و درستی و فداکاریهای قابل تقدیر برای ملکت و ملت ایران کم نظیر هستند دور از انصاف و وجدان است."

فعالیت های کاشانی مورد استقبال و حمایت دربار و سفرای انگلیس و آمریکا قرار گرفت. خانه کاشانی محل اجتماع و رفت و آمد همه فعالین ضدملی قرار گرفت. بنوشته کیهان ۲۰ آبان و ۲۱ آبان ۱۳۳۱ "طبق وقتی که تعیین گردیده بود امروز ساعت ۴٫۵ بعدازظهر آقای هندرسن سفیر کبیر آمریکا در تهران مجددا در منزل آیتاله کاشانی حضور یافت. این دومین ملاقاتی است که ظرف ۳ روز اخیر بین سفیر کبیر آمریکا و حضرت آیتاله کاشانی صورت میگیرد. این ملاقات کاملا سری بود. سفیر آمریکا پس از یکساعت و چهل دقیقه مذاکره از آیتاله خداحافظی کرد. در این هنگام خبرنگار ما درباره ملاقات با رئیس مجلس از ایشان سؤال کرد. لوی هنرسن گفت: فقط مطلبی که میتوانم بگویم این است که برای من این ملاقات مطبوع و دلپذیر بوده است. بعلاوه از دیدن آیتاله خیلی خوشحالم."

در جریان شبه کودتای نهم اسفند ۳۱ که به بهانه خروج اعتراضی شاه از کشور، عده ای اوباش به منزل مصدق حمله کردند بقائی و کاشانی در یک جبهه قرار داشتند. "از صبح روز نهم اسفند تا نیمه شب دیشب منزل حضرت آیتاله کاشانی یکی از مراکز مهم فعالیت بود. عده ای از نمایندگان در آنجا اجتماع کرده بودند. آقای شمس قنات آبادی هر ساعت به وسیله تلفن از همکاران و دوستان و طرفداران خود اطلاعات جدیدی جمع میکرد و به عرض آیتاله میرسند. از همه مخالف تر به دولت آقای بهادری وکیل تبریز بود که خیلی عصبی بود و فریاد میکرد ملکت در خطر است با حیات ملکت بازی می کنند من فردا میروم مجلس دولت را استیضاح می کنم. این چه وضعی است که شاه ملکت ناگزیر شود از ملکت بیرون برود..... آقای محمد ذوالفقاری نایب رئیس مجلس که در حضور آیتاله کاشانی بود میگفت امروز ملکت احتیاج به شخص اول ملکت دارد." (کیهان ۱۰ اسفند ۱۳۳۱).

پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، پس از زاهدی، دومین نفری که از رادیو در تأیید کودتای سخن گفت مظفر بقائی بود.

آیتاله کاشانی نیز بطور جدی حکومت زاهدی و کودتا را تأیید کرد. سید تقی فلسفی از اطرافیان و مریدان کاشانی در همه منبرهای خود چه قبل و چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد بضد حکومت دکتر مصدق و بطرفداری از رژیم سلطنت وعظ میکرد. فلسفی مرتجع بعنوان خطیب مورد تأیید آیتاله کاشانی

سر منبر فریاد می زد "ما شاه می خواهیم، مگر می شود زنبورها شاه داشته باشند ما نداشته باشیم؟" آقای فلسفی پس از روی کار آمدن رژیم اسلامی نیز از وعظ محترم بودند.

مظفر بقائی در دفاعیات خود در سال ۴۰ در دادگاهی که با هدف جنجال سیاسی و وجیه المله کردن او براه انداختند با افتخار عنوان کرد که "من با کمک همفکران و دوستان سه دفعه تاج و تخت این سلکت را از خطر سقوط حتی نجات داده ام." اشاره مظفر بقائی به مشارکت فعال او بویژه در کودتای ۲۸ مرداد و سقوط حکومت دکتر مصدق است. کودتایی که آیتاله کاشانی نیز آنرا تأیید کرده بود

سپهبد باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بعدها در دادگاه انقلاب اسلامی اظهار داشت که "من بنا به توصیه مرحوم آیتاله کاشانی پست ریاست ستاد ارتش را قبول کردم" کاشانی در حاشیه کتاب "رساله فرمان مبارک حضرت علی بن ابی طالب" که برای سرلشکر باتمانقلیچ فرستاده بود بخط خود نوشته بود "تقدیم تیسار محترم رئیس ستاد ارتش، جناب آقای باتمانقلیچ دام اقباله می شود. سید ابوالقاسم کاشانی"

شخص خمینی هم با اشاره به همین ضدیت کاشانی و مذهبیون طرفدار او و فدائیان اسلام با حکومت دکتر مصدق بود که صراحتا عنوان کرد که "مصدق از اسلام سلی خورد."

مظفر بقائی دقیقا بدلیل همین همسویی و سابقه همکاری در مبارزه با حکومت دکتر مصدق، پس از انقلاب نیز توانست همکاران و همفکران قدیم خود را که اکنون مقامات مهمی را در جمهوری اسلامی کسب کرده بودند، بازیابد. کیهان بدون اشاره به این همکاران و همفکران مظفر بقائی در دستگاههای دولت جمهوری اسلامی مدعی میشود که مظفر بقائی "از گزایندهای برخی افراد سیاسی در جمهوری اسلامی" نسبت به خود استفاده میکند. باید اشاره کنیم که در راس این افراد سیاسی جمهوری اسلامی حسن آیت قرار داشت که از طرفداران جدی مظفر بقائی و آیتاله کاشانی بود و در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی از اصلی ترین عناصر گرداننده این حزب بود. همچنین باید از پسر کاشانی نام برد که در جمهوری اسلامی به نمایندگی مجلس دست یافت و از نزدیکان مظفر بقائی بحساب می آید.

بعلاوه در میان مرتبیین با فدائیان اسلام سابق و از گردانندگان گروههای اسلامی معروف به گروه موتلفه یعنی عسکراولادی و اصحاب، یاران و همفکران مظفر بقائی کم نبوده اند. سران و گردانندگان جمهوری اسلامی هم از سوابق مظفر بقائی در روابط او با آیتاله کاشانی در فعالیت علیه مصدق آگاه و صد البته راضی و خرسند بوده اند و هم از ارتباط او با "برخی از افراد سیاسی در جمهوری اسلامی". اما اسم آوردن از آیتاله کاشانی، حسن آیت، محمود کاشانی و دیگران بعنوان همفکران و همکاران مظفر بقائی، باعث رسوایی بیشتر گردانندگان میشود، بنابراین اکنون که در نتیجه دعوای دسته بندیها و گروهها و باندهای درونی به مظفر بقائی برمیگردد، روزنامه های حکومتی خیر دستگیری و سپس مرگ او را بعنوان عامل و جاسوس آمریکا و انگلیس، اعلام میکنند. کیهان واطلاعات در این مورد درست گفته اند. اما تکلیف رابطه و همدستی آیتاله کاشانی با بقائی و درباره حسن آیت عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، پسر آیتاله کاشانی نماینده مجلس شورای اسلامی و تقی فلسفی را هم در این رابطه باید روشن کنند!

در مجمع عمومی سازمان ملل متحد

رژیم خمینی برای سومین بار محکوم شد

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در چهارم و دومین اجلاس سالانه خود، برای سومین بار بیپایه رژیم اسلامی را بخاطر نقض حقوق بشر در ایران محکوم کرد.

قطعنامه محکومیت رژیم ایران با ۶۴ رای موافق در برابر ۲۲ رای منفی به تصویب رسید. سال گذشته در جریان تصویب قطعنامه محکومیت رژیم اسلامی ۳۲ کشور به آن رای منفی داده بودند. بدین ترتیب امسال رژیم خمینی با قاطعیت بیشتری محکوم شده است. و ده رای را از دست داده است.

با تصویب این قطعنامه، رژیم اسلامی از نظر محکومیت‌های بیپایه در زمینه نقض حقوق بشر در ردیف رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی قرار گرفت و در این زمینه از رژیم‌های چون رژیم پینوشه در شیلی پیشی گرفت.

قطعنامه محکومیت رژیم خمینی براساس، اصول منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق بشر، تنظیم شده و طی آن "نگرانی عمیق" مجمع عمومی در زمینه "نقض شدید حقوق بشر" در ایران توسط رژیم اسلامی ابراز شده است.

در قطعنامه محکومیت رژیم اسلامی تصریح شده است که این رژیم "حق زندگی، حق مصونیت از

شکنجه و رفتار یا تنبیه خشن، غیر انسانی و تحقیرآمیز، حق آزادی و امنیت فردی، حق مصونیت از دستگیری و زندانی شدن بدون دلیل، حق برخورداری از محاکمه عادلانه، حق آزادی فکر و عقیده و مذهب، حق آزادی بیان و حق اقلیت‌های مذهبی" را شدیداً نقض کرده است.
در این قطعنامه نسبت به اداهای "شکنجه جسمی و روانی در زندان‌های ایران در دوره بازجویی و قبل و بعد از صدور حکم نهایی و نیز وجود محاکمات فوق‌العاده بدوی و غیر رسمی، عدم اطلاع متهمین از اتهامات مشخص‌شان، عدم حضور وکیل مدافع و نقض سایر قواعد محاکمه عادلانه" شدیداً ابراز نگرانی شده است.

در پایان قطعنامه آمده است که ساله نقض حقوق بشر در ایران در سال آینده نیز مجدداً در دستور کار مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار خواهد گرفت.
بدین ترتیب حکومت اسلامی علیرغم تلاشهایی که پیش از اجلاس مجمع عمومی و از ماهها قبل برای منصرف کردن اعضا از دادن رای مثبت به قطعنامه محکومیت انجام داده، نه تنها بار دیگر بخاطر نقض ابتدائی‌ترین حقوق انسانی در ایران و بخاطر شکنجه و کشتار محکوم شده، بلکه با توجه به تعداد آرائی که در محکومیت آن داده شده، در وضعی بدتر از پیش قرار گرفت.

بناسبیت گسترش مبارزه مردم فلسطین علیه صهیونیسم

حمایت از مردم فلسطین یعنی اعتراض علیه جنگ

بیش از یکماه است که نوار غزه و ساحل غربی رود اردن، یعنی بخش مهمی از سرزمینهای اشغالی فلسطین که در سال ۱۳۴۶ توسط صهیونیسم اشغال شده است در آتش و خون می‌سوزد. صدها هزار فلسطینی در اعتراض به اشغال میهنشان و در تلاش برای بیرون کردن متجاوزین صهیونیسم از سرزمین فلسطین، فریاد مرگ بر صهیونیسم سر داده‌اند.

در این جنبش وسیع مردم سرزمینهای اشغالی که از زمان تجاوز اسرائیل تاکنون بی‌سابقه است، ارتش اسرائیل هر روز بر روی تجمع و تظاهرات مردم فلسطین آتش می‌گشاید. تاکنون دهها نفر از مردم کشته، صدها نفر زخمی و بیش از هزارتن بازداشت شده‌اند.

برخورد ارتش اسرائیل و دولت این کشور با مردم مناطق اشغالی به حدی خشن و وحشیانه بوده است که در سراسر جهان افکار عمومی علیه این اقدامات وحشیانه و در حمایت و همدردی با مردم فلسطین برانگیخته شده است.

شورای امنیت سازمان ملل متحد در یک اجلاس فوق‌العاده اقدامات اسرائیل را محکوم کرده و خواستار قطع بی‌درنگ کشتار مردم فلسطین شده است. برای نخستین بار در تاریخ شورای امنیت، نماینده آمریکا به قطعنامه محکومیت اسرائیل رای مخالف نداد. این خود تا حدود زیادی نتیجه برانگیخته شدن افکار عمومی جهانیان علیه کشتار و سرکوب مردم فلسطین توسط ارتش صهیونیستی

است.
گستاخی اسرائیل در به گلوله بستن مردم کوچه و خیابان سرزمینهای اشغالی، بازداشت وسیع مردم و اخراج هزاران تن از مردم از سرزمین زاد و بومی خود به آنسوی مرز فلسطین و اردن نتیجه مستقیم عدم آمادگی کشورهای عربی در نشان دادن واکنش موثر نسبت به این اقدامات است.

ادامه جنگ ایران و عراق یعنی ادامه سیاست جنایتکارانه رژیم اسلامی مهترین عامل در تضعیف جبهه مقاومت علیه اسرائیل و باز شدن دست صهیونیست در برخورد هر چه خشن‌تر علیه مقاومت فلسطین بوده است. این مساله‌ای است که از تحلیل‌گران دولت صهیونیستی و روزنامه‌نگاران اسرائیل گرفته تا مقامات سازمان آزادیبخش فلسطین و طرفداران جنبش مقاومت فلسطین همه بر آن اشاره دارند.

عملیات خیمه‌شب بازی رژیم اسلامی در برگزاری تظاهرات "به حمایت از قیام مردم فلسطین" به هیچ وجه نمی‌تواند، چهره رژیم جنایتکاری را بپوشاند که با ادامه جنگ به منافع مردم ایران و همه مردم منطقه خیانت می‌ورزد و مستقیماً به اهداف اسرائیل خدمت می‌کند.

برای ما مردم ایران، گسترش مبارزه علیه رژیم جنگ و جهل و جنایت و گسترش اعتراض علیه جنگ بهترین راه نشان دادن همدردی با مردم فلسطین و حمایت از آرمان عدالت‌خواهانه آنان است.

☆ فدائی را بخوانید!

☆ فدائی را پخش کنید!

☆ فدائی بنویسید!

و خبرنگاران باشید



کمک مالی به سازمان

فدائیان خلق ایران

یک وظیفه انقلابی است

کمکهای مالی خود را به حساب زیر واریز نمایید

BANQUE C. L.

N° : 85894 J

Mme FERESHTEH F.

AGENCE 461

PARIS FRANCE

نامه‌های خود به آدرس‌های زیر را از یکی از کشورهای خارج پست کنید

KAR BOX 7082

S.17107 SOLNA

SWEDEN سوئد

Mme MARYAM

BP 22. 94320 THIAIS

FRANCE فرانسه

H.FEDAI, P.f. Nr 3431

1000 BERLIN 30

W. GERMANY آلمان غربی

O.I.P.F. P.O. BOX 516

LONDON SW9, 9J W

ENGLAND انگلستان

پیش به سوی تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران